

به نام خدا

راهنمای زندگی برای هنرمندان

چگونه بدون رها کردن هنر، زندگی کنیم؟

نویسنده: اندرو سیمونت

مترجم: کارن کاوه‌تژاد

راهنمای زندگی برای هنرمندان

چگونه بدون رها کردن هنر، زندگی کنیم؟

نویسنده: اندرو سیمونت

مترجم: کارن کاوه‌نژاد

ویراستار:

صفحه‌آرا:

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: ۱۴۰۰

تیراژ: جلد

قیمت: تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۸۰۳-۲۰-۵

خیابان وصال شیرازی، پلاک ۲۶، طبقه ۵، واحد ۱۵

۶۶۹۵۷۳۶۰

chatrefrooze@gmail.com

حق چاپ و نشر محفوظ است.



برای آما

کتاب‌های انگیزشی معمولاً مثل آدم‌هایی‌اند که با خروارها تجربه روی سرتان خراب می‌شوند و بی‌وقفه نصیحت‌هایشان را بر پرده‌ی گوش‌تان می‌کوبند و بعد، در حالی که عمیقاً به فکر فرو رفته‌اید، شما را به حال خود رها می‌کنند. حال شما باید و یک عالم پرسش که بعضی از آن‌ها به نظر‌تان بسیار احمقانه است، اما خوب هرچه باشد آن‌ها را در کتاب خوانده‌اید و نمی‌توانید بی‌تفاوت از کنارشان بگذرید. حتی گاهی نیز پیش می‌آید وقتی عمیقاً در فکری، کاملاً اتفاقی همان «آدم باتجربه» را جایی دورادور زیر نظر می‌گیرید و می‌فهمید رفتارش هیچ نشانی از آن نصایح گرانقدر ندارد. اما خوب همیشه هم چنین نیست، گاهی نیز کتاب‌های انگیزشی مثل دوستی‌اند که آغاز رفاقتان با او به یک دعوای حسابی برمی‌گردد.

فکر می‌کنم کتاب‌های انگیزشی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: دسته‌ای که حرفی برای گفتن دارند (و بسیار کم‌اند) و بقیه که مفت نمی‌ارزند (اما فراوان‌اند)، در دنیای ما بی‌تفاوتی و بی‌انگیزگی تبدیل به یک سندروم مزمن و همه‌گیر شده و عجله برای رسیدن به پول بیشتر نیز جنونی‌ست که دیگر عادی شده است؛ کافی‌ست که یکی از این بی‌شمار بیماران مبتلا به بی‌انگیزگی پا به مطب یک فرد سودجوی عجول بگذارد، باقی ماجرا خودبه‌خود جفت‌وجور می‌شود. پس فراوانی دسته‌ی دوم کاملاً منطقی‌ست! اما همان‌طور که احتمالاً علت دعوا با دوست صمیمی‌تان را درست به یاد نمی‌آورید، علت وجود دسته‌ی اول نیز چندان مشخص نیست. گاهی یک درد مشترک، گاهی تجربه‌ای عمیق، گاهی حس تعهد و مسئولیت و گاهی نیز مأموریتی برای زندگی.

از آن‌جایی که به قول نویسنده «هنر هیچ‌گاه کنشی منطقی و قابل فهم نبوده»، علاوه بر بی‌انگیزگی، سردرگمی نیز به مشکلات هنرمندان اضافه شده و در نتیجه بازار کتب انگیزشی به سوی دنیای هنر سرازیر شده است. البته همان

دودستگیِ بالا هم چنان جریان دارد؛ چه در کمیت و چه کیفیت. نویسنده اما با یک پرسش آغاز می‌کند: چرا هنرمندان دائماً خسته، شکست خورده و از رمق افتاده‌اند؟ و این سؤال سرآغاز یک مأموریت است، مأموریتی که با تجربه‌ی هنری نویسنده و لمس دردی مشترک با دیگر هنرمندان و تعهد و مسئولیت او در قبال طرح چنین پرسشی همراه می‌شود. شاید درست در همین نقطه است که مرز بین دسته‌ی اول و دوم مشخص می‌شود، نقطه‌ای که در آن صحبت از چگونه مثل بقیه شدن جای خود را به صحبت درباره‌ی چگونه شدن می‌دهد. و در این لحظه کارکرد انگیزه - به جز برای سود و عجله - ناگهان هویدا می‌شود.

از این رو ترجمه‌ی چنین کتابی از نویسنده‌ای ناشناس اما مصمم، شاید قفل قفسه‌ی کتاب‌های انگیزشی را بشکند و هیجان زودگذر جملات انگیزه‌بخش را به رویکردی پایدار برای خروج از انفعال و سستی بدل کند. و حتی اگر پاسخی برای سؤالات هنرمندان سردرگم نداشته باشد، دست کم آن‌ها را به سوی طرح پرسش‌های درست راهنمایی کند. البته ناگفته نماند: هر سخنی را گوشی باید!

کارن کاوه‌نژاد

زمستان ۱۳۹۹

فهرست

نقش هنرمند / ۱۱

زندگی مشقت‌بار ما / ۴۱

مهارت‌های ما / ۵۹

برنامه‌ریزی / ۹۷

مأموریت / ۱۱۷


پول / ۱۳۵

زمان / ۱۶۳

اصول و قواعد / ۱۸۱


نقش هنرمند

از شما



ممنونم

از شما ممنونم که هنرمندید.



از شما ممنونم که اثر هنری خلق می‌کنید.

ممنون که این زندگی را برگزیدید، با اینکه دشوار است.

حتی توضیح دادنش هم دشوار است.

بی‌نهایت مهم است که در حال انجامش هستید.

فرهنگ به شما نیاز دارد که انجامش دهید و خوب هم انجامش دهید.


(هرچند که فرهنگ همواره به این موضوع آگاه نیست.)

بسیاری از مردم نمی‌دانند ما چه می‌کنیم.

«شغل واقعی‌ات چیه؟»

«تا حالا جایی بودی (مثل لیست پرفروش‌ها، در تلویزیون یا موزه
و گالری‌ای) که اسمش رو شنیده باشم؟»

«راستی، من هم هنرمندم (گل‌دوزی می‌کنم، با آهنگ‌ها همخونی
می‌کنم و قهوه دم می‌کنم).»



هنرمندان نقش منحصر به فردی در فرهنگ دارند.

اما این نقش به خوبی درک نشده.

پس بیایید از اینجا شروع کنیم.

هنرمندان چه می‌کنند؟

خیلی‌ها هنرمندان را با ورزشکاران مقایسه می‌کنند.

در ورزش، شما با عده‌ی اندکی از حرفه‌ای‌ها و متخصصان روبه‌رو هستید؛ همان‌هایی که در تلویزیون می‌بینید. بازیکنان حرفه‌ای بسکتبال بسکتبالیست‌های واقعی به حساب می‌آیند.

دیگران بسکتبال را صرفاً جهت سرگرمی بازی می‌کنند، مثل آنچه شما بعد از کار انجام می‌دهید.

این همان چیزی است که باعث می‌شود خویشاوندانم هنوز هم، بعد از گذشت بیست سال فعالیت هنری، چنین حرف‌هایی بزنند:

«از تئاتر مئاتر چه خبر؟»

«حتماً خیلی خوش می‌گذره!»


«به تناسب اندام هم کمک می‌کنه؟»

برای آنها اجرا کاری حرفه‌ای نیست، سرگرمی است. شغل نیست، بلکه چیزی است که شما بعد از کار انجام می‌دهید. البته، مگر اینکه تلویزیون نشانتان دهد.

«کی قراره توی اون نمایشِ تلویزیونی شرکت کنی؟»

و اینها کاملاً اشتباه است.

من به هنرمند مثل دانشمند نگاه می‌کنم.



درست مثل دانشمندان، ما هم با یک پرسش شروع می‌کنیم. پرسشی
که پاسخش را نمی‌دانیم.

به کارگاه خود می‌رویم و به دنبال پاسخ می‌گردیم.

مانند دانشمندان، در پایان پژوهشمان، نتیجه را با عموم مردم و مخاطبان در میان می‌گذاریم.

برخی پژوهش‌ها «اساسی» اند، غالباً مفید برای پژوهشگران دیگر. بعضی دیگر «کاربردی» اند، مربوط به زندگی روزمره.

هر دوی آنها ضروری هستند و هنرمندان معمولاً کمی از هر کدام را انجام می‌دهند؛ آفرینش آثار تجربی در کنار آثار متداول‌تر که هر دو در ارتقای فرم هنری مؤثرند.

درست مثل علم، نتایج منفی به اندازه‌ی نتایج مثبت تأثیرگذارند.

کشف مهمی است که بفهمیم فلان دارو به درمان سرطان کمک نمی‌کند. تجربه‌ی هنری‌ای که به شکست منجر می‌شود اطلاعات مهمی را با خود به همراه دارد.

آن‌گاه که کار شما آنسوی دنیای شناخته‌شده است، وقتی فرضیه‌ای را به بحث می‌گذارید که تا به حال به پرسش گذاشته نشده است، مقدار فراوانی خطای مفید تولید می‌کنید.

خطا و شکست در حیطه‌ی علم و هنر نشان از این دارد که فرایندی در حال انجام است.

اگرچه عده‌ای از دانشمندان برنده‌ی جایزه‌ی نوبل می‌شوند و به شهرت می‌رسند، تمام دانشمندان به‌خوبی آگاه‌اند که بر شانه‌های هزاران محقق دیگر در سراسر دنیا ایستاده‌اند که طراح پرسش‌ها بوده‌اند.

و در حالی که برخی هنرمندان جوایز معتبری کسب می‌کنند (و حتی شاید تلویزیون هم نشانشان دهد)، می‌دانیم که آنها بر شانه‌های هزاران هنرمندی ایستاده‌اند که دهه‌ها در حال پژوهش هنری بوده‌اند.

در هنر، مانند علم، عنصر ایمان مؤثر است. دانشمندان وقتی وارد آزمایشگاه می‌شوند احتمالاً نمی‌گویند: «من سرطان را درمان می‌کنم.»، بلکه می‌گویند: «اگر من به هزاران دانشمندی بپیوندم که در حال طرح سؤالات حیاتی درباره‌ی سرطان‌اند، اکتشافات و یافته‌های مفیدی به دست خواهد آمد.» در علم و هنر نمی‌توان مدعی بود این تجربه به آن نتیجه ختم می‌شود.

اما ما هنرمندان می‌دانیم که اگر به هزاران هنرمندی بپیوندیم که در حال طرح سؤالات حیاتی‌اند، دنیا تغییر خواهد کرد.

همیشه همین‌طور بوده است.

روش علمی و فرایند هنری مستحکم‌ترین روش‌های حل مسئله‌اند که تاکنون به کار گرفته شده و توسعه یافته‌اند. هر کدامشان را که حذف کنید دیگر شناسایی جهان ما ممکن نخواهد بود.

به اطراف خود بنگرید: هر شیء و هر نمایی و هر فناوری‌ای با به‌کارگیری روش علمی یا فرایند هنری خلق، پالایش یا طراحی شده است.

این دو روش در حوزه‌های متفاوتی کاربرد دارند. روش علمی روی پرسش‌های مادی کار می‌کند و فرایند هنری روی مسائل فرهنگی و فکری.

امروزه، به‌ویژه در «کشورهای توسعه‌یافته»، بسیاری از معضلات در حوزه‌ی مسائل فرهنگی و فکری قرار دارند.

هنرمندان تنها قشری هستند که دانش نوین را وارد حوزه‌ی فرهنگ می‌کنند. دیگران می‌توانند تحقیقات ما را پالایش، ترکیب یا عمومی کنند. اما این ما هستیم که اطلاعات فرهنگی نوین را کشف می‌کنیم.

این مسئولیتی مقدس است.

ما در عصری زندگی می‌کنیم که با تصاویر محاصره شده‌ایم: عکس‌ها، کلمات، ویدیوها، قصه‌ها، موسیقی‌ها، آدم‌ها.


۹۹ درصد از تصاویر تنها برای این هدف ساخته شده‌اند که شما چیزی را بخرید. ما هنرمندان مسئول بخش کوچکی از تصاویر هستیم که به دلایلی دیگر ایجاد می‌شوند: فرهنگی، معنوی، سیاسی، عاطفی.

در عصر فوران تصاویر، این رسالتی مقدس است.

من گاهی هنر را با دنیای غذا مقایسه می‌کنم.

صنایع غذایی تصمیم می‌گیرند که ما مدام از حیوانات و گیاهان مشخصی استفاده کنیم. مثلاً ذرت به‌طور معمول در بسیاری از غذاهای امریکایی یافت می‌شود. محصولات فرعی فراوری‌شده از ذرت تقریباً در همه چیز به کار می‌رود و حیواناتی که آمریکایی‌ها می‌خورند هم غالباً از ذرت تغذیه می‌کنند. آنها حتی نوعی ماهی آزاد را پرورش می‌دهند که بتواند ذرت بخورد.

(البته، ماهی آزاد ذرت نمی‌خورد.)



به همین شکل، صنعت سرگرمی نیز تصمیم گرفته است که ما باید همان
رژیم فرهنگی تکراری و محدود را داشته باشیم.

دوباره و دوباره همان قصه‌های همیشگی.
همان شخصیت‌های همیشگی.
همان رابطه‌های همیشگی.

درباره‌ی غذا، همواره دهقانان و کشاورزانی بوده‌اند که از یکسان‌سازی رژیم‌های غذایی ما سر باز زده‌اند. آنها محصولاتی را پرورش می‌دهند که با کشاورزی صنعتی همخوانی ندارند. از دانه‌ها و گیاهانی مراقبت و نگهداری می‌کنند که ممکن است زمانی به آنها نیاز پیدا کنیم.

این همان کاری است که هنرمندان در حیطه‌ی فرهنگ انجام می‌دهند. ما حوزه‌ی وسیعی از غذاها را فراهم می‌آوریم، غذاهایی که روح به آن نیاز دارد و صنعت سرگرمی به آنها بی‌توجه است. ما دانه‌های فرهنگ، دی‌ان‌ای ایده‌ها و نوع نگاهی را حفظ می‌کنیم که ممکن است فردا به آنها نیاز داشته باشیم.

یا بیست سال دیگر.

یا دوهزار سال دیگر.

تولید هنر در گروِ ایمان به هر پروژه‌ی هنری است. ما نمی‌دانیم چه وقت در آینده آن دی‌ان‌ای فرهنگی که در حال حاضر حفظش می‌کنیم مفید خواهد بود.


ما به خوبی آگاهییم که زیست‌بوم‌های متنوع انعطاف بیشتری دارند و بهتر از پس‌آشفتگی‌ها برمی‌آیند. همین در باب فرهنگ نیز صادق است؛ تنوع تفکر و تخیل ما را از نظر فرهنگی منعطف‌تر می‌کند و توانمان را بیشتر می‌سازد تا به خوبی از پس روزگار پرافت‌وخیز برآییم.

هم‌اکنون، در دوران تغییرات سریع و بی‌شمار زندگی می‌کنیم، دورانی که بیش از هر زمان نیازمند تفکری بی‌حدومرز و تولیدات هنری است.

بسیاری از افراد (از جمله هنرمندان) درباره‌ی تفاوت میان هنر و سرگرمی سردرگم می‌شوند. مجموعه‌ی صنعتِ سرگرمی می‌خواهد تفاوت‌ها را به‌کلی محو کند.

هنر و سرگرمی کارهای کاملاً متفاوتی می‌کنند.

سرگرمی حواس ما را پرت می‌کند.



هنر حواس ما را متمرکز می‌کند.

سرگرمی مهم است. به ما مجالی می‌دهد تا فراغت یابیم و به هوشیاری-
مان استراحتی بدهیم. من عاشق فیلم‌های اکشن هستم؛ ولی دوست
ندارم تمام مدت آنها را تماشا کنم.

مثل خوردن بی‌رویه‌ی شیرینی، حواسِ پرتیِ زیاد هم ممکن است سمی
باشد.

لذت ≠ حواس‌پرستی

هنر شلغمِ فرهنگی نیست! چیزی که از آن متنفرید ولی مجبورید بخورید. هنر لذت‌بخش است، باشکوه است، باعث می‌شود بلند و عمیق بخندید، تغییر کنید، سرمایه‌گذاری کنید. سرگرمی این‌طور نیست.

سرگرمی ارضای امیال است.

هنر ارضای نیازهاست.

تأثیرگذاریِ هنر به عمومی بودنش ربطی ندارد. اگر نگاهی به تاریخ هنر بیندازید و آثاری را حذف کنید که در زمان خود پسندیده نبوده‌اند، بیشتر چیزهای مهم را از دست می‌دهید.

جریان پیشگامِ امروزِ جهانِ غالبِ فردا را شکل خواهد داد.

موضوعی دیگر: نقش ما در جایگاه هنرمند با تأثیرگذاری مان بر دنیا متفاوت است .

هنرمندان تأثیرات زیادی بر دنیا می‌گذارند: کار ما بر تعلیم و تربیت، زندگی شهروندی، چندفرهنگی و توسعه‌ی شهری تأثیر می‌گذارد. ولی اینها تأثیرات نقش ما هستند، خود نقش نیستند.

نقش ما این است که سؤالاتی دقیق و شجاعانه در حوزه‌ی فرهنگ پرسیم، در آن پژوهش کنیم و نتیجه را به اشتراک بگذاریم. وقتی نقش خود را به خوبی ایفا کنیم، اتفاقات گوناگون دیگری در پی آن رخ خواهند داد. ما به شهرها روح می‌بخشیم؛ آغازگر گفت‌وگوهای مهم و دشوار هستیم؛ تعلیم‌دهنده‌ایم؛ مایه‌ی الهام دیگر رشته‌ها هستیم. اما اگر بخواهید هنر را بر اساس این تأثیرات بسنجید (و روی آن حساب کنید)، به سرعت از موضوع پرت خواهید شد.

مقایسه: برنامه‌های ترک اعتیادی که در مساجد، کلیساها یا کنیسه‌ها برای معتادان برگزار می‌شوند می‌توانند به شدت مؤثر باشند. اما چه اتفاقی می‌افتد اگر سرمایه‌گذاری ما روی آنها بر اساس موفقیتشان در درمان معتادان باشد؟ چطور می‌شود اگر به جای نقششان (مرکزی برای زندگی معنوی افراد) آنها را با تأثیرشان (بازیابی افراد معتاد) بسنجیم؟ در ابتدا، تعدادی مسجد و کلیسای عجیب و غریب خواهید داشت که برای اثبات توانایی‌شان در درمان اعتیاد تلاش نامعقولی می‌کنند و به تبع آن، تأثیرگذاری خود را از دست می‌دهند. با نادیده گرفتن نقششان (مکانی برای نیایش)، از تأثیرشان (درمان اعتیاد) نیز کاسته می‌شود.


تأثیرگذاری‌ها عالی‌اند.

اما نقشمان بسیار مهم‌تر است.

زندگی مشقت بار ما

و اما ماجرا این است:

با وجود نقش مهمی که هنرمندان ایفا می‌کنند، همیشه برایم جای تعجب دارد که چرا زندگی آنها تا این حد مشقت‌بار است.



در هر سطحی از موفقیت، هنرمندان بسیاری هستند که خسته و درمانده و شکست خورده‌اند؛ از زمان حال خود وحشت زده‌اند و از آینده دل‌سرد.

قرار نیست همیشه این‌چنین باشد.

من یک دهه‌ی اخیرِ زندگی‌ام را وقف مشاهده‌ی رنج هنرمندان کرده‌ام
(و بیست سال را صرف ساختن زندگی خودم در کار کروگرافی) و
خوشحالم اعلام کنم:

رنج هنرمندان اغلب در کنترل خود آنهاست.

ساختن یک زندگی باثبات و در حد تحمل سخت است، اما نه به سختی کارهایی که در حال انجامشان هستید.

درک، طراحی، خلق و نهایی کردن اثر هنری کاری بس دشوار است که عده‌ی کمی از پس آن برمی‌آیند.

پس اگر می‌خواهید همین حالا از خواندن دست بکشید، پاسخ کوتاه این است:

**تمام خلاقیت،
آگاهی،
مهارت و توان خودتان
در آفرینش هنری را
در سایر ابعاد زندگی خود
به‌کار گیرید.**

ما می‌توانیم در زندگی خود خلاق و کارآمد باشیم، همان‌گونه که در کارهایمان هستیم.

می‌دانیم که یک دست صدا ندارد؛ پس برای رهایی از این وضعیت باید از مفتخر بودن به رنج‌ها دست برداریم و به یکدیگر کمک کنیم تا از رنج و عذاب بیرون بیاییم.

«هفته‌ی پیش ۲۸۷ ساعت کار کردم ولی فقط ۱۰۰ دلار درآوردم.»

«خب، من ۲۳ تا رأی منفی گرفتم، می‌خوان از کارگاهم بیرونم کنن و هیچ‌کس کارهای درخشانم رو درک نمی‌کنه.»

سه چیز که سد راه شماست:

چرا زندگی هنرمندان تا این حد مشقت‌بار است؟ در پاسخ به این پرسش، همواره جواب‌های ثابت و مشخصی وجود داشته که مشکل‌ساز بوده است.

۱. اعتماد به کار و، همزادِ کوچولوی بدجنسش، ایدئال‌گرایی

داشتن شغل هنری کاملاً خودخواسته و خودانگیخته است، به همین دلیل ما به راحتی به دام کار تمام‌وقت می‌افتیم. همیشه این امکان برای ما وجود دارد که بیشتر کار کنیم، حتی صبح جمعه. هنرمندان نمی‌دانند چگونه باید دست از کار بکشند. وقتی کار نمی‌کنیم، احساس عذاب وجدان به سراغمان می‌آید.

پس ما مُشتی معتادِ به کار هستیم؛ گیرافتاده بین کار کردن و کار نکردن، تا ابد مشغول یکی و در فکر دیگری.

دسته‌ی اول را می‌شناسم؛ من و همسر (او هم هنرمند است) تصمیم گرفتیم که باید برای خودمان محدودیت زمانی بگذاریم. یعنی ساعتی از روز را مشخص کنیم و پس از آن دیگر هیچ فعالیت کاری‌ای انجام ندهیم. نه با لپ‌تاپ و نه هیچ چیز دیگر. و قسمت مضحک داستان اینجا بود که ساعت ۱۱ شب را انتخاب کردیم.

در نتیجه، شکست خوردیم. نتوانستیم ساعت ۱۱ دست از کار بکشیم. ساعت ۱۵:۱۲ بود و من دیوانه‌وار در حال نوشتن بودم، گفتم: «حله، این آخری رو هم بفرستم دیگه واقعاً کارم تمومه.»

و همسر هم که دیوانه‌وار در حال نوشتن بود، بی‌توجه به من، به کارش ادامه داد.

خدایا!

کارِ تمام‌وقت نهایتِ رستگاری نیست. نه برای نتیجه‌ی کارمان خوب است و نه برای سلامتی‌مان.

هیچ هنرمندی به اندازه‌ی کافی زمان فراغت برای خود در نظر نمی‌گیرد.

اتفاقاً ما بیشتر از هر کسی به این زمان نیازمندیم. کار ما به انباشت مداوم مخزن الهام‌هایمان وابسته است. و این فقط زمانی محقق می‌شود که ما زمان آزاد و سازمان‌دهی نشده‌ای در اختیار داشته باشیم تا به دنبال بی‌حدومرترین تفکرات و کنجاوی‌هایمان برویم.

اوقات فراغت چیست؟

ساعاتی در روز، روزهایی در هفته و هفته‌هایی در سال که شما در حال کار کردن نیستید. (ایمیل هم جزئی از کار به حساب می‌آید.)

وقت آزاد این طور به دست می‌آید: آن را در تقویمتان ثبت کنید.

و درباره‌ی آن به دیگران بگویید:

«از ساعت هفت عصر به بعد در دسترس نیستم.»

«روزهای دوشنبه و جمعه کار نمی‌کنم.»

«دو هفته‌ی اول تابستون نیستم.»

حتی اگر هنوز نمی‌دانید برای تعطیلات کجا می‌روید، درباره‌ی آن به دیگران بگویید، خودبه‌خود اتفاق می‌افتد.

بیشتر هنرمندان می‌گویند: «کارم که تموم شد یه وقتی برای استراحت می‌ذارم.»

و کار هیچ وقت تمام نمی‌شود.

مثل این است که بگویید: «وقتی پروژه تموم شد هر مقداری از بودجه که باقی موند، حقوق خودم رو ازش برمی‌ذارم.» و هیچ وقت در پایان پروژه‌ها پولی باقی نمی‌ماند. پس پولتان را همان اول بردارید. روزهای آزاد خود را همین حالا زمان بندی کنید.

خواسته یا ناخواسته روزهای به شدت پرمشغله‌ای در زندگی بیشتر هنرمندان وجود دارد. از آنجایی که می‌دانیم این روزها بالاخره سر می‌رسند، باید اطمینان حاصل کنیم که تمام عمرمان این طور نخواهد گذشت.

یکی دیگر از دلایل اعتیاد به کار: هنرمندان به طرز خیره‌کننده‌ای توانا هستند. ما تقریباً از همه چیز سر درمی‌آوریم، اینکه چطور هر کاری را انجام دهیم. اما وقتی این توانایی با وسواس ما نسبت به درآمد اندکمان ترکیب می‌شود، ما را وادار به انجام هر کاری می‌کند.

«من یه هنرمند همه‌فن‌حریفم، پس مجبورم خودم ماشینم رو تعمیر کنم، حساب و کتاب مالیاتی‌م رو انجام بدم، سایتم رو طراحی کنم و محصولات غذایی‌م رو بکارم.»

اینکه می‌توانید هر کاری را خودتان انجام دهید، به این معنی نیست که مجبورید آنها را انجام دهید.

از دیگران کمک بگیرید، به ویژه در کارهایی که تبحری در آنها ندارید یا از انجام دادنشان لذت نمی‌برید.

سخنی درباره‌ی ایدئال‌گرایی

(به‌علاوه‌ی نکته‌ای درباره‌ی اساتید)

در گذشته، ایدئال‌گرایی برایم مصیبت‌بار بود؛ باید به خود سخت‌گرفت؛ باید نهایت ممکن را توقع داشت. اکنون، ایدئال‌گرایی را روحیه‌ای پرنخوت و متکبرانه می‌دانم؛ قوانین درباره‌ی من صدق نمی‌کنند؛ من مثل دیگران انسان نیستم؛ من می‌توانم کارهای ناممکن را انجام دهم؛ من می‌توانم بی‌نقص و ایدئال باشم.

حفظ بالاترین استانداردها در هنر برای ما نکته‌ای ضروری است (حتی درباره‌ی هنر هم از به کار بردن واژه ایدئال پرهیز می‌کنم). ولی نمی‌توان بالاترین استانداردها را در تمام جوانب زندگی حفظ کرد. نیازی نیست ایمیلتان بی‌نقص باشد، فقط کافی است مناسب و درخور باشد. توقعات ایدئال‌گرایانه در کارها فقط جلوی حرکتتان را می‌گیرد.

تشخیص اینکه چه چیزی درخور است (که البته درباره‌ی بیشتر کارهایمان صدق می‌کند) دریایی از وقت، دقت و تمرکز را برایتان به ارمغان می‌آورد.

بیشتر ما اساتیدی داشته‌ایم، کسانی که مایه‌ی الهامان بوده‌اند و به ما یاری رسانده‌اند تا هنرمندانی شویم که هستیم. در کنار میراث هنری زیبایی که به ما داده‌اند، گاهی عادات نه‌چندان زیبا و ناخوشایندی نیز از آنها در ما به یادگار مانده است.

در دنیای ما، من به آن لقب بدعنی‌های ماندگار داده‌ام. گاهی کروگرافرهایی که در کنار خود می‌بینم جزء آن عده‌ای هستند که با بدعنی و دل‌خوری خیلی راحت کنار می‌آیند. اساتید من هنرمندان بسیار درخشانی بوده‌اند، اما من نمی‌خواهم دقیقاً همان زندگی‌ای را داشته باشم که آنها گذرانده‌اند.

زندگی درخشان را از درخشان بودن در هنر جدا کنید.

یا به قولی:

با کسی که به اندازه‌ی شما شاد نیست درباره‌ی شادی سخن نگویند.

۲. روحیه‌ی رقابتی

دیگر هنرمندان مهم‌ترین دوستان، هم‌کیشان، همراهان و همکاران ما هستند. گاهی به دلیل حس رقابت از آنها دوری می‌کنیم. ورد جادویی این است:

موفقیتِ دیگر هنرمندان به سود ماست.

به آن لقب جادویی می‌دهم چون اول از همه حقیقت محض است. اگر هنرمندی در رشته‌ی من موفق شود توجهات را در دنیا به خود جلب کند، فرصت‌ها برای من بیشتر خواهد شد.

و دیگر آنکه نمی‌خواهم جامعه‌ی هنری‌ای که در آن زندگی می‌کنم بر پایه‌ی رقابت، کینه‌توزی و زیرآب‌زنی بنا شود.

هرازچندگاهی، هنرمند دیگری فرصت، مجال یا امکانی را به دست می‌آورد که من در پی کسب آن بوده‌ام، آن‌گاه من از کوره در می‌روم و با خشم و عصبانیت راجع به آن حرف می‌زنم. اما به کارم ادامه می‌دهم.

هنر مسابقه‌ای نیست که در آن، برندهٔ تلاش دیگران را به کل پاک کند. قطعاً هنرهای دیگر هنر مرا برجسته‌تر و پربارتر می‌کنند.

۳. فقر

بیشتر هنرمندانی که عرصه‌ی هنر را ترک می‌کنند به انتخاب خودشان به آن تن نمی‌دهند. بلکه وقتی نمی‌توانند معادله‌ی زمان مصروف و درآمد حاصل را جفت‌وجور کنند مجبور به ترک عرصه می‌شوند.

هنرمندان (و فعالان و کنشگران) در اداره کردن زندگی‌شان با پول کم فوق‌العاده عمل می‌کنند. این موهبت بزرگی است. بیشتر افراد در جواب به این پرسش که «چقدر پول نیاز داری؟» پاسخ می‌دهند: «حدوداً پنجاه درصد بیشتر از چیزی که حالا دارم». وقتی درآمدشان پنجاه درصد بیشتر می‌شود، در مواجهه‌ی دوباره با همان پرسش، همان پاسخ را دوباره تکرار می‌کنند. اکثر آدم‌ها به دنبال مقدار نامعلومی پول هستند که آن را پول بیشتر می‌نامند.

اما هنرمندان عددی در دست دارند که برایشان کافی است. مقدار معینی پول که به ما اجازه می‌دهد به دور از دغدغه‌های مالی، زندگی خوبی داشته باشیم.

ولی زندگی کردن با کمتر از دو سوم آنچه واقعاً نیاز داریم بسیار مشقت‌بار است.

و این همان وضعیتی است که بیشتر هنرمندان در آن گرفتارند.

مهارت‌های ما

سه چیز که گام‌های شما را استوارتر از پیش می‌کنند

با وجود تمام چالش‌هایی که هنرمندان به اجبار با آنها دست‌وپنجه نرم می‌کنند، به نظر من سه چیز ورق را بر می‌گرداند:

۱. مهارت‌های هنرمندانه‌ی شما

بهترین و مهم‌ترین خبرها:

شما همین حالا هم تمامی مهارت‌های لازم را برای ساختن زندگی‌ای زیبا و پایدار در اختیار دارید.

راز موفقیت تمام هنرمندان موفق: آنها همه‌ی مهارت‌ها، توانمندی‌ها و خلاقیت هنری خود را در تمام جوانب زندگی‌شان به کار گرفته‌اند.

هنرمندان به شدت سخت‌کوش و سرشار از مهارت‌های گوناگون‌اند. ما ارزش‌هایی را کشف می‌کنیم که دیگران به راحتی از کنار آنها می‌گذرند. ما در حل مشکلات و به کار بردن ابزارها فوق‌العاده عمل می‌کنیم. ما نوعی آبرمهارت درون خود داریم و آن توانایی یاد گرفتن مهارت‌های جدید است.

اگر به شما بگویم: «می‌خوام نمایشی ترتیب بدم که برایش به دوتا بالون بزرگ هوای گرم، یه گروه همخوانِ کودک و چند تا گربه‌ی تربیت‌شده نیاز دارم»، شما پاسخ می‌دهید: «مشکلی نیست، ردیفش می‌کنیم!» چون شما هنرمندید و اساساً باور دارید که می‌توان مسائل را حل و فصل کرد، دگرگون ساخت و با شرایط وفق داد.

شما ممکن کردنِ ناممکن‌ها را تجربه کرده‌اید.

معمولاً، ما همین مهارت‌ها را بیرون از کارگاه هنری خود به کار نمی‌گیریم. زمان تعیین بودجه یا حسابرسی‌های مالی یا مذاکره با سرمایه‌گذار هنری می‌گوییم:

«ای وای، نه، من نمی‌تونم این کار رو بکنم. من هنرمندم.»

۲. محفل^۱ (و اندکی در باب ناجیان)

هنرمندان همواره با محافل و گروه‌های تودرتو، پیچیده و منعطفی در ارتباط‌اند. گروه‌ها منابعی را برای رشد ما فراهم می‌آورند و همچنین پشتیبان ما در لحظات سخت هستند.

ساختن و داشتن زندگی پایدار در گرو میزان ارتباط و پابندی شما به گروهتان است و این نکته‌ای است که بسیاری از هنرمندان از آن غافل‌اند.

1. community

چرا که تعداد زیادی از هنرمندان همواره در انتظار نجات یافتن اند.

ما تکیه کلامی داریم:

کسی
نخواهد
آمد

کسی قرار نیست در خانه‌ی شما را بزند و شما را از هنرمندی که همین حالا هستید تبدیل به هنرمندی موفق بکند.

این اتفاق هرگز نمی‌افتد.

اما افراد زیادی هستند که با شما همکاری می‌کنند تا کارتتان را پیش ببرید.

و شما بسیاری از آنها را می‌شناسید.

گاهی هنرمندان شبیه آن فردِ منفورِ در مهمانی‌ها هستند که با شخصی صحبت می‌کند ولی در واقع به دنبال شخص مهم‌تری برای هم‌کلام شدن می‌گردد.

در همین لحظه، افرادی در نزدیکی‌تان هستند که آماده‌اند با شما همکاری کنند و احتمالاً شما فرصت این کار را به آنها نمی‌دهید.

هنرمند مقتدر در واقع وضعیت را از گدایی کردن به مشارکت کردن تغییر می‌دهد. هنرمندانی که شریک و همکاران خوبی هستند از پس سختی‌ها بر می‌آیند. آنها منابع، روابط و مخاطب پیدا می‌کنند. آنها منتظر موقعیت نمی‌مانند، بلکه موقعیت را خلق می‌کنند.

هرکسی که با او سروکار داریم شریک ماست (نه سرپرستان). سرمایه‌گذارها، بازاریاب‌ها، موزه‌داران، گالری‌داران، ناشران و منتقدان همه همکاران ما هستند. وقتی ما همکارانی علاقه‌مند و مسئولیت‌پذیر باشیم، همه چیز ممکن خواهد شد.

همکار به این می‌اندیشد که شریکش به چه چیزی نیاز دارد. همکار اجازه می‌دهد شریکش بدون شرمساری و عذرخواهی نیازهایش را مطرح کند. همکار خودش را جای شُرکایش می‌گذارد تا شراکتی حاصل شود که به نفع تمام گروه است.

همکار پاسخگوی ایمیل‌ها و تماس‌های تلفنی است، هنگام بروز (ناگزیر) مشکلات، پیشگیرانه و صادقانه رفتار می‌کند و فراسوی پروژه‌ی درحال‌انجام، دیدی بلندمدت دارد.

زمانی که این‌گونه به خود بنگرید، می‌توانید شراکت و همکاری را آن‌سوی دنیای هنر هم تجربه کنید. جهان پر از انسان‌هایی است که در به‌در به دنبال بینش و نوع هنرمندان هستند و به آن محتاج‌اند. و وقتی شما به آن‌سوی جهان هنر قدم می‌گذارید معمولاً پول خیلی بیشتری نیز در انتظارتان خواهد بود.

۳. مأموریت شما

هر هنرمندی مأموریتی دارد، هدفی فراتر از خود، نوعی سخاوت و بخشندگی. هیچ‌کس به چنین هدفی به چشم پول و مقام نگاه نمی‌کند، دست‌کم نه در مدتی طولانی. هنرمندان در آغاز چیزی را به دنیا تقدیم می‌کنند.

ممکن است نوعی نگاه یا روشی برای شنیدن باشد.

یا شاید تغییر ذهنیتی پذیرفته شده یا زیر سؤال بردن کلان‌روایات فرهنگی.

مادامی که مأموریتمان ما را هدایت می‌کند، با افراد بیشتری وصل و مرتبط خواهیم بود.

و این است که ما را پربارتر و نیرومندتر می‌کند.

شهروند عادی: «شغل شما چیه؟»

هنرمند: «من اجرای صحنه‌ای پسامدرن طراحی می‌کنم و روی صحنه
می‌برم.»

[سکوت آزاردهنده]

شهروند عادی: «شغل شما چیه؟»

هنرمند: «در واقع من علاقه مندم بدونم در عصر فناوری‌های دیجیتال چه اتفاقی برای بدن‌های ما در حال رخ دادنه؛ آیا ما متصل هستیم یا منفصل؟»

شهروند عادی: «چه جالب، اتفاقاً من هم داشتم فکر می‌کردم...»

شهروند عادی: «شغل شما چیه؟»

هنرمند: «کار من ایجاد چیدمان‌ها و نقاشی‌های فیگوراتیو در ابعاد بزرگ هست؛ اغلب به صورت مکان-ویژه.»

شهروند عادی: «...»

شهروند عادی: «شغل شما چیه؟»

هنرمند: «من به تمام وسایلی که داریم نگاه می‌کنم ، وسایلی که خونه‌هامون رو باهاشون پر کردیم و می‌پرسم همه‌ی اینها از کجا اومدن؟ آیا از ما محافظت می‌کنن؟ یا ما رو گیر میندازن؟»

شهروند عادی: «درسته، اتفاقاً چند روز پیش داشتم به دوستم می‌گفتم...»

برخی هنرمندان با نگاهی مأموریت‌محور آغاز به کار می‌کنند، اما در ادامه به دام نگاه حرفه‌محور می‌افتند. دنیای هنر هیچ‌گاه پر از فرصت‌های زیاد و پول و درآمدهای فوق‌العاده نیست، بنابراین ممکن است به‌آسانی بر اساس وضعیت و منابعمان تصمیماتی بگیریم که به پیشرفت حرفه کمک کند نه مأموریت.

ما نگرانیم: «چطور باید به گونه‌ای شناخته بشم که استحقاقش رو دارم؟»

به جای: «چطور می‌تونم به بهترین شکل با مردم ارتباط برقرار کنم؟»

تصور می‌کنیم: «ای کاش اجرایی داشتم در...»

به جای: «از اونجایی که در مکان‌های خاصی پیشرفت‌هایی داشتم، بهتره همکاری‌ها و شراکت‌هام رو توسعه بدم.»

به نظرم حرفه مانند داربست عمل می‌کند، همان سازه‌های فلزی و چوبی که هنگام ساختمان‌سازی استفاده می‌شوند.

داربست‌ها بسیار مهم‌اند. اما توجه کنید: آنها خود ساختمان نیستند. اگر شما تمام توان خود را صرف داربست‌ها کنید، در نهایت به جای ساختمانی برای زندگی، داربست زیبایی خواهید داشت.

حرفه‌ی شما کار شما نیست، بلکه پشتیبان کار شماست.

یک راه برای یافتن مأموریتتان: ورای خلق اثر هنری، به چیزهایی توجه کنید که برایتان مهم است.

مأموریت شما ممکن است شما را به سوی کارهای مختلفی هدایت کند و برای بیشتر هنرمندان این اتفاق می‌افتد. من هنرمندانی را می‌شناسم که معلم هستند، اتومبیل تعمیر می‌کنند و بچه بزرگ می‌کنند. هنرمندانی را می‌شناسم که فعالان سیاسی‌اند، خبرنگارند، جزء کادر درمان‌اند، انجمن‌ها را مدیریت می‌کنند، مربی‌گری می‌کنند، سرمایه‌گذارند، مربی شخصی هستند و... این افراد همه در حال انجام مأموریتشان هستند، حتی وقتی اثر هنری خلق نمی‌کنند.

حتی طراحی صفحه‌گسترده‌ی کامپیوتری هم ممکن است جزئی از مأموریت شما باشد. من هنرمندی را می‌شناسم که در شهر محل سکونتش حسابدار هنرمندان دیگر می‌شود تا به آنها کمک کند کارهایشان را راحت‌تر پیش ببرند.

به بیانی دیگر:

به نفع دنیا است که شما مأموریت
خود را حفظ کنید و به جای آن
ترفندهایتان را تغییر دهید
(مثلاً آموزگار یا خبرنگار شوید)
تا اینکه مأموریتتان را فراموش
کنید و همچنان اثر هنری
بیافرینید.

چالش ما:

**زندگیمان را طوری
بسازیم که هنرمندانی
پایدار، متعادل و پربازده
باشیم.**

ما در زمینه‌ی بازدهی مشکلی نداریم. هنرمندان گاهی تمام شب بیدارند تا پروژه‌ای را به پایان برسانند. ما از سر کلاس درس به سر کار در رستوران و بعد از آن به خانه می‌رویم تا در کارگاه کار کنیم.

ولی در زمینه‌ی پایدار و متعادل بودن چندان خوب عمل نمی‌کنیم.

متعادل بودن یعنی در زندگی‌تان فعالیت‌هایی به‌جز کار کردن نیز داشته باشید: دوستان، خانواده، سرگرمی، محافل هنری. (اگر نمی‌توانید بلافاصله سه مورد از آنها را نام ببرید، یعنی نامتعادل هستید.)

آفرینش هنری هیچ‌گاه کنشی کاملاً منطقی و درک‌پذیر نخواهد بود. افراط، غوطه‌وری، سرکشی و وسواس همگی سوخت‌های موردنیاز ما هستند. اما این به آن معنا نیست که ما با دیگر جوانب زندگی خود نیز با همین روش برخورد کنیم.

سرکشی و وسواس را در فعالیت‌های هنری‌تان حفظ کنید.

روحیه‌ی جنگنده‌ی خود را با حذف آشفتگی به همان شکل نگه دارید.

پایدار بودن یعنی زندگی‌تان در درازمدت برایتان مؤثر و کارآمد باشد.

زندگی بیشتر هنرمندان شبیه زندگی فردی ۲۳ ساله، سالم، مجرد، شوریده، معتاد به کار و بدون بچه است که از جایی به بعد دیگر ممکن نخواهد بود. زندگی ما تغییر می‌کند و به تغییر نیاز دارد.

پایداری یعنی جنگندگی.

(گرسنگی کشیدن نه.)

در رشته‌ی من این تعداد کروگرافر بیست تا سی ساله فعالیت می‌کنند:



این تعداد بین سی تا چهل سال:



و این تعداد بین چهل تا پنجاه ساله:



این «فرار مغزها» به رشته‌ی ما و به فرهنگمان آسیب می‌زند. تصور کنید اگر بیشتر پزشکان در دهه‌ی سی زندگی خود دست از فعالیت بکشند چه خسارتی به نظام سلامت وارد می‌شود.

این هنرمندان نه به دلیل از دست دادن علاقه بلکه به دلیل ناتوانی در پایدار نگه داشتن زندگی‌شان دست از فعالیت می‌کشند.

ساختن زندگی پایدار کاری سیاستمدارانه است. شما با این کار صدای خود را قوی و رسا در بستر فرهنگ حفظ می‌کنید.

فرهنگ ما نیازمند خیال‌انگیزترین و الهام‌بخش‌ترین آثار شماسست، فرهنگ نیاز دارد شما بیافرینید و مدت‌ها به آفریدن ادامه دهید.

ممکن است واکنش فرهنگ در قبال این کار شما سرازیر کردن پول و شهرت به سوی شما نباشد. ولی قطعاً این همان چیزی است که به آن نیاز دارد.

کلید پایدار کردن در ساده‌تر کردن است.

تابه حال ندیده‌ام هنرمندی به بیشتر و سخت‌تر کار کردن نیاز داشته باشد. (ولی همه‌ی هنرمندان برعکس فکر می‌کنند).

لازم است هنرمندان کمتر و هوشمندانه‌تر کار کنند. بسیار کمتر.

دیگر نمی‌دانم به چه زبانی بگویم: شما بیش از حد کار می‌کنید، اما احتمالاً آن را درست و کارآمد انجام نمی‌دهید.


خسته‌اید؟ بریده‌اید؟ حس می‌کنید همیشه عقب می‌افتید و یک جای کار می‌لنگد؟

شما هیچ مشکلی ندارید. شما کار قهرمانانه‌ای را در شرایط نامناسب انجام می‌دهید. نیازی نیست بهتر از این باشید. فقط باید شرایط را تغییر دهید.

از اینجا به بعد هیچ چیزِ سخت‌تری وجود ندارد؛ نه سخت‌تر از آنچه تا به حال کرده‌اید تا به اینجا برسید.

ما به زندگی طاقت‌فرسا و پرفشار بیش از اندازه خو گرفته‌ایم؛ مدام آن را بازآفرینی می‌کنیم، حتی وقتی شانس متعادل کردنش را داریم.

خارج از کارگاه، در مواجهه با هر عملی باید بپرسیم: چطور ساده‌تر می‌شود؟



می‌خواهم حرفم را دوباره تکرار کنم.

چطور ساده‌تر می‌شود؟

هیچ‌الگویی در کار نیست.

حرفه و کار شما به هیچ‌کس دیگری شبیه نخواهد بود. به جای گله از اینکه چرا وضعیت شما شبیه به باسکیا، بیورک^۲، بیل تی جونز^۳، سیندی شرمن^۴ یا بهترین دوستانان نشده است (از من بشنوید، همین افراد هم دربارهی وضعیت شغلی خود گله داشته‌اند)، به تعادلی فکر کنید که می‌خواهید داشته باشید.

تغییرات کوچک و تدریجی در معادلات مالی و زمانی (یک روز کمتر کار کردن در هفته یا بیست درصد درآمد بیشتر برای سال آینده یا اختصاص دادن دو روز در هفته صرفاً به هنرتان) مرز میان پایداری و ناپایداری را مشخص می‌کند.

هر لحظه‌ای که خود را با هنرمند دیگری مقایسه می‌کنید، زمان خود را تلف می‌کنید.

به قول اسکار وایلد^۵ مقایسه کردن نفرت‌انگیز است.

1. Jean-Michel Basquiat
2. Bjrk
3. Bill T. Jones
4. Cindy Sherman
5. Oscar Wilde

موفقیت را برای خود تعریف کنید.
در غیر این صورت، تا پایان عمر در رنجی ابدی خواهید بود؛ چرا که همیشه
رد شدن بیش از پذیرفته شدن اتفاق می‌افتد.

~~تصدیق، تکذیب یا انتقاد هیچ‌کدام مُهر تأییدی بر کار شما نیستند.~~

هیچ چیزی مُهر تأییدی بر کار شما نیست.

این تنها باریست که از بونو نقل قول می‌کنم (قول میدهم):

«هیچ‌وقت از چیزی که واقعاً بهش نیازی نداری کاملاً سیر
نمی‌شی.»

از چیزهایی که به آنها نیاز دارید (غذا، خواب، عشق، هنر) به قدر کافی
بهره می‌برید. اما چیزهایی که به آنها نیاز ندارید (شکر، کوکائین، دارایی،
نقد مثبت، تحسین فردی غریبه) اعتیادآورند. ممکن است تمام عمر خود
را صرف گشتن به دنبال آنها کنید.

تحسین و ستایش خوب است، اما چیزی نیست که نیازمند آن باشیم.

هیچ‌گاه احساس
نمی‌کنید که
به اندازه‌ی کافی
شناخته شده‌اید.

هیچ آفریننده‌ای احساس نمی‌کند به اندازه‌ی کافی شناخته شده است.

سفر آفرینش طولانی و ژرف است، معنوی و باشکوه است و البته آشفته و پیچیده. لحظه‌ای که کار ما به نمایش عموم درمی‌آید، هیچ‌کس نمی‌تواند چیزی بگوید که درخور راهی که پیموده‌ایم باشد.

دیده‌ام که هنرمندان به سه روش مختلف با این موضوع کنار می‌آیند:

برخی چنان وسواس شناخته شدن می‌گیرند که با کارشان تداخل پیدا می‌کند.

برخی به کار هنری ادامه می‌دهند اما دائماً (به همکاری‌شان، شریکشان، دانش‌آموزشان) غرولند می‌کنند که ما آن قدر که باید پول نداشتیم و جایزه نگرفتیم و تحسین نشدیم.

برخی دیگر هم با این موضوع کنار می‌آیند و به کارشان ادامه می‌دهند.

همیشه به اجراگران می‌گویم: با همان انگیزه‌ای که می‌خواهید محبوب مخاطب شوید دوستانان را انتخاب کنید؛ چنین انگیزه‌ای انسانی است، اما اجازه ندهید این موضوع انتخاب‌های شما را کنترل کند.

موفقیت در هنر، برخلاف انواع دیگر موفقیت، غالباً بر پایه‌ی فرصت‌هایی با درآمد اندک به وقوع می‌پیوندد.

تبریک می‌گوییم! شما تصدیق یا حق کار یا جایگاه درخواستی‌تان را به دست آوردید! حالا شش هفته‌ی آینده برای چندرغاز مثل سگ کار کنید.

ما هنرمندان وقتی موفقیتی کسب می‌کنیم به خودمان جایزه نمی‌دهیم. برعکس، پاداش ما به خود وقتی است که اوضاع واقعاً خراب است.

«لعنتی! نتونستم فرصت اون اجرا رو به دست بیارم، وبسایتم هم که هنگ کرده و مهلت اون جشنواره هم که تموم شد... گور باباش! امشب شام می‌رم بیرون.»

موفقیت در هنر با خود اعتدال به ارمغان نمی‌آورد.

در هر رده‌ای، هر هنرمندی میزان مشخصی استرس، فشار و تردید را حس می‌کند. با توجه به هر میزانی از موفقیت که در رؤیای آن هستید، باید بگویم هنرمندان بسیار موفقی را دیده‌ام که وحشت‌زده، ملول و متزلزل هستند.

همین حالا وقت آن است که زندگی متعادلی بسازید. اگر منتظر باشید «به جایی برسید» و بعد شروع کنید، تا ابد منتظر خواهید ماند.

شما هم‌اکنون هم تمام مهارت‌های لازم را دارید.

هستند کسانی که سختکوش نیستند. هستند افرادی که از پس مسائل پیچیده بر نمی‌آیند. هستند کسانی که برای هر چیزی به اندازه وقت نمی‌گذارند.

هنرمندان از آن دسته نیستند.

هنرمندان به شکلی باورنکردنی سختکوش‌اند و می‌دانند چطور از پس کارهایی برآیند که هرکسی از پششان بر نمی‌آید.

چیزی که وجود ندارد را تصور کن؛

برای خلق آن برنامه‌ریزی کن؛

فرایند دشوار آفرینش را انجام بده، از خطاها درس بگیر و با تغییر شرایط تغییر کن؛

و محصول نهایی را ارائه کن.

در جهان سودمحور ما، آن را مدیرعاملی یا مدیریت پروژه می‌نامند. کاری که تعداد معدودی از افراد به درستی انجامش می‌دهند.

و این یعنی شما تجربه‌ی واقعی به کار بردن مهم‌ترین ابزار زندگی را دارید.

و آن برنامه‌ریزی است.

برنامه ریزی

بیشتر هنرمندان قسمت عمده‌ای از وقت خود را صرف مشکلات بدیهی می‌کنند. تأخیر دوازده‌روزه روابط عمومی برای انتشار تبلیغات، برنامه‌ی روز جمعه برای دریافت کمک‌هزینه. ارتباطاتی که هر روز و هر ساعت در جریان‌اند.

برنامه‌ریزی به ما اجازه می‌دهد به مسائل مهم اما بلندمدت و وقت‌گیرِ زمانِ اندکی اختصاص دهیم.

و این یعنی مسائل مهم و وقت‌گیر واقعاً حل می‌شوند.

برنامه‌ریزی هنرمند را از فردی منفعل به شخصی فعال تبدیل می‌کند.

برنامه‌ریزی به تفکرات ناخودآگاه الگو و نظم می‌بخشد.

درصد بسیار زیادی از تفکرات ما خودآگاه نیستند. این تفکرات ناخودآگاه، ره‌اشده و مطرود، در شرایط پراکندگی و منفی‌بافی باقی می‌مانند.

«چی به سر اون پروژه‌ای اومد که چهار سال پیش انجامش
دادم؟»

«چرا اون نمایشگاه‌گردان^۱ با من تماس نگرفت؟»

«من به درد نخورم، به درد نخورم، به درد نخورم!»

برنامه‌ریزی به شما امکان می‌دهد تا همه‌ی این افکار را در جهتی معنادار
تنظیم کنید.

«دارم کارگاه شخصی خودم رو راه می‌ندازم.»

«دارم برای پروژه‌ی بزرگ بعدی گروه جمع می‌کنم.»

1. curator

برنامه‌ریزی در تضاد با امیدواری است.

«امیدوارم سال آینده بیشتر پول دربیارم.»
(مبهم و منفعل)

«برنامه دارم که درآمدم رو به سقف پنج هزار دلار برسونم.»
(مشخص و فعال)

چطور برای خودتان برنامه بریزید؟

تنها به جایی بروید. بدون تلفن همراه، بدون لپ‌تاپ. جواب سوالات زیر را یادداشت کنید:

دوست دارید از لحاظ شخصی، حرفه‌ای و هنری در دو سال آینده چه جایگاهی داشته باشید؟

باید درباره‌ی هر سه موضوع بنویسید.

شخصی یعنی همه‌ی چیزهایی که در زندگی شما هست ولی لزوماً به حرفه و کار هنری شما ارتباطی ندارد.

حرفه‌ای یعنی چطور می‌توانید حرفه‌ی خود را شکوفا کنید و کارتان را به جهان ارائه کنید.

هنری یعنی فعالیت هنری شما و مهارت‌ها و مشارکت‌هایی که آن را امکان پذیر خواهد کرد.

خودتان را سانسور نکنید. پیش از رسیدن به اهدافتان آنها را کوچک و آسان جلوه ندهید. هرگونه «شاید» ی را حذف کنید.

«شاید بهره‌کارشناسی ارشد بخونم.»

«می‌خوام کارشناسی ارشد بخونم» اگر به دردتان می‌خورد، قطعاً خوب است.

بلندپروازانه‌تر از چیزی که در سر دارید رؤیایپردازی کنید.

یک هفته آن را رها کنید.

پس از یک هفته، فهرست را مرور کنید. می‌توانید گزینه‌های جدیدی به آن اضافه و مواردی را حذف کنید که دیگر به نظرتان مهم نیستند. سپس، مهم‌ترین هدف‌ها را گلچین و از میان آنها سه هدف اول را انتخاب کنید.

یعنی در مجموع فقط سه هدف. لازم نیست از هر بخش یک هدف انتخاب کنید. سه هدفی را انتخاب کنید که تأثیر بهتری روی دنیای شما می‌گذارند.

این بخش دشوار است. بیشتر هنرمندان در اولویت‌بندی ضعف دارند. ما دوست داریم ۲۷ مدل کار گوناگون را یک‌باره انجام دهیم.

ولی من بارها و بارها شاهد بوهام که هنرمندانی موفق‌ترند که کارهای کم‌تری را به شکلی بهتر و کامل‌تر انجام می‌دهند.

فهرست در تضاد با برنامه‌ریزی است.

عده‌ی زیادی از هنرمندان فهرستی بی‌پایان از کارهایی دارند که می‌خواهند انجام دهند یا باید انجام دهند؛ فهرستی عظیم از کارهایی که هیچ‌گاه تمامی ندارند.

۹۵ درصد از برنامه‌ریزی شما مربوط به این است که کارهایی را انتخاب کنید که نمی‌خواهید انجام دهید؛ کارهایی که توجه و تمرکزتان را به آنها اختصاص نخواهید داد.

وقتی اولویت‌بندی می‌کنید، میزان فزاینده‌ای از انرژی و تمرکزتان را صرف تعداد معینی از کارهای می‌کنید که بیشترین تغییر را ایجاد خواهند کرد.

سه اولویت اول خود را به گام‌های ممکن و شدنی‌تر تقسیم کنید؛ هرچه کوچک‌تر، بهتر.

گام‌های مشخص‌شده را روی تکه‌ای کاغذ یا روی کامپیوتر خود ثبت کنید. سپس، هر هفته چند تا از آنها را به فهرست کارهای درحال‌انجامتان منتقل کنید.

به همین سادگی. همین تمرین ساده تفاوت بین پایداری و ناپایداری است.

معضل دیگری که هنرمندان با آن روبه‌رو هستند تقسیم اولویت‌ها به گام‌های کوچک‌تر است. شاید هنرمندی بگوید هدف من این است که: «کارم را در نیویورک ارائه دهم» و بخواهد آن را به گام‌های کوچک‌تری تقسیم کند.

گام اول: یافتن موقعیتی خوب در نیویورک.

ولی این گام محسوب نمی‌شود، بلکه خود هدف است.

گام یعنی حرکت کوچکی که شما بتوانید آن را در فهرست کارهای درحال‌انجامتان قرار دهید و به انجام برسانید. یک راه برای آنکه بفهمید گامی که می‌خواهید بردارید به اندازه‌ی کافی کوچک هست: وقتی به آن نگاه می‌کنید، میل به انجام دادنش را در خود حس کنید. اگر گامی که انتخاب کرده‌اید شما را به این فکر می‌اندازد که آن را به تعویق بیندازید، پس بیش از حد بزرگ است.

پس گام اول برای رسیدن به این هدف چیست: «کارم رو در نیویورک ارائه بدم»؟

تماس با ارائه‌دهنده‌ای که ممکن است به این کار علاقه‌مند باشد.

چگونه این کار را بکنم؟ «ارائه‌دهنده‌ها» چه کسانی‌اند؟

تهیه‌ی فهرستی از ارائه‌دهندگان توانا.

هنوز بیش از حد بزرگ است؛ وقتی اطلاعات کافی در دست نباشد، نمی‌شود فهرستی تهیه کرد.

گفت‌وگو با هنرمندانی که می‌دانم قبلاً در نیویورک این کار را ارائه کرده‌اند.

بهتر شد. اما هنوز مبهم است. این «هنرمندان» چه کسانی هستند؟

گفت‌وگو با نانسی، چارلز و مایکل درباره‌ی اجرا در نیویورک.

تقریباً تمام است. چطور می‌توانم امروز با هر سه‌ی آنها گفت‌وگو کنم؟

فرستادن ایمیل برای نانسی و گذاشتن قراری برای گفت‌وگو.

آفرین. این یک گام است. کوچک، شدنی و مشخص که موجب پیشبرد کارها خواهد شد.

نکاتی دیگر درباره‌ی برنامه‌ریزی.

تمرکز بر اهداف شخصی ممکن است کار دشواری باشد. اکثر ما اهداف شخصی خود را فدای اهداف کاری می‌کنیم. کمی خودخواه باشید؛ چه چیزی به شما احساس متعادل بودن می‌دهد؟

هنرمندان بسیاری در تقلا هستند که اهداف شخصی‌شان را از اهداف کاری‌شان تفکیک کنند. اهداف کاری اهدافی‌اند که شما در راستای کار هنری به آنها نیاز دارید: فرایند خلق اثر، کارگاه هنری، شرکا و همکاران، پژوهش، سفر، مهارت‌های نو. چه چیزی به فرایند خلق هنر عمق و توان بیشتری می‌بخشد؟ اهداف حرفه‌ای بر چگونگی ارائه‌ی آثارتان به دنیا متمرکزند: سرمایه و بودجه، رساندن اثر به مرحله‌ی تهیه و نمایش، راه‌اندازی تشکیلات اجرایی. فقط مطمئن شوید که چند تایی هدف هنری محض برای خود یادداشت کرده‌اید.

اهداف هنری معمولاً کیفی و بیرونی‌اند.

هدف درونی چیزی است که خودتان از پس آن برمی‌آید.

من می‌خواهم هفته‌ای نه ساعت از وقتم را در کارگاه بگذرانم.

این‌گونه اهداف ممکن است چالش‌برانگیز باشند، اما کسی نمی‌تواند جلوی من را بگیرد که انجامش ندهم. اهداف بیرونی در گرو حمایت یا رضایت دیگران محقق می‌شوند.

می‌خواهم کارم را در جشنواره‌ی ... به نمایش بگذارم.

من هرچه در توان دارم برای محقق شدن این هدف به کار می‌گیرم، ولی در نهایت حرف آخر را فرد دیگری می‌زند.

تا جای ممکن دست‌کم یکی از اهدافتان را هدف درونی انتخاب کنید. اهداف بیرونی را نیز تا حد امکان گسترده کنید.

می‌خواهم کارم را در یکی از چهار جشنواره‌ی ... یا... یا... یا... به نمایش بگذارم.

هدف کیفی را نمی‌توان با اعداد تعریف کرد.

می‌خواهم اجراهای بیشتری داشته باشم.

چه تعداد بیشتری؟ تعدادشان را مشخص کنید.

می‌خواهم هر سال هشت اجرا داشته باشم.

این شفافیت در هدف‌گذاری باعث می‌شود متوجه محقق شدن آن شوید و بعد خودتان را به نوشیدنی گران‌قیمتی مهمان کنید و بگویید: «من حرف ندارم!»

«وقت آزاد داشتن» آرزو است.

«سه هفته وقت آزاد داشتن» هدف است.

وقتی در برخورد با چالش‌های زیاد لت و پار می‌شویم، رؤیاهایمان را کوچک‌تر می‌کنیم تا مبادا در رسیدن به آنها ناکام بمانیم. اما خبر خوب اینکه:

رؤیای بزرگ آسان‌تر از رؤیای کوچک تحقق می‌یابد.

رؤیای بزرگ به انرژی‌های درونی و هیجان‌ات دوروبر ما سرعت می‌بخشد.

«تا زمانی که چیزی انجام نیافته، شک حاکم است و رویگردانی از آن محتمل، و همواره با پوچی و بیهودگی همراه خواهد بود. در باب تمام اعمال ابتکاری (از جمله آفرینشگری) یگانه حقیقت بنیادینی وجود دارد که نادیده انگاشتنش ایده و طرح‌های درخشان بی‌شماری را نابود می‌کند: به محض اینکه شخصی به انجام کاری اهتمام می‌ورزد، لطف الهی سرازیر می‌شود. هر اتفاقی روی می‌دهد تا او به مرادش برسد، حتی اتفاقاتی که تا پیش از آن تصورش هم ممکن نبود.

آغازگر هرآنچه باشید که می‌توانید انجام دهید یا رؤیای انجامش را در سر دارید. جسارت نخبگی، نیرومندی و افسونگری به همراه می‌آورد.»

یوهان ولفگانگ فون گوته^۱

1. Johann Wolfgang von Goethe

خبرهای خوبِ بیشتر:

تنها کاری که باید بکنید پیوسته پیش رفتن است. این کاری است که گام‌های کوچک می‌کنند.

لازم نیست همه‌چیز را در طول یک روز، یک هفته یا یک سال انجام دهید. گام‌های کوچک و پیوسته به سوی هدفی بزرگ شما را به مقصد می‌رسانند.

نیازی به شب‌زنده‌داری نیست.

زمانی که من، ایمی اسمیت^۱ و دیوید بریک^۲ تئاتر هدلانگ^۳ را بنیان نهادیم، هر سال مدت کوتاهی را برای اوقات فراغتمان در نظر می‌گرفتیم. به کلبه‌ای در جنگل می‌رفتیم و دربارهی سال گذشته حرف می‌زدیم و به این فکر می‌کردیم که برای سال پیش رو چه باید بکنیم. خواسته‌هایمان را روی تکه‌ای کاغذ می‌نوشتیم. سال بعد به آن تکه کاغذ نگاه می‌کردیم و می‌دیدیم هرچه نوشته بودیم به حقیقت پیوسته است.

فکر می‌کردیم: این تکه کاغذی جادویی است.

-
1. Amy Smith
 2. David Brick
 3. Headlong Dance Theater

پس امتحانش کردیم، اهدافی را که چندان واقع‌گرایانه نبود روی آن تکه کاغذ نوشتیم. سپس آنها نیز به واقعیت پیوستند. ما افتان و خیزان وارد برنامه‌ریزی راهبردی شده بودیم.

همان طور که نابغه‌ی تمام‌عیار، استاد کالین کیگان، می‌گفت: تو می‌توانی به هر چیزی که می‌بینی برسی.

به محض اینکه چیزی به چشمتان خورد و آن را هدف نامیدید، می‌توانید به آن دست پیدا کنید.

رؤیاها را
بزرگ‌تر و
گام‌ها را
برای رسیدن
به آن
کوچک‌تر
کنید.

میلی به برنامه‌ریزی ندارید؟ همه همین‌طوریم. این هم فهرستی از بهانه‌هایی که هنرمندان برای برنامه‌ریزی نکردن می‌آورند:

نمی‌خواهم شکست بخورم.

برنامه‌ها خیلی دست‌وپاگیر و محدودکننده‌اند.

اگر فقط دست روی دست بگذارم و بنشینم و به این فکر کنم که چه می‌خواهم، روابط و کارها و شُرکایم را از دست می‌دهم. (در ضمن، اینها مال من هستند.)

واکنش نشان دادن به موقعیت از انتخاب کردن آسان‌تر است.

فکر کردن به آینده من را به وحشت می‌اندازد.

خفن‌تر از آنم که برنامه‌ریزی کنم.

سرم شلوغ‌تر از این است که برنامه‌ریزی کنم.

بھانہ ہا را کنار بگذارید۔ به خودتان بیایید و کار را شروع کنید۔

مأموریت

هنرمندان مأموریت محورند.

ما این کار را می‌کنیم برای اینکه چیزی داریم که به دنیا ارائه دهیم.

انگیزه و بینشی درون ماست و البته میل و جنبشی برای بروز تأثیرگذار
آنها.

این همان چیزی است که آفرینش هنری را از خاطره‌نویسی یا آواز خواندن
زیر دوش حمام متمایز می‌کند.

بخشنندگی و سخاوتمندی با ذات هنر پیوند خورده است.

ولی بسیاری از ما ناآگاهانه به ورطه‌ی شغل محوری می‌افتیم.

برای هنرمندان دستاورد هنری معمولاً چیزی پراکنده، قلیل و گاهی متناقض است.

(شرکت من مهم‌ترین جایزه‌اش را برای اجرای قطعه‌ای به دست آورد که نیویورک تایمز آن را «نامیدکننده‌ترین اتفاق شب» نامید. بله، تناقض.)

هنرمندان غالباً، به‌جای تعریف دقیق موفقیت برای خود، به ورطه‌ی سنجش‌های متناقض و پوچ می‌افتند.

ما گروه اجرایی‌ای هستیم که به اندازه‌ی کافی موفقیت‌های ظاهری کسب کرده‌ایم و می‌دانیم چنین راه‌هایی راه نجات ما نیست. باور نمی‌کنید چه قدر به چنین چیزی فکر کرده‌ام:

«اگر بتونیم... رو هم به دست بیاریم کار تمومه.»

جای خالی بالا را با هر عنوانی که دلتان می‌خواهد پر کنید: موقعیتی در شهر نیویورک، امتیازی در جایی یا نزد شخصی، پشتیبانی اجرای تور و نمایشگاه، و غیره.

اگر به آن دست می‌یافتیم، حدس بزنید چه اتفاقی می‌افتاد؟

باز هم همان آدم‌های همیشگی بودیم که بی‌وقفه کار می‌کردیم تا زندگی هنری‌مان را بسازیم.

اهداف بیرونی و به چنگ آوردنشان خوب است، اما راه نجات نیست.

در نهایت ما هنرمندان باید ناجی خود و یکدیگر باشیم.

ما باید هدف و مأموریتمان را در اولویت قرار دهیم.

باید به خود و دیگران بگوییم که چرا در حال انجامش هستیم. باید بگوییم چه می‌خواهیم به دنیا بخشیم؟ پرسش‌های صادقانه‌ای طرح کنیم که ما را به عمل وادارد.

و همه‌ی اینها باید به کلام آورده شود، چیزی که آن را «بیانیه‌ی مأموریتی هنرمند» می‌نامم.

برای مقاصد مختلف به بیانیه‌های گوناگون در شکل‌ها و لحن‌های مختلف نیاز داریم، از جمله برنامه‌های اجرایی، مطبوعات و اخبار، دریافت کمک‌هزینه‌های اجرایی، وسایت. در خلال همه‌ی اینها ما به بیانیه‌ی درونی هنری نیز نیاز داریم، بیانیه‌ای پرشور و صادقانه، بدون نگرانی از اینکه چه کسی قرار است آن را بخواند.

اگر هنرمندی بگوید:

«من اجراهای تجربی درست می‌کنم، هم برای صحنه و هم مکان-
ویژه.»

عده‌ی بسیار کمی از مأموریت او سر درمی‌آورند. مردم ترجیح می‌دهند درباره‌ی خود شما بدانند تا «اجراهای تجربی». به همین دلیل مخاطبان اجراهای تجربی غالباً دوستان خود هنرمند و دیگر کروگرافرها هستند.

اما اگر هنرمندی بگوید:

«آمریکایی‌ها تنها وقتی حواسشان به بدنشان هست که می‌خورند، می‌خوابند و ورزش می‌کنند. مابین هریک از این کارها، همچون مسافری از بدنی به بدن دیگر در گذاریم درحالی‌که احساساتمان را در زیر تلی از سرگرمی و مواد مخدر و بیهودگی مدفون می‌کنیم. اجراهای من برای کاوش در این پیکره‌ی ۲۴ ساعته طراحی شده‌اند و به مدد آنها می‌کوشم چیزهایی را احیا کنم که در چرخه‌ی کرخت‌کننده‌ی امیال مختلف دفن شده‌اند: چیزهایی نظیر لمس، همدلی و میرایی.»

مِگ فولی^۱

احتمالاً مخاطبان و سازمان‌های بیشتری مایل به ارتباط با او خواهند بود. نیازی نیست هیچ‌کدام از آنها برای اجراهای تجربی ارزشی قائل باشند، تنها کافی است بدن و فرهنگِ بدن‌زدوده‌ی ما برایشان اهمیت داشته باشد.

1. Meg Foley

سه پرسش درباره‌ی کارتان در بیانیه‌ی هنری (همچنین در درخواست مجوز یا بیانیه‌ی مطبوعاتی):

چی؟

چرا؟

که چی؟

بیانیه‌ی هنری چیست؟ غافلگیر خواهید شد اگر پی ببرید چه تعداد هنرمند در بیانیه‌ی خود به درستی روشن نمی‌سازند که دقیقاً دست به خلق چه چیزی زده‌اند. نمونه‌ها کمکتان خواهد کرد.

چرا بیانیه هنری برای شما ی هنرمند مهم است؟ شور و اشتیاق شما نسبت به اثرتان چگونه است ؟

که چی؟! یا اگر بخواهیم رک بپرسیم: چرا باید برای دنیا مهم باشد؟ ورای توجه و علاقه‌ی شما، چه اهمیت دیگری دارد؟ چرا دیگران باید با آن ارتباط برقرار کنند؟ شاید این سؤال دشوارتر از سؤالات قبل باشد، اما قطعاً مهم‌تر نیز هست.

درباره‌ی اثرِ خود نوشتن کار دشواری است. به قول دوست من آسیمینا:
«مثل اینه که بخواین به صورت خودتون نگاه کنین.»
پس به‌تنهایی این کار را نکنید. با هنرمند دیگری (یا چند هنرمند دیگر)
همراه شوید و بعد امتحان کنید.

زبان

با تک‌تک هنرمندان مصاحبه و گفت‌وگو کنید، تلاش کنید دلیل اصلی
و اساسی هنرمند شدن هرکدام را دریابید و اینکه چرا به این کار ادامه
می‌دهند. اینها برخی از سؤالات مفید هستند:

- چه زمانی و چطور تصمیم گرفتید که هنرمند شوید؟
- درباره‌ی اولین تجربیاتی بگویید که الهام‌بخش شما بوده‌اند.
- آیا معلم یا استادی بوده است که سرمشق شما بوده باشد؟
چطور؟
- سه هنرمند نام ببرید که تحسینتان را برمی‌انگیزند و بگویید
چه چیزی درباره‌ی کار و پیشرفت آنها شما را شیفته‌ی خود
می‌کند؟
- کدام پروژه تا به امروز مهم‌ترین اثر خلق‌شده‌ی شماست؟

- مهم‌ترین ارتباط ایجادشده‌ی شما با مخاطب/تماشاچی خود کدام است؟

- اگر دنیا شما را بشناسد و آثارتان را در مدارس به کودکان آموزش دهند و هنرتان به دوردست‌ترین روستاها برسد، دنیا چه تغییری می‌کند؟ (این به‌نوعی پاسخ به همان پرسش «که چی؟» است. اگر پاسخ شما به این سؤال پاسخی گوش‌نواز باشد، مردم به سخنانتان گوش می‌سپارند و با شما همدلی می‌کنند، آن‌گاه شما در مسیر درست خود خواهید بود.)

همه از پاسخ‌های شما یادداشت برمی‌دارند، به‌ویژه از عبارات شیوا و پرتین آن.

در گام بعدی، به‌تنهایی فهرستی ده کلمه‌ای تهیه کنید که کار شما را توصیف کند. این فهرست نسخه‌ای هایکووار/تلگرافی از بیانیه‌ی هنری شماست. اسم‌ها و فعل‌ها به‌شکل ویژه‌ای مؤثرند. صفت‌ها هم خوب‌اند به‌شرطی که همه‌ی فهرست از صفت‌ها پر نشده باشد. آن را با صدای بلند برای هم بخوانید. کلماتی را که می‌پسندید از فهرست دیگران بقاپید.

نگارش

سپس، بیانی‌هی تک‌پاراگرافی به زبان اول شخص بنویسید. («من» بعداً، بر حسب نیاز، به راحتی می‌توانید آن را به سوم شخص («او») برگردانید. از کلمات و جملاتی استفاده کنید که در مصاحبه‌تان دوست داشتید. از فهرست ده‌کلمه‌ای نیز استفاده کنید. (نیازی نیست حتماً همه‌ی آن ده کلمه را در بیانیه بگنجانید.)

به پرسش‌های سه‌گانه‌ی چی- چرا- که چی با بیانی شیرین و صادقانه پاسخ دهید.

بیانی‌هی تک‌پاراگرافی خود را بلند و واضح برای دوستان هنرمندتان بخوانید و درباره‌ی آن بحث کنید.

پرسید:

- زبان، واژه یا عبارت گیراتر کدام است که در ذهنتان مانده؟
- آیا پاسخ‌گوی چی- چرا- که چی‌ها هست؟
- آیا تشویقتان می‌کند که اثر را ببینید؟

پس از تبادل نظر، بازگردید و ویرایش‌های لازم را اعمال کنید.

کار را بدون پیش فرض آغاز کنید. اگر از پیش بیانیه هنری دارید، فعلاً آن را کنار بگذارید.

حتی اگر زبان رسانه‌ی مناسب شما نیست، خود را به قدرت منحصر به فرد واژه‌ها بسپارید.

بیانیه‌ی هنری شما می‌تواند همان حرفی را بزند که اثرتان بیان می‌کند. اگر کارتان حاوی عناصر مواجهه، شوخ طبعی، تضاد یا بازیگوشی است، بیانیه‌ی شما نیز می‌تواند همه‌ی این عناصر را داشته باشد. هنرمندانی را می‌شناسم که آثارشان بی‌مرز و عجیب است، اما بیانیه‌هایشان خشک و بی‌رملق و بی‌مایه.

چیزهایی را که مشخصه‌ی کار شماست در اولویت قرار دهید، نه آنچه دیگر هنرمندان انجام می‌دهند. بسیاری از طراحان درباره‌ی کارشان می‌گویند که «بسیار فیزیکی است». بله، اجرای صحنه‌ای همین است. هر کروگرافی می‌تواند این جمله را تکرار کند. بگویید چه چیزی کار شما را متمایز می‌کند.

مثال بزنید، به‌ویژه اگر کارتان ژانرهای گوناگونی را در بر می‌گیرد و مرزبندی در آن دشوار است.

به‌شکلی راهبردی ساده‌سازی کنید. بسیاری از هنرمندان می‌گویند: «بله، نقاشی می‌کشم اما چیدمان و پروژه‌های دیجیتال هم طراحی می‌کنم، هنر عمومی^۱ هم همین‌طور، در ضمن گاهی آلبوم هم ضبط می‌کنم، پس سعی نکن من رو محدود کنی رفیق!» هیچ نوشته و متنی هیچ‌گاه نمی‌تواند تمام جوانب هنری شما را در بر بگیرد. پس برای نزدیک تر کردن خواننده و مخاطبتان به خود ساده‌تر بیان کنید.

برای لذت بردن شما، چند نمونه بیانیه مأموریت محور محبوبم را در اینجا ذکر می‌کنم:

من به‌تنهایی و با همکاری دیگران، در هر مکتب و عقیده و رشته و سنی که باشند، عروسک، ماسک، پینپاتا^۱، اپرای عروسکی، بالماسکه، دلفک بازی، تئاتر چمدانی^۲، شهر فرنگ و نمایش‌های دیگر خلق می‌کنم. از کاغذ، مقوا، تخیل و علم استفاده می‌کنم تا درباره‌ی سستی‌ها، خودپردازها، همزیستی‌ها، اصلاح و تربیت، دایناسورهای پرنده، بارداری، فجایع و قایق‌سواری کندوکاو کنم. چه روی صحنه و چه پشت صحنه، از اتاق‌نشیمن خانه‌ها و پارکینگ‌های عمومی تا سواحل شرقی، در طول اقامت‌های متعدد خود در مدارس و مراکز دانشگاهی و کمپ‌های ترک اعتیاد و مراکز بازپروری روانی نمایش اجرا کرده‌ام. من به قدرت کلاه‌های محافظ دوچرخه‌سواری، آرد ذرت، آبچال‌های جزرومد، آزادی، تعلیم و تربیت، عملگرهای اجرایی آرمان‌شهرانه^۳ و خوراکی‌ها اعتقاد دارم. من چمدان‌ها را پر از بالقوگی مقواها می‌کنم، در کلاه‌گیس‌ها کلمات را می‌گنجانم و تورهایی بر پا می‌کنم به مقصد جاهایی که هنوز وجود خارجی ندارند.

بِث نیکسون^۴

1. Piñata

2. Suitcase Theater

3. Utopian performatives

4. Beth Nixon

من پیش از اینکه به هجده سالگی برسم، در بیست و یک خانه‌ی مختلف زندگی کرده‌ام؛ از ثروتمندترین کشور تا دومین کشور فقیر نیم کره‌ی غربی. در هندوراس دوستانی داشتم که با وجود فاصله‌ی سی کیلومتری محل سکونتشان تا دریا، هیچ‌گاه دریا را ندیده بودند و در امریکا دوستانی که هیچ‌گاه لویا پختن را یاد نخواستند گرفت.

در هندوراس متوجه فرصت‌های نابرابری بودم که برای من نسبت به دوستان هندوراسی‌ام وجود داشت و در کالیفرنیا متوجه بی‌معنا بودن پول و ثروت شدم، ثروتی که روستایی‌های هندوراس در آرزوی آن بودند. اگر محدودیتی وجود دارد، سعی می‌کنم با دقت آن را بشکافم، مثل گروه‌هایی که با هم گفت‌وگو نمی‌کنند، مثل تاریخ‌هایی که مدفون مانده‌اند. یک بار در فیلادلفیا خط راه‌آهنی بیرون از یک گالری پیدا کردم. کابین مخصوصی برای ریل طراحی کردم تا برای یک شب، صنعت فراموش‌شده‌ی شمال فیلادلفیا را احیا کنم.

در فرهنگی که چگونه سوگوار بودن را از یاد برده است، من آداب و رسوم محلی پرشوری را بیدار می‌کنم که یادآور گذشته‌اند. تا بدانید شما اولین کسانی نیستید که طرد شده‌اید یا طرد کرده‌اید. شما تنها افرادی نیستید که نفرت ورزیده‌اید یا مغضوب شده‌اید.

هر اتفاق هنری وقتی حائز اهمیت است که ما را به هم وصل کند، وقتی که وادارمان کند در کشتن یکدیگر درنگ کنیم.

جَب لویس^۱

1. Jeb Lewis

من فلامنکوی فمنیستی طراحی می‌کنم. فلامنکو به‌طور سنتی و عرفی زن را در جایگاه ابژه‌ی اغواگر قرار می‌دهد و گاهی هم ابژه‌ی عشق. در سلسله‌مراتب هنری نیز زن همواره در پایین‌ترین درجات بوده است. کار من این قواعد را به چالش می‌کشد. از قلب حقیقی این سنت پرده برمی‌دارد... که همانا زنِ توانمند است.

البا ایبا ای باکا^۱

اجرای بی‌کلام پیامی است ضدمتن، روش بیانی ۳۶۰درجه و همه‌جانبه؛ کمتر از هرچیز به خلاقیت نیاز دارد و بیش از هرچیز به زنده بودن. اجرایی که من طراحی می‌کنم بدنی بی‌واسطه می‌طلبد، فیزیک بدنی سراپا حاضر و تماماً پاسخگو و بدون قیدوبند. در فرهنگی که همواره اطلاعات ارزشمندتر از احساسات شمرده می‌شوند، من تمام‌وکمال پاسدار بدن‌آگاهی هستم، ارتباطی بی‌سیم.

میشل استورتز^۲

1. Elba Hevia y Vaca

2. Michelle Stortz

به محض اینکه به مفصل‌بندی محکمی از مأموریتتان دست یافتید، آن را محور کارتان قرار دهید. بگذارید همه بدانند چرا در حال انجام آن هستید، آن‌گاه مردم بیشتری به سراغتان می‌آیند و همکاران و شرکای بیشتری با شما تماس خواهند گرفت. لزومی ندارد برای داشتن مأموریتی هنری حتماً مأموریتی اجتماعی را پیش‌شرط قرار دهید (آخرین بیانیه‌ای که خواندید از هنرمندی است که آثارش کاملاً انتزاعی و تجربی است).

«اما من می‌خواهم که اثر خودش حرفش رو بزنه.»

اثر هنری همواره این دین را برگردن ما دارد که با کلام و بیانمان به بهترین شکل نمایشش دهیم، چراکه مردم معمولاً بازتاب‌ها و بازنمایی‌های آثار شما را خواهند دید و نه خود آن را (نمونه‌ها، نوشته‌ها، عکس‌ها).

«ولی من فقط کارم رو می‌کنم، نمی‌دونم چرا این چیزها باید برای من یا برای دنیا مهم باشه. من فقط انجامش می‌دم. همین.»

آفرین، شما به طرز حیرت‌آوری سختکوش، هدفمند و شایسته‌اید. مثل بیشتر هنرمندان، شما هم احتمالاً هر کاری در خواست و اراده‌تان باشد را انجام می‌دهید. شما انتخاب کرده‌اید که خودتان را وقف هنر کنید. انتخابی که به هیچ‌وجه آسان نیست. دلایلی برای این کار خود دارید. درباره‌ی آنها بنویسید و به دنیا بگویید دلایلتان چیست.

پول

کارهایی که برای پول کرده‌ام

مدیریت مغازه‌ی

چای‌فروشی

معلم رقص دبیرستان

تدوین

مدیرعاملی شرکت تئاتر

فیلم‌برداری

طراحی برنامه‌های

راهبردی

کروگرافی برای

نمایش موزیکال

مجری طرح‌های اعطای کمک‌هزینه

کارگری فروشگاه ادوات

کشاورزی و باغبانی

مدل کلاس‌های نقاشی

مربی مدارس در زمینه‌ی

سوءاستفاده‌های فیزیکی

و جنسی و حل اختلاف

شاگرد راننده‌ی
اتوبوس شهری

پیشخدمت

برگزاری کارگاه‌های
توسعه‌ی حرفه‌ای

صندوقدار بوفه‌ی
فروش تنقلات

کروگرافر مهمان
در دانشکده‌ها

پیک غذا

متصدی نوشخانه

کتابداری

مسئول تخصیص کمک
هزینه‌های اجرا

نجات غریق

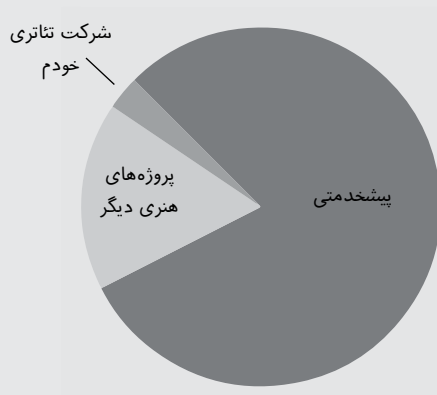
بازرس بدنی
باشگاه تفریحی

نگهبانی مسابقات
چندجانبه‌ی گلف

پرستار بچه

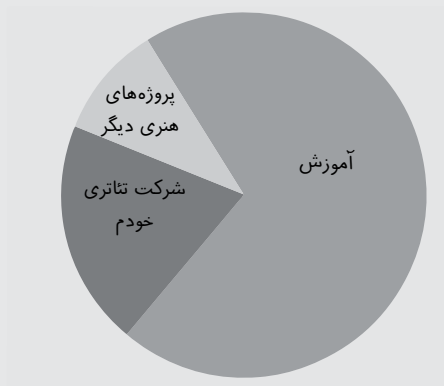
مدیر صحنه

نمودار دایره‌ایِ درآمدهای من در سال ۱۹۹۴:



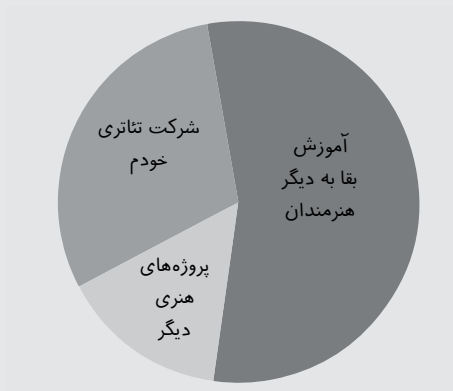
اولین هدفم این بود که دیگر پیشخدمت کافه‌ها و رستوران‌ها نباشم. زندگی مستقل و استقرار در شهری جدید عالی بود، ولی از پانزده سالگی پیشخدمتی کرده بودم و این کار دیگر خسته و مأیوسم می‌کرد.

درآمدهای من در سال ۱۹۹۹:



آموزش برایم کاری بسیار شگفت‌انگیز بود تا اینکه دیگر این طور نبود. پس هدف بعدی این بود که آموزش را رها کنم و تمرکز را روی شرکت بگذارم.

درآمدهای من در سال ۲۰۰۷:



زندگی اقتصادی هنرمندان معمولاً غیرخطی (یعنی شما کمک هنرمند استخدام نمی‌شوید که بعد به مدیریت هنری برسید و بعد از آن به ریاست اجرایی هنری) و تلفیقی است (یعنی همواره بیش از یک منبع درآمد وجود دارد).

متوجه شدم دو چیز باعث پایدار شدن زندگی هنرمندان می‌شود:

۱. تغییرات افزایشی و کاهشی در نمودار دایره‌ای (مثل بیست درصد درآمد بیشتر از هنرم و کاهش کار پراسترس روزانه). البته این موضوع با من - می‌خوام - از - شغل - روزانه - استعفا - بدم - و - فقط - به - هنر - بچسبم متفاوت است. تغییرات کوچک و راهبردی به اندازه‌ی کافی زمان و تمرکز را برای کار هنری شما فراهم خواهد کرد.
۲. به مرور زمان، نمودار دایره‌ای بزرگ‌تر می‌شود. درآمد من در سال ۲۰۰۷ دو برابر سال ۱۹۹۴ بود.

بیا باید نگاهی کنیم به نکاتی درباره‌ی پول که درست نیست اما بسیاری از هنرمندان باورش دارند.

هنرمندان با پول میانه‌ی خوبی ندارند.

این همان راز سربه‌مهر است.

شروع آن به این دلیل بود که هنرمندان، برخلاف بسیاری، اساساً با پول و ثروت تشویق یا کنترل نمی‌شوند. هنرمندان اتفاقاً خیلی با پول خوب‌اند، ولی معمولاً مقدار کمی از آن به ما می‌رسد.

در جهان سودمحور ما، پروژه‌ای با صد درصد بودجه‌ی لازم به شما سپرده می‌شود. اگر موفق شوید پروژه را در وقت مقرر تحویل دهید، *نابخه‌اید*، مدیر فوق‌العاده‌ای هستید و *مادام‌العمر شغل خودتان را خواهید داشت*.

در دنیای هنر، شما پروژه‌ای در اختیار دارید با صفر تا پنجاه درصد از بودجه‌ی لازم و همچنان آن را در موعد مقرر تحویل می‌دهید. پس شما *اِبرنابخه‌اید*.

آفرینش هنری با منابع محدود به مهارت‌های اقتصادی و مالی شگفت‌انگیزی نیاز دارد.

بالاخره يك روز همه چیز درست می شود و دیگر نیاز نیست نگران پول باشم.

هیچ کس نمی آید.

همین طور که به مرور زمان موفقیت و منابع بیشتری در کار خود کسب می کنید، بسیار مهم و حیاتی است که برای مدیریتش هم وقت بیشتری بگذارید.

خوش‌شانس بوده‌ام که هنرمندم و با توجه به وقتی که صرف این کار می‌کنم لایق دریافت پول بیشتری نیستم.

این نگاه بسیار شایع است. چه در دنیای هنر و چه خارج از آن، همیشه باید آماده‌ی برخورد با این نوع نگاه باشیم.

هنرمندان بازوهای اجرایی دنیای هنر هستند. ما عامل تجسم پروژه‌ها هستیم، برنامه‌ریزی می‌کنیم، اجرا می‌کنیم و به‌موقع تحویل می‌دهیم.

باید در این سطح به کار خود نگاه کنیم.

اگر به مسائل بدون چشمداشت مالی نگاه کنم، همه چیز بهتر از آب درمی‌آید.

نه، این طور نیست.

مقدار کمی توجه به وضعیت مالی ممکن است تغییرات زیادی را برایتان به همراه داشته باشد.

هیچ‌کس بیش از ۴۵ دقیقه در هفته وقت خود را صرف مسائل مالی نمی‌کند.

قصد ندارم امور مالی را نقطه‌ی مرکزی کار هنرمند نشان دهم. بلکه تلاش می‌کنم آن را از مرکزیت خارج کنم، از مرکز استرسی سطح پایین ولی همیشگی.

هرکسی درباره‌ی پول اصول شخصی خود را دارد. فکر نمی‌کنم این اصول شخصی لزوماً درست یا غلط باشند، اگرچه برخی از آنها پشتیبانان هستند و برخی دیگر نه.

شرکت من به صورت مشارکتی تشکیل شد، از همان ابتدا باید درباره‌ی همه چیز گفت‌وگو می‌کردیم. درباره‌ی پول خیلی حرف زدیم و این ما را واداشت عقایدمان را روی میز بگذاریم تا بتوانیم درباره‌اش بحث کنیم و دست به انتخاب بزنیم.

ده سال است که توانسته‌ام به عنوان کروگرافر تمام وقت زندگی‌ای دست‌وپا کنم. بعید می‌دانم این اتفاق به دلیل بهترین بودنمان روی داده باشد؛ البته قوی و جدی بوده‌ایم. همچنین فکر نمی‌کنم که «خوش‌شانس» بوده‌ایم. در رشته‌ی من افرادی بوده‌اند که خیلی بیشتر از ما «خوش‌شانس» و موفق بوده‌اند، اما در نهایت نتوانسته‌اند زندگی تمام‌وقتی بر پایه‌ی کار خود دست‌وپا کنند.

ما پول درآوردیم زیرا اصولی را دنبال کردیم که این کار را ممکن می‌کرد.

اصول و قواعد مالی هِدلانگ

(مثالی درباره‌ی فکر کردن به اصول و قواعد)

هر اتفاقی بیفتد، ما کارمان را خواهیم کرد.

هیچ‌گاه برای خلق و آفرینش منتظر پول نبوده‌ایم. طوری زندگی خود را برنامه‌ریزی می‌کنیم تا بتوانیم فارغ از مسائل مالی کارمان را پیش ببریم. کارگاهی داریم که در آن می‌توانیم تمرین و حتی اجرا کنیم؛ اجراکنندگانی هستیم که در کنار یکدیگریم. پول پروژه‌های بزرگ‌تر را ممکن می‌کند ولی فقدانش نمی‌تواند ما را از فرایند خلق باز دارد.

اولویت مالی شرکت پرداخت بهترین دستمزد برای کار هنرمندان است.

ما سازمانی غیرانتفاعی تشکیل دادیم تا به هنرمندان کمک کنیم. هرکسی که با ما در ارتباط است -اعضای نهاد، کارمندان، ارائه‌دهندگان- باید این اصل را بپذیرد. و البته هیچ‌گاه کسی با آن مخالفت نکرده است. آدم‌ها شگفت‌زده می‌شوند: «چه جالب! شما هنرمندید و کاری را انجام می‌دهید که دوست دارید...»

بله و برای ادامه‌ی کاری که عاشق آن هستیم باید بتوانیم اقتصادمان را بچرخانیم.

زمانی که بودجه‌ی سالانه‌ی ما نه‌هزار دلار بود، پنج‌هزار دلار آن به هنرمندان تعلق داشت. معمولاً هنرمندان می‌گویند: «اگر پول بیشتری دریافت کردم، دستمزد خودم را برمی‌دارم» و بعد، زمانی که پول بیشتری دریافت می‌کنند، دوباره همین حرف را تکرار می‌کنند.

ما کل زندگی‌مان را به چشم حیاتی هنری نگاه می‌کنیم: اوقات فراغت، پستی و بلندی‌ها، فرزندان، صدمات و بیماری‌ها. این تغییرات نقش مهمی در حیات شرکت ایفا می‌کنند. اگر شما معادله‌ی زمان-پول را بر اساس ۲۳ سالگی خودتان طرح‌ریزی کنید، به جایی نخواهید رسید.

دوست من، ایستر، به آن «سه الف» می‌گوید:

اعتبار: برآمدن از پس مخارج.

اعتدال: علاوه بر مخارج، داشتن سرمایه‌ای اورژانسی که با آن سه تا شش ماه بدون درآمد از پس هزینه‌ها برآید.

امنیت: علاوه بر سرمایه‌ی اورژانسی، برنامه‌ریزی کردن در جهت فراهم آوردن پشتوانه‌های مالی بلندمدت دیگر: خرید خانه، پس‌انداز بازنشستگی، پس‌انداز برای تحصیل کودکان و غیره.

هنرمندان غالباً از مرحله‌ی اعتبار فراتر نمی‌روند. در نظر داشتن اعتدال و امنیت - فقط قرار دادنشان روی رادار - می‌تواند تغییرات بزرگی ایجاد کند.

با توجه به بها و ارزش واقعی کارمان، بهای بالایی را مطالبه می‌کنیم.

در واقع، ما زمان زیادی را در دو نقطه‌ی ارزشی می‌گذرانیم: رایگان و بسیار گران.

ما برنامه‌ریزی‌های شرکت را همیشه رایگان انجام داده‌ایم، پس تحت کنترل خودمان، و البته در جهت مأموریت‌هایمان، برنامه‌ریزی کرده‌ایم. اما وقتی از ما درخواست اجرا یا تدریس می‌شد، نرخ بالایی را مطالبه می‌کردیم، نرخى فراتر از مخارج خودمان، نرخى که پول مازاد را به شرکت برمی‌گرداند. ما خیلی به خود رنج و زحمت ندادیم و برخلاف آنچه در دنیای هنر شایع است، هیچ‌گاه درآمدهایی را نپذیرفتیم که به زحمتش نمی‌ارزید. «شرکت ما فقط با سیصد دلار اجرا می‌کنه!» یا «شرکت ما برای اجرا به شما پول هم می‌ده!» این یعنی با سر سقوط کردن.

وقتی شما نرخ معقول و مناسبی را طلب می‌کنید، شاخص مالی کل را برای کسانی افزایش می‌دهید که پس از شما می‌آیند. برخی ارائه‌دهندگان برای یک هفته اقامت هنری سیصد دلار پیشنهاد می‌دادند چون قبل از ما افرادی این شرایط را پذیرفته بودند. اگر آن افراد مبلغ سه‌هزار دلار را مطالبه کرده بودند، ارائه‌دهندگان نیز بودجه‌ی خود را به این مقدار می‌رساندند و سرمایه‌ی بیشتری جذب می‌کردند.

پنج نکته برای اینکه در همین هفته زندگی مالی خود را دگرگون کنید

۱. گزارش مالی و اعتباری خود را بگیرید.

گزارش مالی و اعتباری سندی زنده است. یعنی می‌توان به واسطه‌ی آن اشتباهات را تصحیح کرد، معضلات را هموار کرد و قدم‌های مثبتی در مسیر برنامه‌ریزی مالی بهتر برداشت.

۲. اگر خانه‌ای ندارید، با مشاوران املاک قرار ملاقات بگذارید.

یک قرار ملاقات ساده کافی است. مشاوران املاک زمانی پول به جیب می‌زنند که کسی خانه‌ای می‌خرد یا می‌فروشد، پس بدشان نمی‌آید با شما ملاقات کنند. از دوستان هنرمند خود نیز مشاوره و پیشنهاد دریافت کنید.

داشتن خانه‌ی شخصی برای همه ممکن نیست و همه نمی‌توانند در تمام ادوار زندگی از آن بهره‌مند شوند. اما فرصت‌های مالی زیادی از کف خواهد رفت وقتی که بگوییم: «من هنرمندم پس نمی‌توانم خانه‌ی خودم را داشته باشم.»

۳. تک تک هزینه‌های هفته را یادداشت کنید.

در انجام این کار بی‌قید و شرط با خودتان مهربان باشید. هنرمندان بیشتر در دخل مشکل دارند تا در خرج، اما وقتی بدانید پولتان در کجا و به چه طریقی خرج می‌شود به تصمیم‌گیری‌های شما کمک خواهد کرد.

به‌شخصه ابتدا نگران خریدن نان قندی و قهوه می‌شدم. بعد از مدتی مخارجم را ردیابی کردم و به این نتیجه رسیدم که همه‌ی پولم را (در واقع بیشتر آن را) صرف نگهداری بچه می‌کرده‌ام. نان قندی آن قدرها مهم نبود. با زمان‌بندی درست، من و همسرم موفق شدیم نه ساعت وقت برای بچه‌داری در هفته را آزاد کنیم و این باعث شد هزاران دلار در سال ذخیره کنیم.

و طبیعتاً دیگر نگران نان قندی‌ها نبودم.

۴. آن میزان درآمد سالیانه‌ای را یادداشت کنید که می‌توانید با داشتنش بدون ترس از بی‌پولی زندگی کنید.

این مبلغ تغییرپذیر است.

از این راه می‌توانید به این عدد برسید: قبوض مالیاتی خود را بردارید و عددی را یادداشت کنید که زیر ستون «درآمد ناخالص» آمده است؛ این درآمدی است که شما پیش از پرداخت مالیات داشته‌اید. حالا به این مبلغ هر درآمد معاف از مالیات را اضافه کنید.

به سال گذشته فکر کنید. کی و کجا پول کم آوردید و برای پرداخت هزینه‌ها به مشکل برخوردید؟ اگر این‌طور بوده است، آن را نیز با مبلغ قبلی جمع کنید، تا جایی که مخارج دیگر ترسناک نباشند. همچنین چیزهایی را که هر هنرمندی به آنها نیاز دارد به مبلغ کل بیفزایید، البته اگر در اختیارشان ندارید. مثل بیمه‌ی خدمات درمانی، صاف کردن بدهی، صندوق پس‌انداز و اوقات فراغت.

عدد نهایی را روی تکه کاغذی بنویسید.

اگر با خانواده زندگی می‌کنید یا دخل و خرجتان با عده‌ای مشترک است، عدد نهایی یک عدد بزرگ برای تمام اهل خانه خواهد بود و بخشی از آن سهم شما است.

حتی اگر بلافاصله کاغذ را مچاله کنید و دور بیندازید، فکر و نگاه شما به اطلاعات و داده‌ها تغییر خواهد کرد.

۵. به محض اینکه به نیازهای اقتصادی تان پی ببرید، می‌توانید درآمد روزانه، ماهانه و سالانه‌ی خود را تنظیم کنید.

هنرمندان ارزش وقتشان را نمی‌دانند. از ما می‌خواهند در دوره‌های کارآموزی تخصصی شرکت کنیم، کارگاه برگزار کنیم، سخنرانی کنیم و غیره، همچنین انتظار دارند زندگی پایدار و باثباتی داشته باشیم. پس باید ارزش و بهای خود را بدانیم.

عددی را که از محاسبه‌ی درآمد سالانه به دست آوردید تقسیم بر ۱۵۰۰ کنید تا نرخ هر ساعت به دست بیاید.

چرا ۹۱۵۰۰؟ اگر شغلی «معمولی» داشته باشید، دوهزار ساعت در سال کار می‌کنید (پنجاه هفته در سال، چهل ساعت در هفته). اما هنرمندان نمی‌توانند دوهزار ساعت در سال خرج زندگی کنند. ما بیشتر خرده‌کاری می‌کنیم؛ تدریس در اینجا، شغل روزمزد در جایی دیگر، به علاوه زمان زیادی را صرف آماده‌سازی‌ها، سفرها و جابه‌جایی‌ها می‌کنیم. همچنین مقایسه با دیگران به وقت آزاد بیشتری نیاز داریم تا به بینش و تخیلاتمان پروبال بدهیم. هنرمندانی به پایداری و ثبات می‌رسند که می‌توانند مخارج خود را بر مبنای ۱۵۰۰ ساعت در سال برنامه‌ریزی کنند.

به محض اینکه نرخ ساعتی به دست آمد، آن را در هشت ضرب کنید تا نرخ روزانه مشخص شود (هشت ساعت کاری در یک روز کاری)، سپس نرخ روزانه را در پنج ضرب کنید تا نرخ هفتگی را به دست بیاورید (پنج روز کاری در یک هفته کاری).

مثال: توجه کنید که این مثالی بیش نیست. من هیچ نظری ندارم که چه میزان درآمد برای شما خوب و کافی است. هنرمندانی را می‌شناسم که زندگی فوق‌العاده‌ای با دوازده هزار دلار در سال دارند و عده‌ای دیگر که زندگی فوق‌العاده‌ای با ۱۵۰ هزار دلار در سال دارند. شک ندارم که شما می‌توانید به هر عددی که هدف قرار دهید برسید.

فرض کنید برای گذراندن بی‌دغدغه‌ی زندگی نیاز دارم ۴۵ هزار دلار در سال درآمد داشته باشم.

$$45000 \div 1500 = 30 \text{ / ساعت}$$

$$30 \times 8 = 240 \text{ / روز}$$

$$240 \times 5 = 1200 \text{ / هفته}$$

اینها ارقام درونی هستند. ممکن است شما بیشتر بخواهید یا کمتر از این کار کنید. اما دانستن این ارقام مرجعی در اختیارتان می‌گذارد تا با آن ارزش وقت و نقدینگی‌تان را بدانید.

از آنجایی که هنرمندان درباره‌ی بازدهی مالی‌شان همواره با مشکل روبه‌رو هستند، بهتر است دخل و خرج خود را رصد کنند. به بازدهی مالی‌تان نگاه کنید، به کل آن: از کارهای روزمزد گرفته تا پولی که از هنر در می‌آورید و حتی پول‌هایی که در نمی‌آورید.

کی و کجا مهارت‌های شما کارآمد و ارزشمند است؟

بسیاری از هنرمندان فقط به دنیای هنرهای زیبا^۱ و به کارهای مبتنی بر مهارت‌های اندک فکر می‌کنند. در حالی که شما احتمالاً مهارت‌های مدیریت پروژه، برنامه‌ریزی، برگزاری همایش، تدریس و کارهایی دیگر را هم در خود دارید. این مهارت‌ها، ورای هنر، در بسیاری از کارها ارزشمندند. نمودار^۲ زیر مفید است:



نقطه‌ی مرکزی نمودار ایدئال است. اما هنرمندان غالباً یکی از دایره‌ها را به‌کل فراموش می‌کنند، کاری که مردم بیشتر برای آن پول می‌پردازند.

1. Fine Arts
2. Venn diagram

بالاترین مبلغ دریافتی فردی برای انجام دادن کاری شبیه به کار من چقدر است؟ در هدلانگ ما عاشق تدریس هستیم، اما مردم معمولاً حدود ده تا پانزده دلار برای هر کلاس می‌پردازند، در بهترین حالت صد دلار برای کارگاهی چندروزه. الگوی درآمدزایی خوبی نیست. حال آنکه افراد برای اعتبار دانشگاهی هزاران دلار می‌پردازند. همان تدریس ساده تقریباً پنجاه برابر بیشتر ارزش پیدا می‌کند، زیرا به آن اعتبار بخشیده شده است. پس ما هم به خودمان اعتبار می‌بخشیم. مؤسسه‌ی رقص هدلانگ با همکاری دانشگاه برایان ماورا برنامه‌ای تحصیلی-آموزشی تنظیم کرد و به تدریس آن پرداخت. پس از پایان دوره نیز دانشگاه مدرکی به افراد اعطا کرد.

پول خوب و پول بد وجود ندارد.

هنرمندان معمولاً سلسله‌مراتبی برای پول‌هایشان دارند. چیزی شبیه این:

۱. پولی که مستقیماً از هنر درمی‌آورم
۲. پولی که از کارهای مرتبط با هنر درمی‌آورم
۳. پولی که از کار روزمزد و بی‌ارتباط با هنر درمی‌آورم
۴. پولی که از خانواده یا همسر می‌گیرم

هر پولی خوب است، به همه‌ی آنها به یک چشم بنگرید. به قول لیز لِرمن^۲:

پول درآوردن از هنر حس فوق‌العاده‌ای دارد، ولی این کار شما را به هنرمندی واقعی تبدیل نمی‌کند.

1. Bryn Mawr College

2. Liz Lerman

هیچ چیز شما را
به هنرمندی واقعی
تبدیل نمی‌کند، مگر
سرسپردگی‌تان به خلق
و آفرینش

برگردیم به هدلانگ.

ما به دو چیز عمل کردیم که معمولاً هنرمندان به آنها عمل نمی‌کنند.

مذاکره کردن.

و نه گفتن.

مذاکره کردن شگفت‌انگیز است. همه مذاکره می‌کنند به جز هنرمندان. مذاکره کردن به این معنی نیست که با خساست سر هر دلار چانه بزنید. بلکه مذاکره یعنی رسیدن به تفاهم و توافق بین دو طرف در مسیر رسیدن به هدفی مشترک.

فرصت‌ها همیشه هیجان‌زده‌ام می‌کنند. «وای! برای این موقعیتی که پیش اومده دل تو دلم نیست...» و بعد از آن بلافاصله یکی از این دو سوال را از خودم می‌پرسم:

«و چیزی که این موقعیت رو ممکن می‌کنه چیه؟»

یا

«و چیزی که بله گفتن رو برای من راحت‌تر می‌کنه چیه؟»

بیشتر افراد یا سازمان‌هایی که با آنها مذاکره می‌کنیم (موزه‌ها، جشنواره‌ها، سازمان‌های هنری، برگزارکنندگان، مدارس) معمولاً تا ۹۵ درصد با ما هم‌راستا و هم‌مسیرند. مأموریت آنها نیز غالباً با مأموریت ما هماهنگ است. ولی مسیر ما در این نقطه‌ی حساس از هم جدا می‌شود:

سازمان‌ها این

مقدار کار

می‌خواهند و این مقدار پول دارند.

آنها از هنرمندان توقع دارند با کار کردن با مبلغی ناپایدار این تضاد را حل و فصل کنند. در حالی که ما به مأموریت مشترکمان «آری» می‌گوییم، می‌توانیم به این وضعیت «نه» بگوییم.

نکاتی دیگر در باب مذاکره:

طرف مقابل را وادار کنید به شما عدد بدهد. اگر بیشتر از مقداری است که شما نیاز دارید که عالی است، همه چیز سر جایش است. و اگر کمتر است برای افزایش آن مذاکره کنید. گاهی از هنرمندان می‌خواهند ابتدا آنها عددی را تعیین کنند، زیرا می‌دانند عددی که هنرمندان پیشنهاد می‌کنند به حدی کم است که حتی از گفتنش هم شرم دارند.

هیچ‌کس بیش از میزان درخواستی شما پرداخت نمی‌کند. پس، اگر عددی تعیین می‌کنید، حساب شده و مطمئن این کار را بکنید. مثلاً برخی چهل درصد به عددشان اضافه می‌کنند تا در طول مذاکره آن را کاهش دهند.

چیزی به اسم «نرخ متغیر»^۱ وجود ندارد. این عبارت برای پرداخت دستمزد کم به افراد ساخته شده است. طبیعی است که دستمزدهای متفاوتی برای کارهای یکسان طلب می‌شود، همانطور که تعهداتی به اسم «افشای ارزش»^۲ برای توجیه دستمزدهای ناکافی مطرح شد.

قطعاً پول بیشتری در کار است. در شرکت ما این وردی جادویی بود. افراد همیشه می‌گویند: «متأسفم، پول بیشتری در کار نیست»، اما هست!

1. going rate

2. valuable exposure

وقتی نمی‌توانید روی پول مذاکره کنید، روی زمان مذاکره کنید. وقتی نرخ خودتان را بدانید، به راحتی می‌گویید:

«برای پانصد دلار نمی‌توانم یک هفته‌ی کامل برنامه‌ی اقامتی داشته باشم، اما می‌توانم برنامه‌ی دوروزه‌ی خوبی بریزم.»

و اگر باز هم نشد، در کمال سخاوتمندی بگویید: نه.

«از نظر مالی برای من مقدور نیست، اما امیدوارم در آینده بتوانیم با هم همکاری کنیم.»

نه گفتن باعث قطع روابط نمی‌شود. گاهی حتی باعث می‌شود دیگران بیشتر روی شما حساب کنند. ما به فرصت‌هایی نه گفته‌ایم و پس از مدتی آنها با پول بیشتری دوباره به سراغ ما آمده‌اند.

هنرمندان باید بیش از دیگران نه بگویند و نه بشنوند. نه گفتن را برای خودتان از حالت رازآلودش خارج کنید. اگر گاهی نه نمی‌شنوید، یعنی به اندازه‌ی کافی پیش نرفته‌اید. و اگر اصلاً نه نمی‌گویید، در وضعیتی طاقت‌فرسا و کم‌درآمد گیر افتاده‌اید که علت سقوط هنرمندان است.

نه گفتن هزینه هم دارد. مثل ارتباطات و فرصت‌هایی که ممکن است به موازات کاری به وجود بیاید. اقتصاددان‌ها به آن «هزینه‌ی فرصت» می‌گویند. اما همین هزینه‌ی فرصت برای آری‌گویی هم صادق است، مثل کارهایی که اگر درگیر وضعیتی کم‌درآمد و خسته‌کننده نبودید، فرصت انجام دادنشان را داشتید.

همان‌طور که پیش‌تر نیز به آن اشاره شد، وقتی به دستمزد ناپایدار نه بگویید، راه را برای افرادی که به دنبال شما می‌آیند هموار کرده‌اید.

زمان

نکته‌ی تعجب‌برانگیز اینجاست که...

برای هنرمندان، بیش از هرچیز انجام کارهای غیرهنری (کار اداری، کار ساختمانی) نشان‌دهنده‌ی وضعیت ذهنی روزمره‌ی آنهاست.

بیشتر از پیشرفت‌های هنری.

بیشتر از «موفقیت».

هنرمندانی ثابت و پایداری خواهند یافت که می‌آموزند دخل و خرجشان را سامان دهند. و هنرمندانی به تعادل می‌رسند که می‌آموزند زمانشان را درست مدیریت کنند.

بیاید با سه تصور غلط درباره‌ی زمان و بهره‌وری شروع کنیم.

باید همین حالا همه‌ی کارها را به‌تنهایی و به بهترین شکل انجام دهم.

این همان وردِ خاموشی است که هر هنرمندی را به‌سوی تشویشی خفیف اما همیشگی می‌کشاند.

تک‌تک این کلمات توصیفی را به پرسش بگذارید:

همه‌ی کارها

اولویت چیست و چه کاری را می‌توان رها کرد؟

به تنهایی

چطور از کسی کمک بگیرم؟

به بهترین شکل

چگونه می‌توان کارها را خوب و درخور انجام داد؟

همین حالا

کدام کار را می‌توان به بعد موکول کرد؟

اگر با سختگیری فهرست طول و دراز ناممکنی از کارها تهیه کنم، به کارهای بیشتری می‌رسم.

جهانِ سودمحور ما از پیش این مسئله را به شکلی گسترده بررسی کرده است.

سختگیری زیاد فقط باعث پایین آمدن بهره‌وری خواهد شد.

و به تعویق انداختن واکنشی کاملاً منطقی به یک فهرست کاری غیرواقعی است.

وقت بیشتری می‌گذارم.

برخلاف پول، زمان پایان‌پذیر است. وقتی می‌گوییم: «وقت بیشتری می‌گذارم» یعنی زمان را از دیگر جوانب زندگی خودمان دریغ خواهیم کرد. از خواب، سلامتی، رابطه و پرداختن به هنر.

سه سازوکار مفید:

فضای اختصاصی ایجاد کنید.

فضایی مخصوص کارهای مدیریتی ممکن است یک اتاق، یک میز یا حتی نصف یک میز باشد. این کار را وارد فضایی نکنید که در آن دست به خلق هنر می‌زنید. تمام متعلقات مدیریتی‌تان را همان‌جا بگذارید و هر بار برای کار مجدداً به همان‌جا بروید. با فراهم کردن این فضا، مطمئن خواهید شد که برنامه‌های مدیریتی همه‌جا به سراغتان نمی‌آیند: در کارگاه، آشپزخانه یا تختخواب.

زمانی خاص را اختصاص دهید.

ساعت اداری برای خودتان در نظر بگیرید. کارهای غیرضروری را به آن زمان موکول کنید. وقتی زمانی را برای انجام چنین کارهایی اختصاص بدهید، دیگر شب و روز در حال انجام دادن آنها نخواهید بود. اغلب هنرمندان هر روز و هر لحظه میان کار تمام‌وقت و اجتناب از کار کردن در نوسان‌اند.

تقویم بزرگ دیواری تهیه کنید.

شاید خنده‌دار به نظر برسد، اما مفید است. یک تقویم دیواری تهیه کنید که تمام دوازده ماه سال را فقط در یک صفحه داشته باشد. سررسیدها و تقویم‌های موبایل و کامپیوتر برای پی‌گیری روزی خاص یا هفته‌ای به خصوص عالی‌اند، اما با آنها نمی‌توان تصویری کلی به دست آورد. تعطیلات، مسافرت‌ها و رخداد‌های مهم را روی تقویم دوازده‌ماهه‌ی خود بنویسید. آن‌گاه تداخل‌ها و ضرب‌آهنگ‌هایی را کشف خواهید کرد که در تقویم هفتگی به چشم نمی‌آمدند.

«ولی من فقط دوست دارم تمام وقت توی کارگاه باشم.»

آه، بله، همان حرف همیشگی!

تمام افراد مأموریت محور (معلم‌ها، پزشک‌ها، فعالان اجتماعی، راهب‌ها و...) یک حرف را تکرار می‌کنند:

«مجبورم کارهای احمقانه‌ی زیادی بکنم تا به قسمت خوب ماجرا برسم، یعنی کاری که عاشقش هستم.»

این سردرگمی به سراغ تمام افراد مأموریت محور می‌آید. ما همگی همواره کارهای خارج از دنیای هنر را دست کم می‌گیریم. درست است که باید همیشه در حال تلاش برای کاستن از کارهای حاشیه‌ای و افزودن به کارهای هنری باشیم، اما نباید از این واقعیت غافل شویم که کارهای حاشیه‌ای همیشه وجود دارند. احتمالاً بیشتر از آنچه ما بخواهیم.

می‌خواهم در اینجا راهکارهایی را بیان کنم که برای هنرمندان مؤثر یافته‌ام. البته شما بهتر می‌دانید چه چیزی برایتان مفید خواهد بود.

زمانتان را رصد کنید.

یک هفته کارهای انجام‌شده‌تان را یادداشت کنید. در انجام این کار تا جایی که می‌توانید جزئی‌نگر باشید. مثلاً به جای آنکه بنویسید:
۹:۳۰ تا ۱۰:۳۰ کارهای مدیریتی

آن را به قسمت‌های کوچک‌تر خرد کنید:

۹:۳۰ تا ۹:۵۰ پاسخ‌گویی به ایمیل‌های امروز

۹:۵۰ تا ۱۰:۱۰ فرستادن ایمیل به سرمایه‌گذار

۱۰:۱۰ تا ۱۰:۲۰ خواندن اخبار

۱۰:۲۰ تا ۱۰:۳۰ تماس تلفنی با آنجلا درباره‌ی اجرای ماه جولای

حتماً می‌گویید: «اما این هفته‌ی معمولی‌ای نیست.» مشکلی نیست. چون هیچ هفته‌ای معمولی نیست. سعی کنید بفهمید ضرب‌آهنگ کاری‌تان چیست و سردر بیاورید زمانتان دقیقاً کجا و چگونه صرف می‌شود. پایان هفته به آن نگاهی بیندازید و ببینید چه چیزی دستگیرتان می‌شود. هدف این است که بفهمید همیشه چطور می‌توانید به کارها درست رسیدگی کنید، نه اینکه فکر می‌کنید باید چطور کار کنید.

پربازده‌ترین بازه‌ی زمانیِ روز را به مهم‌ترین کارها اختصاص دهید.

اگر سحرخیزید و عاشق صبح، این زمان را به بودن در کارگاه و نوشتن اختصاص دهید. ایمیل‌ها و حساب‌و‌کتاب‌های مالی را بگذارید برای زمانی که قند خونتان می‌افتد.

فهرست کارها و زمان‌بندی را بر اساس زمانی تنظیم کنید که در دسترس‌تان است.

اغلب هنرمندان اول از خواسته‌هایشان آغاز می‌کنند: فهرستی بسیار طولانی شامل کارهایی که قرار است انجام شوند.

به‌جای آن، با زمان در دسترس‌تان شروع کنید. برای مثال: این هفته می‌خواهم این‌قدر زمان را صرف کارهای مدیریتی کنم، بهتر است به کدام‌یک از آنها پردازم؟

فهرست کاری‌ای تهیه کنید که بتوانید در طول روز تمامش را انجام دهید. وقتی به پایان آن رسید، اتاق (یا میز یا نصفه‌ی میزتان) را ترک کنید.

تمام شد. کارتان عالی بود.

هر هفته و هر نوبت کاری را با جلسه‌ای ده دقیقه‌ای با خودتان آغاز کنید.

تنها قانون این جلسه این است که در طول آن مجاز به انجام هیچ کاری نیستید. نه ایمیل و نه هیچ چیز دیگر.

بیشتر ما به رفتار واکنشی روی می‌آوریم. جواب دادن سریع ایمیل‌ها یا حل بحران‌های لحظه‌ای. از این ده دقیقه برای بررسی مسائل حیاتی و اولویت‌بندی آنها استفاده کنید. زمان کاری شما مشخص است، پس تنها کافی است بدانید چه چیزی برایتان از همه مهم‌تر است.

وقتی کار می‌کنید اما به نتیجه‌ای نمی‌رسید، بلافاصله کار را رها کنید.

من و همسرم به تعویق‌اندازان خوبی هستیم. یکی از فنون همسرم برای به تعویق انداختن کارها بسیار خیره‌کننده بود. او به فروشگاه‌های آنلاین سرک می‌کشید و کتاب‌هایی را می‌خرید که درباره‌ی به تعویق انداختن کارها بود. بنابراین ما بعد از مدتی، تعداد بی‌شماری کتاب مدیریتی جمع‌آوری کرده بودیم، نمادی زیبا از زمان‌هایی که هیچ کاری نمی‌کردیم. بیشتر آن کتاب‌ها به‌دردنخور بودند. اما نظریه‌ای در آنها بود که بیشتر مردم درباره‌اش صحبت می‌کردند و به نظر ارزش تکرار کردن دارد.

بالاترین میزان بهره‌وری در مدت زمان پانزده تا سی دقیقه فوران می‌کند. این مدت زمان کوتاه میان ساعات طولانی آماده‌سازی‌ها، تعویق‌ها و بی‌خیال شدن‌ها محاصره شده است. اگر این اتلاف وقت‌های طولانی را دور بریزید، می‌توانید در زمانی کوتاه کارهای فراوانی انجام دهید.

من از این ایده برای نوشتن متن کمک‌هزینه بهره بردم. در گذشته می‌نشستم و می‌گفتم: «همین الان متن کمک‌هزینه را کامل می‌نویسم». سپس، بلافاصله افکار سمجی مرا به تعویق انداختن و چرخیدن و وقت تلف کردن در اینترنت وا می‌داشت.

اما حالا می‌گویم: «من بیست دقیقه برای نوشتن بیانیه‌ی دریافت کمک‌هزینه وقت می‌گذارم» و پس از تمام شدن بیست دقیقه دست از کار می‌کشم و استراحتی کوتاه به خود می‌دهم.

نه بگویید.

هر کاری را انجام ندهید. مؤثرترین و سریع‌ترین راه برای بالا بردن بهره‌وری وقتی است که انتخاب می‌کنید چه کاری را انجام ندهید.

به عبارت دیگر هر هنرمندی کارهای زیادی دارد که به آنها نمی‌رسد و این حقیقت محض است. اگر از ابتدا انتخاب کنید چه کاری را انجام ندهید، میزان زیادی از اضطرابتان را حذف خواهید کرد. و علاوه بر آن، دیگر شیوه‌ای راهبردی دارید برای چیزهایی که قرار نیست انجام شوند.

هنرمندان معمولاً برای ملزومات رسیدن به زندگی باثبات و پایدار وقت کافی نمی‌گذارند: برای برنامه‌ریزی، یافتن راهکار، تفکر بلندمدت، شراکت و همکاری. و به جای آن همیشه درگیر ریخت‌وپاش‌های سرسام‌آورِ روزهای پایانی و خواسته‌های گوناگون بقیه هستند. شما می‌توانید به هم‌همی آنها نه بگویید (اقامت آموزشی جذاب اما خسته‌کننده) یا به جوانبشان نه بگویید (در حال حاضر وقت تهیه‌ی پیش‌نمایش اجرا را ندارم). در هدلانگ، ما بسیاری از کارهای متداول برای شرکت‌های رقص را انجام نمی‌دادیم. مثل رویداد تخصیص بودجه‌ی مضاعف، بر پا کردن بیلورد فانتزی برای معرفی کارگردان‌ها، اجرا در جلسات بازیابی. و چه اتفاقی افتاد؟ هیچ. همه چیز مرتب بود.

«فقط» بی‌معناست.

این نکته را دوستم، متی، به من گوشزد کرد. هنرمندان می‌گویند: «مشکلی نیست، ما فقط چند دست لباس تهیه و موسیقی مناسب را انتخاب می‌کنیم و فقط می‌ماند مکان و سخت‌افزار و بعدش هم فقط باید بلیت بفروشیم.» اما «فقط» یعنی چه؟! هریک از فعالیت‌های بالا نیاز به زمان و منابع دارد. کلمه‌ی «فقط» را از ذهنتان بیرون کنید و در قبال خواسته‌ها و زمانتان مسئولانه برخورد کنید.

زمان مشخصی را به تفکرات بلندمدت اختصاص دهید.

زمان ویژه‌ای را برای برنامه‌ریزی، یافتن راهکار، رویاپردازی و کالبدشکافی (بررسی دقیق پروژه‌ای که به پایان رسانده‌اید، یا به‌نوعی برنامه‌ریزی‌پساهدف) اختصاص دهید. بدون زمان‌بندی هیچ‌گاه برنامه‌ریزی اتفاق نمی‌افتد و این تنها راه مؤثر برای داشتن زندگی باثبات است.

کمک بگیرید.

وقتی کسانی همراه با شما و در کنارتان کار کنند، در واقع وقت بیشتری برای شما فراهم خواهد شد.

تا آنجا که می‌توانید - به‌ویژه درباره‌ی کارهایی که نیازی نیست لزوماً خودتان انجامشان دهید - کمک دریافت کنید. آن‌گاه شما می‌توانید با خیال راحت روی کارتان تمرکز کنید و برای انجام آن وقت بیشتری دارید. کمتر کار کنید، هوشمندانه‌تر کار کنید. راه‌های زیادی برای دریافت کمک وجود دارد.

کارآموزان و داوطلبان

این افراد دستمزد دریافت نمی‌کنند ولی کار با آنها آزمون و خطاهای زیادی به همراه دارد. در واقع، با جیتان دوست و با وقتتان دشمن‌اند. همچنین ممکن است مدت‌زمان زیادی کنارتان نمانند. اگر کار شما نیازمند مهارت‌های ساده‌ای است که می‌توان به راحتی آنها را آموخت و یا نیازمند کار ی‌دی فراوان است، داوطلبان گزینه‌های بسیار مناسبی‌اند.

برون‌سپاری^۱

می‌توانید قسمتی از کار را به متخصصان کاربرد در رشته‌ی مدنظرتان در خارج از محل کارتان بسپارید: پیشکارها، کتابدارها، ناشران، مدیرتولیدها، طراحان وب‌سایت، عکاسان و فیلم‌بردارها. برای مثال وقتی بالاخره کسی را برای رسیدگی به امور مالیاتی استخدام کردم، به میزان زیادی استرس و تأخیر در کار را کاهش داد (و حتی سرمایه‌ی بیشتری برایم جذب کرد). ما هنرمندان گاهی دچار وسواس فکری هستیم، فکر می‌کنیم باید همه‌ی کارها را خودمان به تنهایی انجام بدهیم. هنرمندانی که هوشمندانه و با احتیاط افراد مناسبی را استخدام می‌کنند غالباً بعد از مدتی متوجه می‌شوند به نتایج بهتری رسیده‌اند و وقت آزاد بیشتری برای پرداختن به هنر دارند.

استخدام ساعتی

بسیاری از هنرمندان نهایتاً برای مدیریت عمومی کارهایشان به فردی دیگر نیاز پیدا می‌کنند، کسی که بتواند در روابط، تولیدات، سرمایه و غیره کمکشان کند.

خودتان را استخدام نکنید.

شما همین حالا هم نمونه‌ای از خودتان در اختیار دارید. به شخص متفاوتی نیاز است، کسی که توجهات و مهارت‌های متفاوتی نسبت به شما داشته باشد. واگذار کردن برای هنرمندان کاری دشوار است. ما وسواس کنترل کردن داریم. من به‌شخصه سه مدیرعامل داشتم که سعی کردند به من بیاموزند (یا وادارم کنند) قبل از یادگیری درستِ مهارتی آن را واگذار کنم. موارد زیر به من کمک کردند تا راحت‌تر کارهایم را واگذار کنم:

کارهایی را به دیگری واگذار کنید که از آن نفرت دارید. فهرستی از کارهایی تهیه کنید که نمی‌پسندید و آنها را به اشخاص دیگری واگذار کنید. خلاص شدن از شر آنچه نمی‌پسندید یا از آن وحشت دارید تأثیر بسزایی روی بهره‌وری و سلامتتان خواهد گذاشت.

به دیگران یاد دهید.

این کار وقت‌گیر است، بازخورد دارد و صوری می‌طلبد. یادتان باشد نگویید: «این طوری نه!» و بعد خودتان بروید و انجامش دهید. توضیح بدهید چطور می‌توان بهتر انجامش داد. اگر به افراد باهوش فرصت بدهید، به خوبی یاد می‌گیرند.

با درخور بودن کنار بیایید.

اگر قرار است کاری ایدئال باشد، نگران واگذاری آن نباشید، بالاخره آن هم کاری است که باید انجام دهید.

توافق نامه تنظیم کنید.

به تفصیل وظایف، دستمزد، ساعت کاری و ارزیابی زمانی را مشخص کنید. آن گاه پس از دو ماه (و سپس چند ماهی یک بار) جلساتی تشکیل دهید تا بر روند کار نظارت داشته باشید.

شورا تشکیل دهید.

هنر ممکن است در انزوا خلق شود. اما هیئت مشورتی در تصمیم‌گیری‌ها، برنامه‌ریزی آینده و یافتن منابع به هنرمند کمک می‌کند.

شورا متشکل از افرادی است که کارهایی را به عهده می‌گیرند و شما نیز خواهان شنیدن نظراتشان هستید. هر چند ماه یک بار چند ساعتی درباره‌ی آنچه در جریان است، آنچه پیش روست و منابع و روابط مناسب در جهت پیشرفتتان مشورت کنید.

این جلسات این شانس را به شما می‌دهند که به‌جای حرف زدن با خودتان (یا با همسرتان) نظراتتان را بلند و واضح مطرح کنید. هیئت مشورتی می‌تواند کوچک باشد. برای شروع، سه تا چهار نفر کافی است.

شاید به دنبال چنین افرادی باشید:

- یک نفر از دنیای هنری تان: ارائه دهنده، گالری دار، سرپرست نمایشگاه و...
- یک نفر خارج از دنیای هنر
- یک نفر با تخصص ویژه: وکیل، حسابدار، سرمایه گذار یا کسی که فکرهای بزرگی در سر دارد

داشتن چنین تیمی، که بتوانید روی آنها حساب کنید و با کمکشان به ایده هایتان پروبال دهید، اندیشه هایتان درباره ی آینده را دست یافتنی می کند.

اصول و قواعد

شما
تتها
نیستید.

از من بشنوید: هر قدر همه چیز برایتان سخت و طاقت فرسا باشد، هر قدر احساس ناامیدی و سردرگمی کنید، مطمئن باشید هزاران هنرمند دیگر نیز همین حال را دارند.

بیاید این وضعیت را تغییر دهیم.

بیاید سبک گفت‌وگوهایمان را تغییر دهیم.

بیاید موفقیت‌های یکدیگر را پاس بداریم و به آنها افتخار کنیم.

بیاید طرفدار مزد و درآمد متعادل و معقول باشیم (و فقط در این صورت کاری را بپذیریم).

بیاید به جای رقابت بر سر پرمشغله‌ترین و مضطرب‌ترین بودن، یکدیگر را تشویق کنیم به نه گفتن و زمان آزاد داشتن.

بیاید به‌جای هدف گرفتن احتیاجات و کمبودها، بر مهارت‌ها و داشته‌هایمان تمرکز کنیم.

بیاید به چالش‌های زندگی هنری واقع‌بینانه بنگریم و بدانیم مهارت‌هایمان فراتر از یک انجام‌وظیفه‌ی ساده است.

بیاید به هنرمندان جوان‌تر بیاموزیم تعادل و ثبات نکته‌هایی مهم و ضروری‌اند.

بیاید برای بزرگداشت نقش حیاتی‌مان در فرهنگ راجع به آن حرف بزنیم و به آن عمل کنیم.

اصول و قواعد

ساختن

زندگی

باثبات

شاید موفق شوم، شاید هم نه.

در حال ساختن زندگی هنری هستم، نه شغلی هنری. پس گام به گام، با چاشنی تفکر بلندمدت و آمادگی در برابر شرایط متغیر، پیش خواهم رفت.

کسی به کار من اهمیت نمی‌دهد.

با صدایی رسا و بیانی هنری، به شهروندان این فرصت را می‌دهم تا به کار و هنر من نزدیک شوند.

برای کسب منابع کمیاب با دیگر هنرمندان رقابت می‌کنم.

موفقیت سایر هنرمندان برای من مفید است. حمایت هنرمندان از یکدیگر نیز با ارزش‌تر از پول است.

محتاجم محتاجم محتاجم محتاجم محتاجم.

دنیا به مهارت‌های من نیاز دارد.

آینده ترسناک است. وقت فکر کردن به آینده را ندارم.

با برنامه‌ریزی مشخص و منظم، در مسیر اهداف هنری، ارزش‌ها و باورهاییم پیش خواهم رفت.

کار من بیهوده است و اگر دستمزدی بگیرم باید خوشحال باشم.
ما متخصصانی کارآزموده‌ایم. کار ما در کل در حوزه‌ی فرهنگ ضروری و حیاتی است. بنابراین انتظار داریم پاداش کارم را منصفانه و به‌طور کامل دریافت کنم. وقتی کارهایم به روش‌هایی دیگر اجر و پاداش دریافت می‌کنند، این حق انتخاب را داریم که کارهای بدون دستمزد یا با دستمزد کم انجام دهم.

هیچ‌گاه زمان و پول کافی ندارم تا کارم را بی‌نقص انجام دهم.
با توجه به زمان و منابعی که برای هر پروژه در اختیارم هست، بهترین کاری را انجام می‌دهم که در توانم هست.

حتی اگر بمیرم هم باید هر کاری از دستم برمی‌آید برای همه‌ی پروژه‌ها انجام دهم.
هیچ فرصتی در دنیای هنر ارزش به خطر انداختن سلامتی را ندارد.
می‌توانم بگویم نه.

باید بدون داشتن وقت استراحت بی‌وقفه کار کنم.
برنامه‌ریزی روزانه، هفتگی و سالیانه خواهم داشت که برای سلامتی و رشد هنری من ضروری است.

هنر برای هیچ‌کس مهم نیست.

دنیا تشنه‌ی تجربیات غیرتجاری است، تشنه‌ی لحظاتی پراز بینش، تمرکز و توجه به‌جای حواس‌پرتی‌های سودآورِ صنعت سرگرمی.

کاش شغل من هم مثل ... بود.

موفقیت را برای خودم تعریف می‌کنم و اطمینان دارم که تأثیرگذاری با شهرت یکی نیست.

اندرو سیمونت کروگرافر، نویسنده و مؤسس آرتیستس یو است. او از سال ۱۹۹۳ تا ۲۰۱۳ عضو هیئت اجرایی شرکت هدلانگ بود. در هدلانگ او به دنبال اجراهایی جذاب و صمیمی بود: pusher، که در آن اجرا همچون مواد مخدر در خیابان‌ها به فروش می‌رسید، CELL، اجرایی برای تنها یک مخاطب که به وسیله‌ی تلفن همراه هدایت می‌شد، و This Town Is a Mystery، سری اجراهایی که به کمک اهالی فیلادلفیا در خانه‌ها به اجرا در می‌آمد و به صرف شامی مختصر در کنار یکدیگر ختم می‌شد. اندرو به کندوکاو ادامه می‌دهد، کندوکاو در دل چگونگی برخورد بدن‌های پیچیده و آشفته با ساختار و با یکدیگر.

در دوران هدلانگ، اندرو بیشترین سرمایه‌ها را جذب می‌کرد و امنیت مالی شرکت را از طریق

The Creative Capital Foundation, The National Endowment for the Arts, The Pew Charitable Trusts, The Rockefeller Foundation, The Japan Foundation, and The Pew Fellowships in the Arts. تأمین می‌کرد.

فعالیت‌های هدلانگ را

Dance Theater Workshop, PS 122, MassMOCA, Central Park Summerstage, The Philadelphia Live Arts Festival, and the Portland Institute for Contemporary Art

ارائه دادند و معرفی کردند. اندرو آرتیستس یو را در سال ۲۰۰۵ تأسیس کرد، او در فیلادلفیا، بالتیمور و کارولاینای جنوبی به هنرمندان راهکارهای برنامه‌ریزی و توسعه‌ی شغلی را به صورت رایگان ارائه می‌دهد. وی سخنرانی‌ها و کارگاه‌هایی در کل کشور برگزار می‌کند. همچنین در برنامه‌ی توسعه‌ی شغلی Creative Capital هنرمندی پیشرو است. اندرو در غرب فیلادلفیا به همراه همسر خود الیزابت و سه فرزندش جسی، تایگر و نیکو وولف زندگی می‌کند. برای یافتن اطلاعات بیشتر از او به سایت artistsu.org مراجعه کنید.

راهنمای زندگی

برای هنرمندان:

کتاب کار

چگونه از این کتاب استفاده کنید

من کروگرافر هستم. در طول ده سال گذشته، زندگی هنرمندان را زیر نظر داشته‌ام؛ چگونه می‌توانیم پیشرفت کنیم، مشکلاتمان چیست و مهم‌تر از همه، مهارت‌ها و توانایی‌های موجودمان کدام است.

در سال ۲۰۰۵، *آرتیستس یو* را راه‌اندازی کردم تا مرکز پیشرفت اجرایی باشد برای بهبود شرایط کاری هنرمندان، آغاز فعالیت این مرکز ابتدا در محل زندگی خودم یعنی فیلادلفیا بود، سپس در بالتیمور و کارولینای شمالی و اکنون در مقیاس ملی گسترش پیدا کرده است.

من کلمات این کتاب را نوشته‌ام در حالی که تمرین‌ها و ایده‌های کتاب را هنرمندان و متفکران بسیاری فراهم آورده‌اند؛ از جمله همکارانم در شرکت هدلانگ^۱، دیگر هنرمندان دست‌اندرکار در *آرتیستس یو*، همکارانم در کریتیو کپیتال^۲ و هزاران هنرمند دیگر که در دهه‌ی اخیر با آنان همکاری کرده‌ام.

این کتاب کار شامل تمرین‌ها و سرمشق‌هایی است که تأثیر عمیقی بر زندگی هنرمندان داشته. پیشنهاد می‌کنم این کتاب را به همراه کتاب *راهنمای زندگی برای هنرمندان* همزمان به کار برید؛ کتاب کار شامل تمرین‌ها و کتاب اصلی شامل مفاهیم و ایده‌هاست.

کتاب و کتاب کار هر دو ابزاری در قالب منبع-باز در دست هنرمندان هستند برای تغییر شرایط و متحول کردن گفتمان حاکم. از آنها استفاده کنید، اقتباس کنید، بازپرداخت کنید و نتیجه را با ما هم در میان بگذارید.

آندرو سیمونت

1. Headlong Dance Theater

2. Creative Capital

چند نکته:

خودتان بهتر می‌دانید چه چیزی برایتان مناسب‌تر است.

طوری از کتاب کار استفاده کنید که می‌دانید مناسب شماست، مناسب جایگاهی که به دنبال آن هستید. شما هنرمندید، این یعنی شما فوق‌العاده کاربلد و ابزاربه‌دست هستید. این کتاب نوعی جعبه‌ابزار است. از آن برای ساختن آن چیزی استفاده کنید که می‌خواهید بسازید.

به‌تنهایی انجامش ندهید.

داشتن یک یا دو شریک برای کتاب کار حس مسئولیت را بالا می‌برد و کلمات را از ذهنتان بیرون می‌ریزد. ما نوعی ساختار کارگروهی داریم که در آن گروهی از هنرمندان برای کامل کردن کتاب کار، پنج بار با یکدیگر ملاقات می‌کنند. برای دریافت آن و ابزارهای دیگر به artistsu.org مراجعه کنید.

واقعاً این کارها را انجام دهید.

این چهار مورد به هنرمندان توان پیشروی می‌دهد:

۱. برنامه‌ریزی. که با اختلاف زیادی مهم‌ترین آنهاست.
۲. بودجه‌ی پایدار، از جمله نرخی برای زمانتان و راهکارهایتان برای کسب درآمد.
۳. تقویم زمانی واقع‌گرایانه‌ای شامل آفرینش هنری و اوقات فراغت.
۴. بیانیه‌ی هنری‌ای که عاشقش باشید.

اگر در هر بخش یا تمرین نیاز به اطلاعات بیشتری دارید، به راهنمای زندگی برای هنرمندان نگاه کنید، آنجا عمیق‌تر و با جزئیات بیشتر به سراغ همه‌ی این موضوعات خواهیم رفت.

اگر ایده، سؤال یا دیدگاهی دارید با ما در میان بگذارید.

artistsu.org

برنامه ریزی

مأموریت

پول

زمان

برنامه‌ریزی

داشتن برنامه‌ای مختصر و شگفتی تنها ابزار مهم برای ساختن زندگی پایدار است. برنامه‌ریزی مهارتی است که ما هنرمندان از آن بهره‌مندیم. ما در فعالیت‌هایمان همواره از آن استفاده می‌کنیم.

ما چیزی را تصور می‌کنیم که وجود ندارد.

ما برای خلق آن برنامه‌ریزی می‌کنیم.

ما برنامه را عملی می‌کنیم و به اکتشافات و تغییرات واکنش نشان می‌دهیم.

ما محصول نهایی را ارائه می‌کنیم.

برنامه‌ریزی راهبردی به این معناست که مهارت‌هایمان را از کارگاه خارج کنیم و از آن در تمام جوانب زندگی‌مان بهره ببریم.

برنامه‌ی خودتان را بریزید

گام نخست

تنها به جایی بروید. بدون تلفن همراه، بدون لپ‌تاپ. جواب سؤالات زیر را یادداشت کنید:

دوست دارید از لحاظ شخصی، حرفه‌ای و هنری در دو سال آینده چه جایگاهی داشته باشید؟

باید درباره‌ی هر سه موضوع بنویسید.

شخصی یعنی همه‌ی چیزهایی که در زندگی شما هست ولی لزوماً به حرفه و کار هنری شما ارتباطی ندارد.

حرفه‌ای یعنی چطور می‌توانید حرفه‌ی خود را شکوفا کنید و کارتان را به جهان ارائه کنید.

هنری یعنی فعالیت هنری شما و مهارت‌ها و مشارکت‌هایی که آن را امکان‌پذیر خواهد کرد.

باید درباره‌ی هر سه موضوع بنویسید.

خودتان را سانسور نکنید. پیش از رسیدن به اهدافتان آنها را کوچک و آسان جلوه ندهید. هرگونه «شاید» ی را حذف کنید.

هر زمان که ممکن است، به اهدافتان کمیت دهید، کافی است یک عدد به آن اضافه کنید: «پول بیشتر» یعنی امید، «پنج هزار دلار» یعنی هدف.

بدانید کدام هدفتان درونی است (یعنی خودتان می‌توانید به تنهایی آن را به دست بیاورید) و کدام بیرونی (یعنی شخص دیگری باید آن را تأیید کند). اهداف بیرونی را تا جای ممکن گسترده کنید:

«می‌خواهم در دو فستیوال اجرا داشته باشم.»

گسترده‌تر است تا:

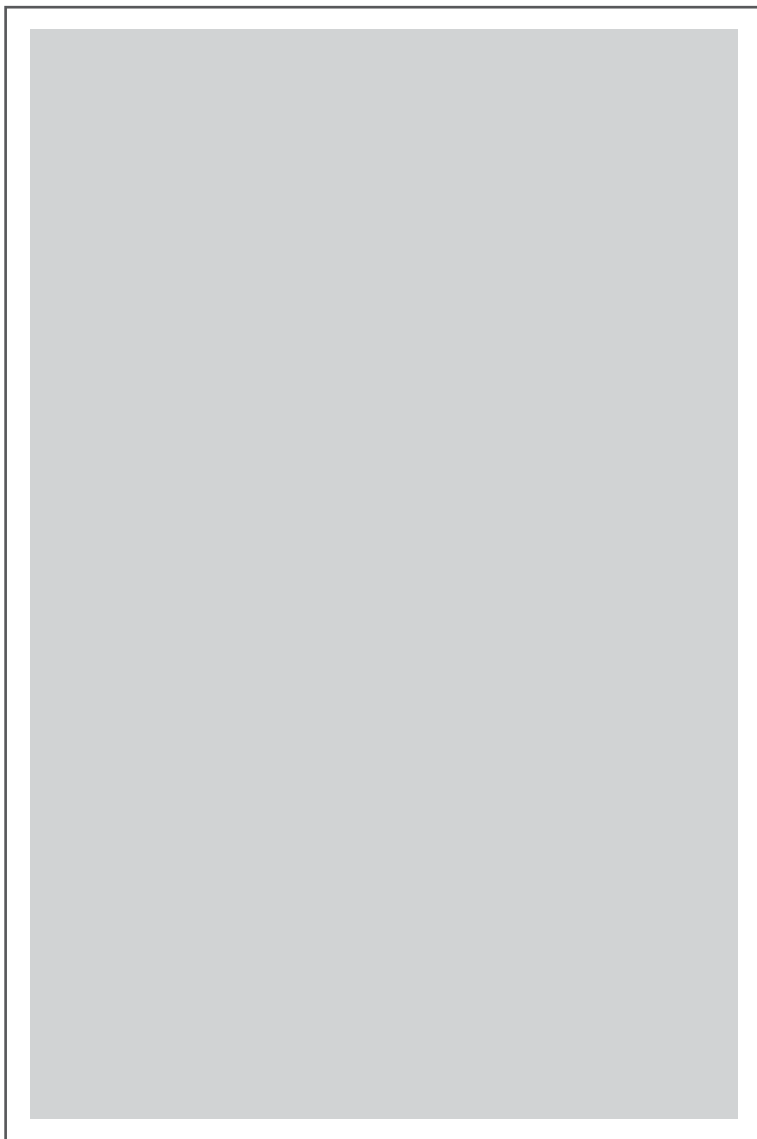
«می‌خواهم در فستیوال الف و ب اجرا داشته باشم.»

بلندپروازانه‌تر از چیزی که در سر دارید رویاپردازی کنید.

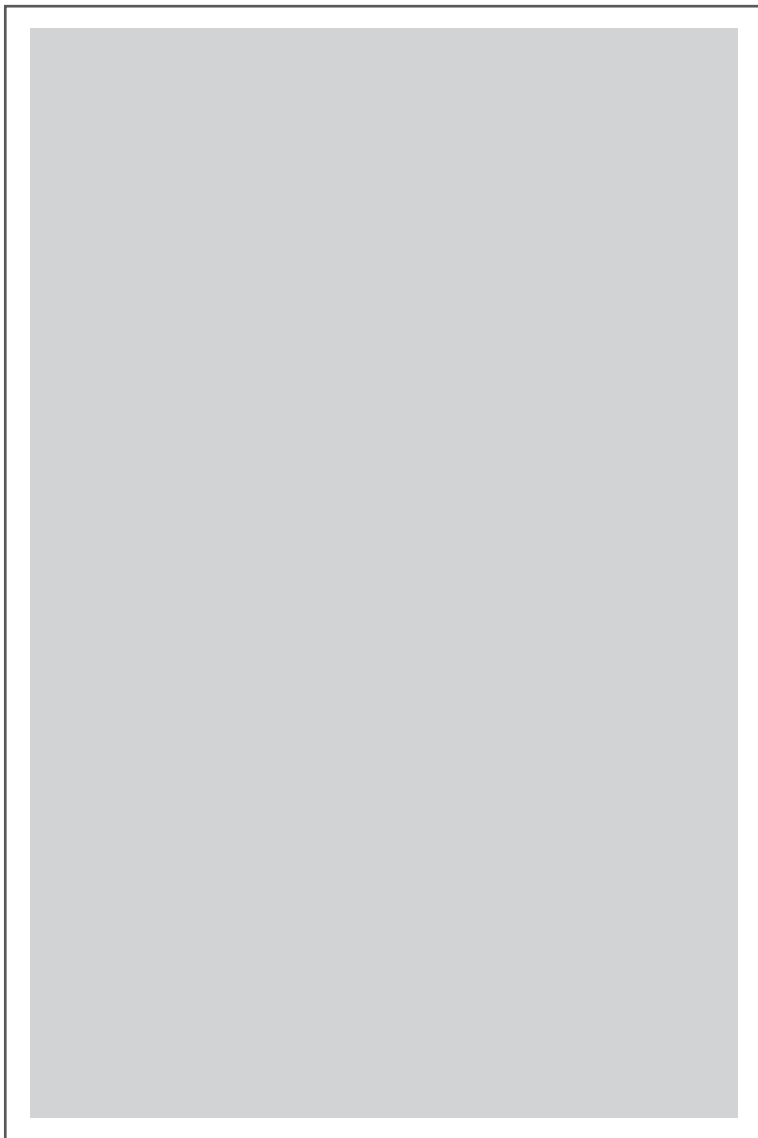
اهداف شخصی



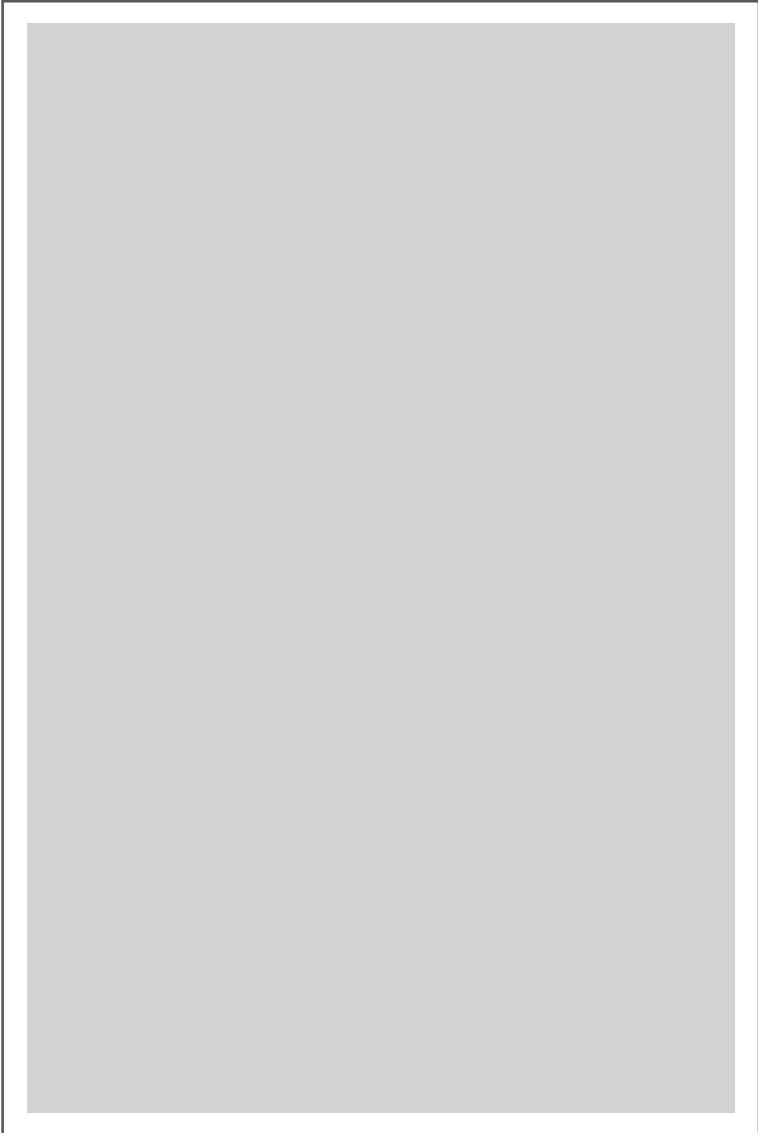
اهداف شخصی (ادامه)



اهداف حرفه‌ای



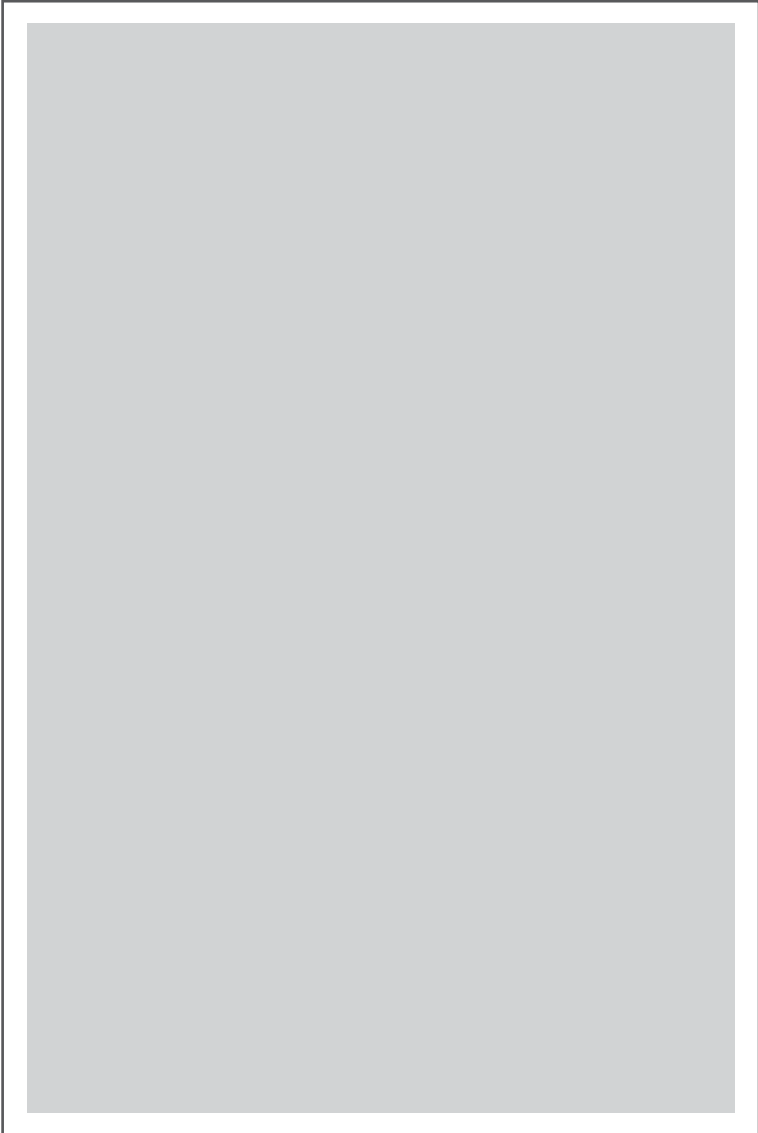
اهداف حرفه‌ای (ادامه)



اهداف هنری



اهداف هنری (ادامه)



گام دوم

یک هفته آن را رها کنید. پس از یک هفته، فهرست را مرور کنید. می‌توانید گزینه‌های جدیدی به آن اضافه و مواردی را حذف کنید که دیگر به نظرتان مهم نیستند.

سه هدف اولتان را انتخاب کنید.

سه هدفی را انتخاب کنید که بیشترین اثر را روی دنیای شما می‌گذارند.

یعنی در مجموع فقط سه هدف. لازم نیست از هر بخش یک هدف انتخاب کنید. هر سه هدف می‌توانند از یک دسته انتخاب شوند.

مشخص کردن سه اولویت اول باعث می‌شود اهداف از فهرست (بی‌پایان و پراکنده) به برنامه‌ریزی (خلاصه و دقیق) تبدیل شوند.

۹۵ درصد از برنامه‌ریزی شما مربوط به این است که کارهایی را انتخاب کنید که نمی‌خواهید تمرکزتان را روی آنها بگذارید؛ کارهایی که توجهتان را به آنها اختصاص نخواهید داد.

هدف اول



هدف دوم



هدف سوم



گام سوم

سه هدف اول خود را به گام‌های ممکن و شدنی‌تر تقسیم کنید؛ هرچه کوچک‌تر، بهتر.

گام یعنی حرکت کوچکی که شما بتوانید آن را در فهرست کارهای درحال‌انجامتان قرار دهید و به انجام برسانید.

یک راه برای آنکه بفهمید گامی که می‌خواهید بردارید به اندازه‌ی کافی کوچک هست: وقتی به آن نگاه می‌کنید، میل به انجام دادنش را در خود حس کنید. اگر گامی که انتخاب کرده‌اید شما را به این فکر می‌اندازد که آن را به تعویق بیندازید، پس بیش از حد بزرگ است.

اگر می‌خواهید کار جدیدی را شروع کنید، گام‌های نخستین شما ممکن است بیشتر صحبت کردن با افراد و جمع‌آوری اطلاعات برای تعیین گام بعدی باشد.

گام‌های مشخص‌شده را روی تکه‌ای کاغذ یا روی کامپیوتر خود ثبت کنید. سپس، هر هفته چند تا از آنها را به فهرست کارهای درحال‌انجامتان منتقل کنید.

هدف اول



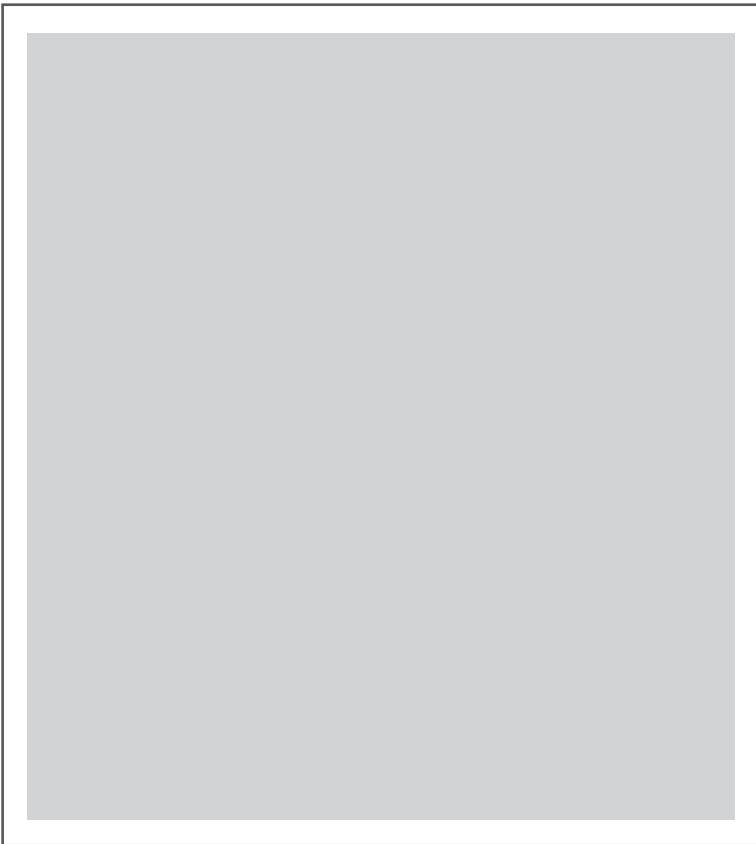
گام‌ها در راستای هدف اول



هدف دوم



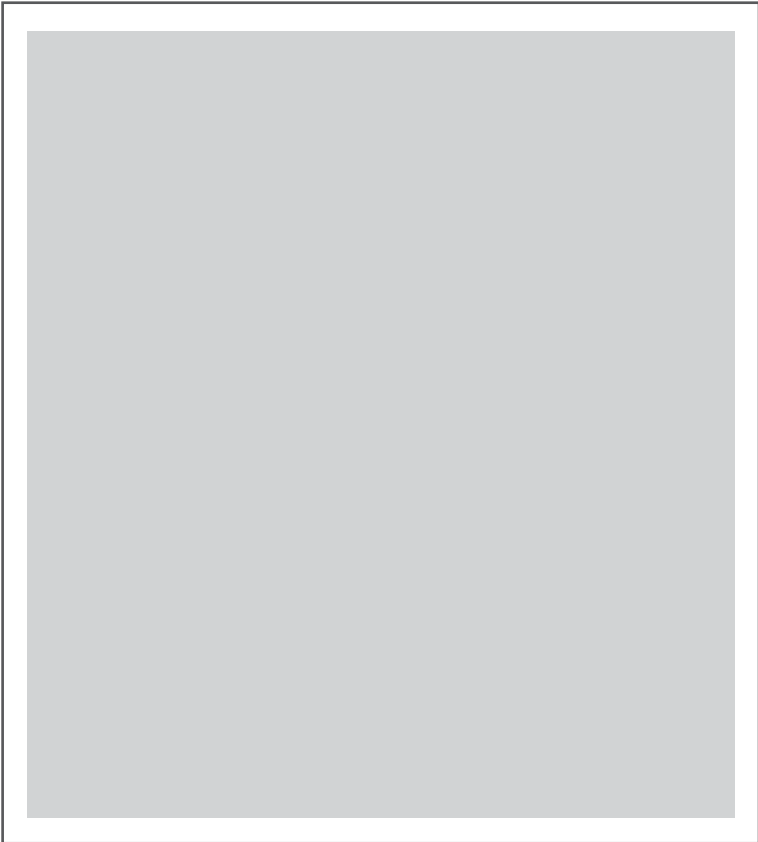
گام‌ها در راستای هدف دوم



هدف سوم



گام‌ها در راستای هدف سوم



مأموریت

هر هنرمندی مأموریتی دارد، هدفی فراتر از خود، نوعی سخاوت و بخشندگی. هیچ کس به چنین هدفی به چشم پول و مقام نگاه نمی‌کند، دست‌کم نه در مدتی طولانی. هنرمندان در آغاز چیزی را به دنیا تقدیم می‌کنند.

ممکن است نوعی نگاه یا روشی برای شنیدن باشد.

یا شاید تغییر ذهنیتی پذیرفته‌شده یا زیر سؤال بردن کلان‌روایات فرهنگی.

انگیزه و بینشی درون ماست و البته میل و جنبشی برای بروز تأثیرگذار آنها. این همان چیزی است که آفرینش هنری را از خاطره‌نویسی یا آواز خواندن زیر دوش حمام متمایز می‌کند.

مادامی که مأموریتمان ما را هدایت می‌کند، با افراد بیشتری وصل و مرتبط خواهیم بود.

باید به خود و دیگران بگوییم که چرا در حال انجامش هستیم. باید بگوییم چه می‌خواهیم به دنیا ببخشیم؟ پرسش‌های صادقانه‌ای طرح کنیم که ما را به عمل وادارد.

و همه‌ی اینها باید به کلام آورده شود، چیزی که آن را بیانیه‌ی مأموریتی هنرمند می‌نامم.

برای مقاصد مختلف به بیانیه‌های گوناگون در شکل‌ها و لحن‌های مختلف نیاز داریم، از جمله برنامه‌های اجرایی، مطبوعات و اخبار، دریافت کمک‌هزینه‌های اجرایی، وبسایت. در خلال همه‌ی اینها ما به بیانیه‌ی درونی هنری نیز نیاز داریم، بیانیه‌ای پرشور و صادقانه، بدون نگرانی از اینکه چه کسی قرار است آن را بخواند.

بیانیه مأموریتی خود را بنویسید: چی؟ چرا؟ و که چی؟

بیانیه‌ی هنری چیست؟ غافلگیر خواهید شد اگر پی ببرید چه تعداد هنرمند در بیانیه‌ی خود به درستی روشن نمی‌سازند که دقیقاً دست به خلق چه چیزی زده‌اند. نمونه‌ها کمکتان خواهد کرد.

چرا بیانیه هنری برای شمای هنرمند مهم است؟ شور و اشتیاق شما نسبت به اثرتان چگونه است؟

که چی؟ یا اگر بخواهیم رک بپرسیم: چرا باید برای دنیا مهم باشد؟ ورای توجه و علاقه‌ی شما، چه اهمیت دیگری دارد؟ چرا دیگران باید با آن ارتباط برقرار کنند؟

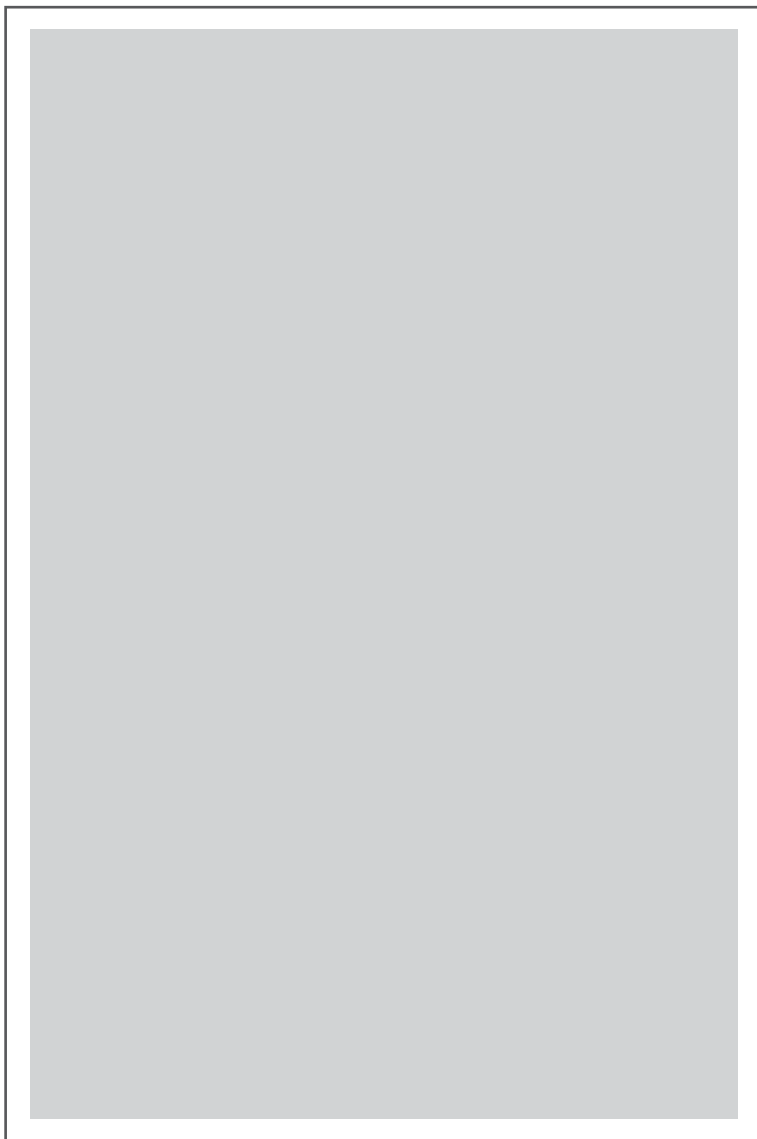
۱. مصاحبه

می‌توانید این کار را به‌تنهایی انجام دهید، اما اگر هنرمند یا هنرمندان دیگری را در کنارتان داشته باشید، به نتیجه‌ی بهتری خواهید رسید. برای هر نفر ساعتی را اختصاص دهید و پرسش‌های زیر را با آنها مطرح کنید (و اگر کنجکاو شدید پرسش‌ها را با جزئیات بیشتر دنبال کنید) و یادداشت بردارید، به‌ویژه وقتی پاسخی به نظرتان هوشمندانه و راه‌گشاست.

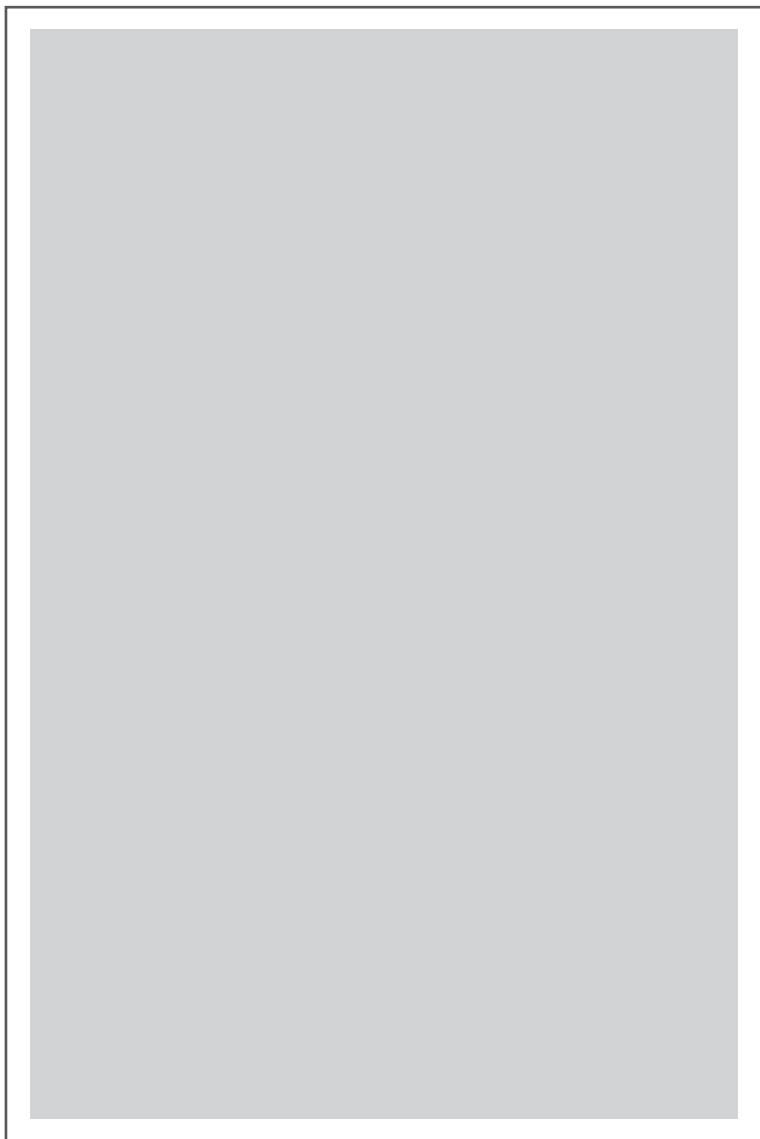
چه زمانی و چطور تصمیم گرفتید هنرمند شوید؟



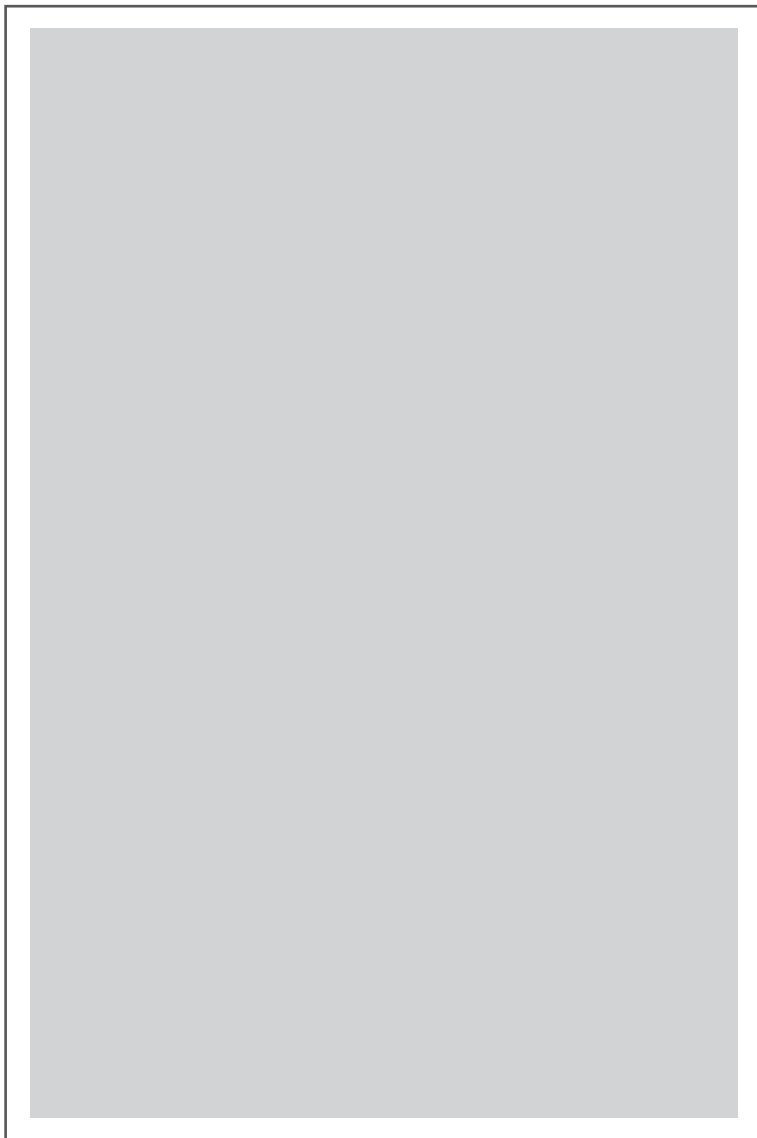
اولین تجربه‌ی هنری‌ای که الهام‌بخش شما بوده است را شرح دهید.



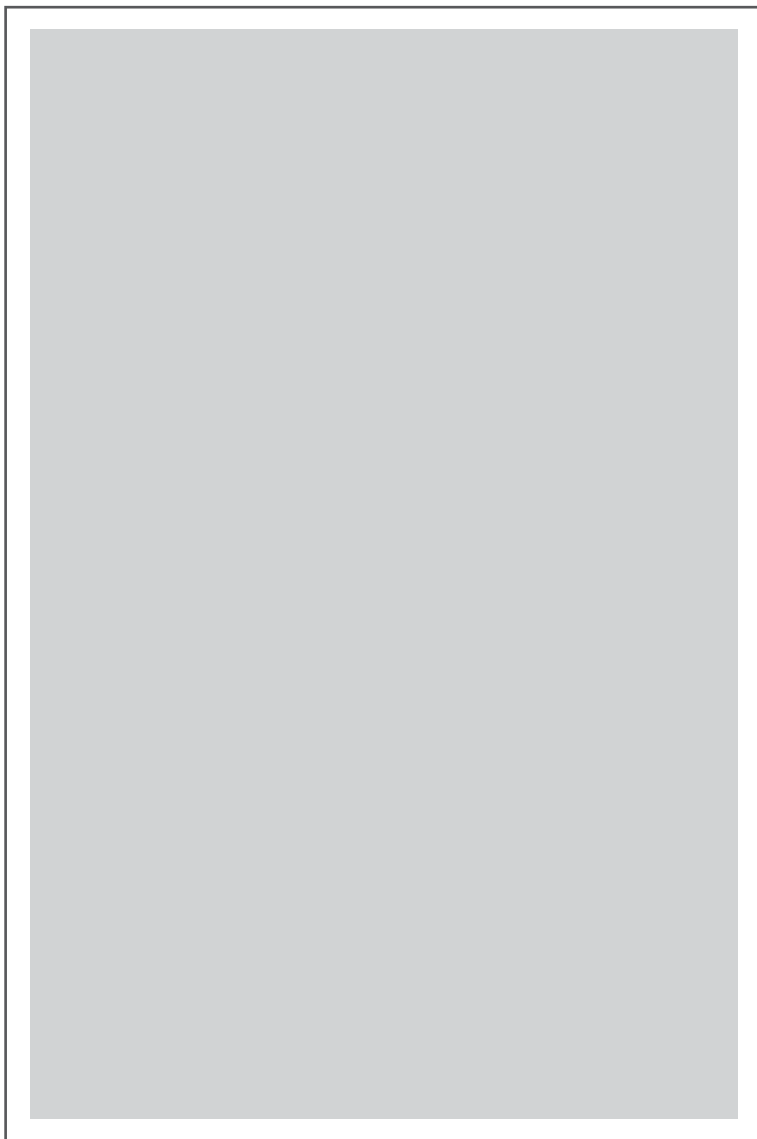
آیا معلم یا استادی بوده است که سرمشق شما بوده باشد؟ چگونه؟



سه هنرمند نام ببرید که تحسینتان را برمی‌انگیزند و بگویید چه چیزی درباره‌ی
کار و پیشرفت آنها شما را شیفته‌ی خود می‌کند؟



فرآیند انجام یکی از کارهایتان را توضیح دهید. ایده‌ی اولیه یا منبع الهامتان چه بود؟
روند دقیق شکل‌گیری کارتان چگونه بود؟ فرآیند تصحیح و ویرایش شما چگونه بود؟



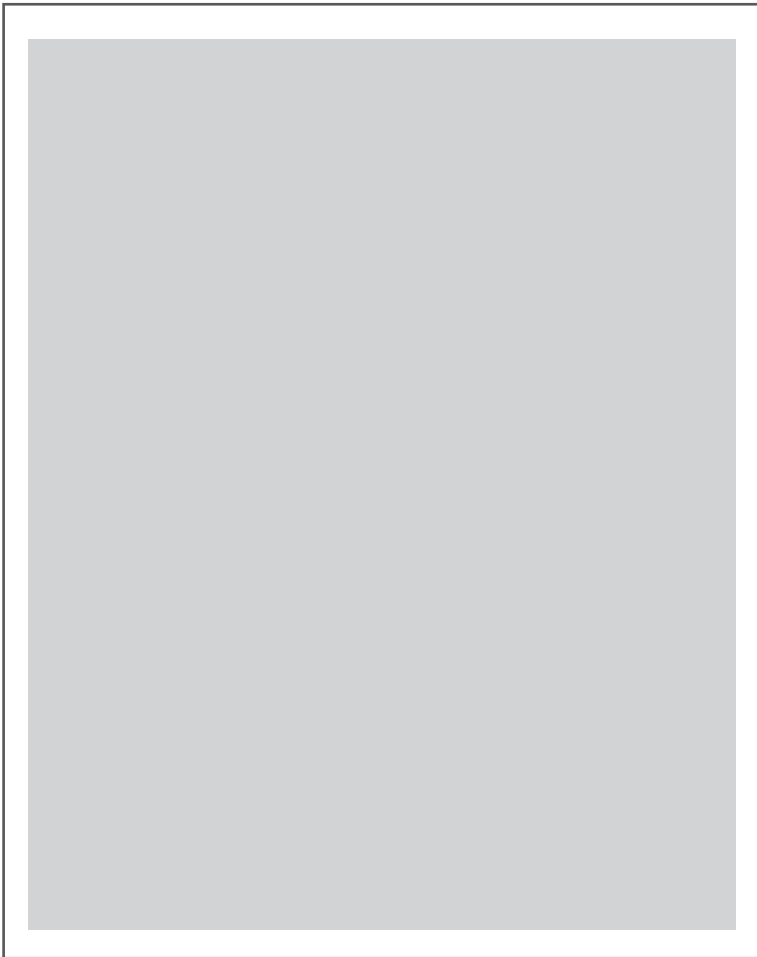
کدام پروژه تا به امروز مهم‌ترین اثر خلق‌شده‌ی شماست؟



مهم‌ترین ارتباط ایجادشده‌ی شما با مخاطب / تماشاچی خود کدام است؟



اگر دنیا شما را بشناسد و آثارتان را در مدارس به کودکان آموزش دهند و هنرتان به دوردست‌ترین روستاها برسد، دنیا چه تغییری می‌کند؟ (این به نوعی پاسخ به همان پرسش «که چی؟» است. اگر پاسخ شما به این سؤال پاسخی گوش‌نواز باشد، مردم به سخنانتان گوش می‌سپارند و با شما همدلی می‌کنند، آن‌گاه شما در مسیر درست خود خواهید بود.)



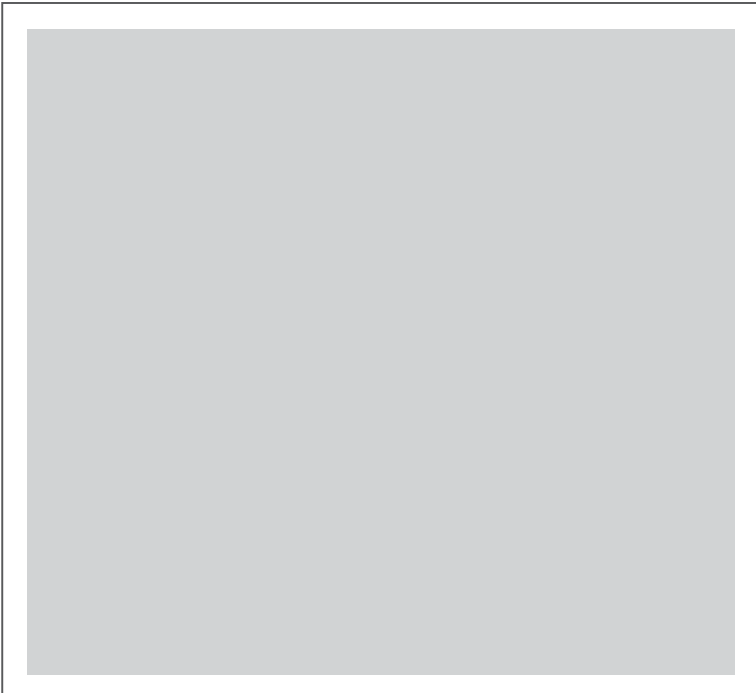
۲. نگارش

فهرستی ده‌کلمه‌ای تهیه کنید که کار شما را توصیف کند. این فهرست نسخه‌ای هایکو / تلگرافی از بیانیه‌ی هنری شماست.

اسم‌ها و فعل‌ها به شکل ویژه‌ای مؤثرند. صفت‌ها هم خوب‌اند به شرطی که همه‌ی فهرست از صفت‌ها پر نشده باشد.

آن را با صدای بلند برای دیگران بخوانید (اگر تنها هستید، باز هم با صدای بلند بخوانید).

کلماتی را که می‌پسندید از فهرست دیگران بقایید.



۳. بیانیه

حالا بیانیه‌ی تک‌پاراگرافی به زبان اول شخص بنویسید (از واژه‌ی «من» استفاده کنید). با یک برگ کاغذ سفید آغاز کنید. اگر از پیش بیانیه هنری دارید، فعلاً آن را کنار بگذارید. از کلمات و جملاتی استفاده کنید که در مصاحبه‌تان دوست داشتید. از فهرست ده‌کلمه‌ای نیز استفاده کنید (نیازی نیست حتماً همه‌ی آن ده کلمه را در بیانیه بگنجانید).

به پرسش‌های سه‌گانه‌ی چی- چرا- که چی با بیانی شیرین و صادقانه پاسخ دهید. بیانیه‌ی هنری شما می‌تواند همان حرفی را بزند که اثرتان بیان می‌کند. اگر کارتان حاوی عناصر مواجهه، شوخ‌طبعی، تضاد یا بازیگوشی است، بیانیه‌ی شما نیز می‌تواند همه‌ی این عناصر را داشته باشد.

چیزهایی را که مشخصه‌ی کار شماست در اولویت قرار دهید، نه آنچه دیگر هنرمندان انجام می‌دهند.

مثال بزنید، به‌ویژه اگر کارتان ژانرهای گوناگونی را در بر می‌گیرد و مرزبندی در آن دشوار است.

به‌شکلی راهبردی ساده‌سازی کنید. بسیاری از هنرمندان می‌گویند: «بله، نقاشی می‌کشم اما چیدمان و پروژه‌های دیجیتال هم طراحی می‌کنم، هنر عمومی هم همین‌طور، در ضمن گاهی آلبوم هم ضبط می‌کنم، پس سعی نکن من رو محدود کنی رفیق!» هیچ نوشته و متنی هیچ‌گاه نمی‌تواند تمام جوانب هنری شما را در بر بگیرد. پس برای نزدیک تر کردن خواننده و مخاطبتان به خود ساده‌تر بیان کنید.



۴. بیانیه‌ی خود را با همکاران هنرمندتان یا افراد آشنا با کارت‌تان به اشتراک بگذارید.

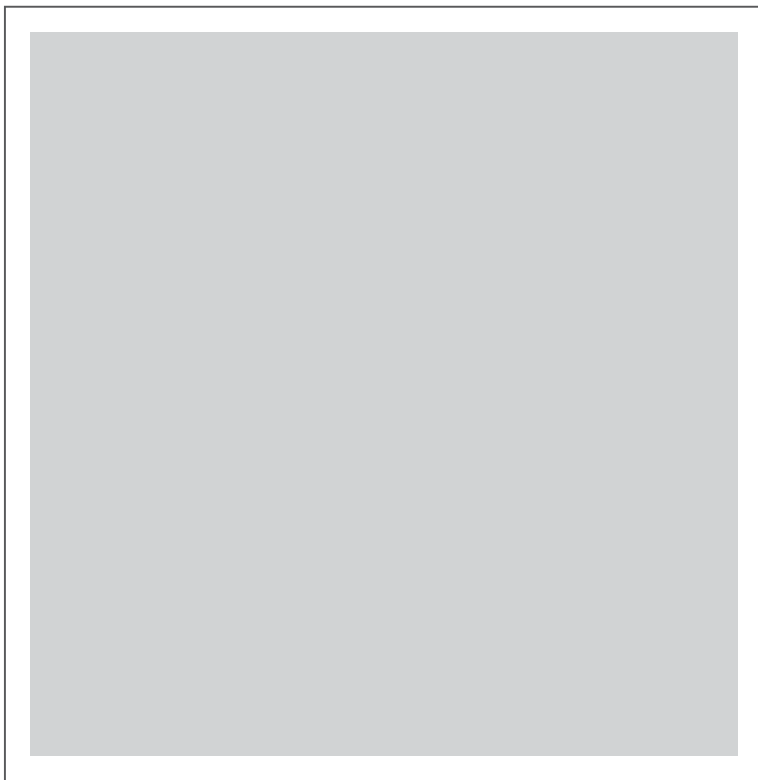
از آنها پرسید:

زبان، واژه یا عبارت گیراتر کدام است که در ذهنتان مانده؟

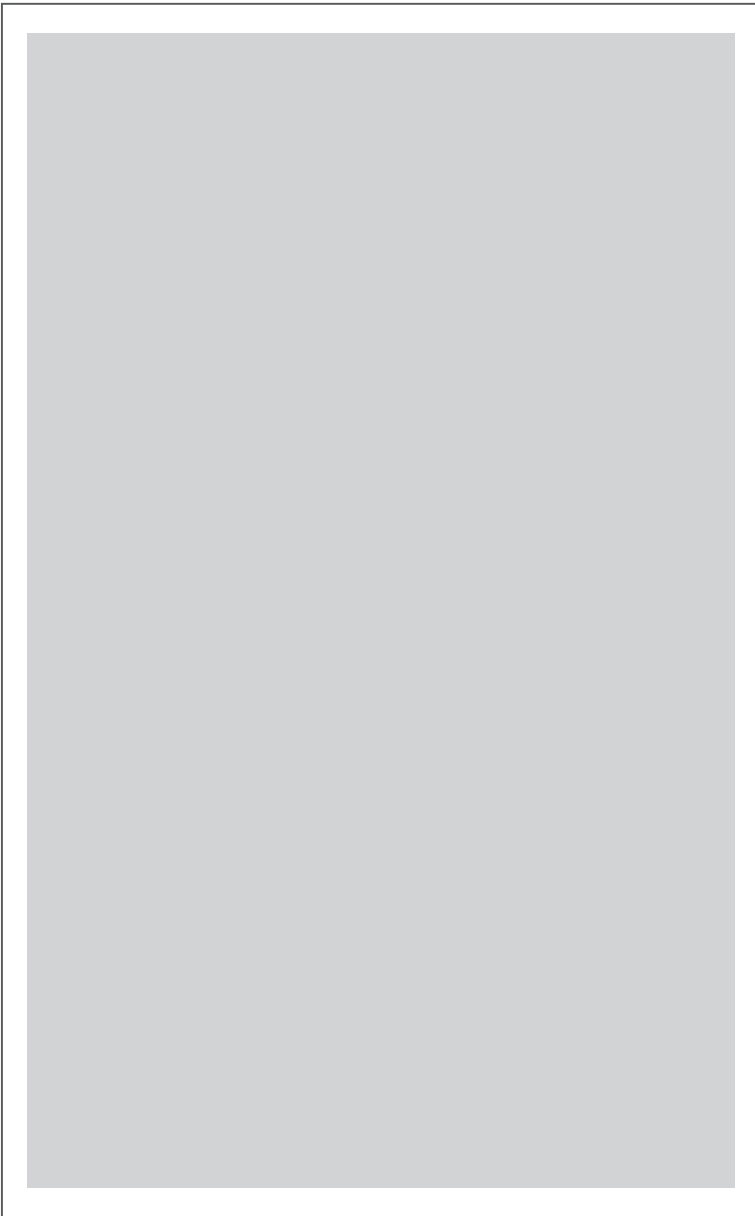
آیا پاسخگوی چی-چرا-که چی‌ها هست؟

آیا تشویقتان می‌کند که اثر را ببینید؟

پس از تبادل نظر، بازگردید و ویرایش‌های لازم را اعمال کنید.



نسخه‌ی نهایی بیانیه هنری‌تان (تا این لحظه)



پول

بیشتر هنرمندانی که عرصه‌ی هنر را ترک می‌کنند به انتخاب خودشان به آن تن نمی‌دهند. بلکه وقتی نمی‌توانند معادله‌ی زمان مصروف و درآمد حاصل را جفت‌وجور کنند مجبور به ترک عرصه می‌شوند. چالش‌های دیگری هم در زندگی هر هنرمندی وجود دارد، اما دو چیز هستند که درواقع مانع ما می‌شوند: پول و زمان.

به قطع می‌توان گفت: اگر بتوانید وقت و پول خود را مدیریت کنید، می‌توانید مادام‌العمر به کارتان ادامه دهید.

اگر بودجه‌ی پایداری داشته باشید که هزینه‌های زندگی و هنری را تأمین کند و برنامه‌ی متعادلی که زمان لازم برای کارهای هنریتان را هم دربربگیرد، می‌توانید همواره به خلق اثر پردازید.

کمی توجه به وضعیت مالی می‌تواند تغییرات بزرگی به همراه داشته باشد. قصد ندارم امور مالی را نقطه‌ی مرکزی کار هنرمند نشان دهم بلکه تلاش می‌کنم آن را از مرکزیت خارج کنم، از مرکز استرسی سطح پایین ولی همیشگی.

برویم سراغ گام‌هایی که وضعیت مالی شما را در همین هفته دگرگون خواهند کرد.

گزارشی از وضعیت مالی و اعتباری خود بگیرید.

گزارش مالی و اعتباری سندی زنده است. یعنی می‌توان به واسطه‌ی آن اشتباهات را تصحیح کرد، معضلات را هموار کرد و قدم‌های مثبتی در مسیر برنامه‌ریزی مالی بهتر برداشت.

اطلاع از حساب اعتباریتان مشارکت شهروندی شما در اقتصاد است. وقتی از حساب و کتاب‌های مالی غافل شویم، فرصت سرمایه‌گذاری و صاحب‌خانه شدن را به دلالت‌ها و ساختار سرمایه تقدیم می‌کنیم.

اگر خانه‌ای ندارید، با مشاورین املاک قرار ملاقات بگذارید.

قرار ملاقاتی ساده کافی است. مشاوران املاک زمانی پول به جیب می‌زنند که کسی خانه‌ای می‌خرد یا می‌فروشد، پس بدشان نمی‌آید با شما ملاقات کنند. از دوستان هنرمند خود نیز مشاوره و پیشنهاد دریافت کنید.

داشتن خانه‌ی شخصی برای همه ممکن نیست و همه نمی‌توانند در تمام ادوار زندگی از آن بهره‌مند شوند. اما فرصت‌های مالی زیادی از کف خواهد رفت وقتی که بگوییم: «من هنرمندم پس نمی‌توانم خانه‌ی خودم را داشته باشم.»

تک تک هزینه‌های هفته را یادداشت کنید.

در انجام این کار بی‌قیدوشرط با خودتان مهربان باشید. هنرمندان بیشتر در دخل مشکل دارند تا در خرج، اما وقتی بدانید پولتان در کجا و به چه طریقی خرج می‌شود، به تصمیم‌گیری‌های شما کمک خواهد کرد.

| مبلغ | هزینه‌ها |
|------|----------|
| | |
| | |
| | |
| | |
| | |
| | |
| | |
| | |
| | |
| | |
| | |
| | |
| | |
| | |
| | |

مبلغ

هزینه‌ها

آن میزان درآمد سالیانه‌ای را یادداشت کنید که می‌توانید با داشتنش بدون ترس از بی‌پولی زندگی کنید.

اطلاع از هزینه‌های زندگی فکر و نگاهتان به اطلاعات و داده‌ها را تغییر خواهد داد. از این راه می‌توانید به این عدد برسید: قبض‌های مالیاتی خود را بردارید و عددی را یادداشت کنید که زیر ستون «درآمد ناخالص» آمده است؛ این درآمدی است که شما پیش از پرداخت مالیات داشته‌اید.

حالا به این مبلغ هر درآمد معاف از مالیات را اضافه کنید.

به سال گذشته فکر کنید؛ کی و کجا پول کم آوردید و برای پرداخت هزینه‌ها به مشکل برخوردید؟ اگر این‌طور بوده است، آن را نیز با مبلغ قبلی جمع کنید، تا جایی که مخارج دیگر ترسناک نباشند.

چیزهایی را که هر هنرمندی به آنها نیاز دارد به مبلغ کل بیفزایید، البته اگر در اختیارشان ندارید. مثل بیمه‌ی خدمات درمانی، صاف کردن بدهی، صندوق پس‌انداز و اوقات فراغت.

اگر با خانواده زندگی می‌کنید یا دخل و خرجتان با عده‌ای مشترک است، عدد نهایی یک عدد بزرگ برای تمام اهل خانه خواهد بود و بخشی از آن سهم شما است. درآمد سالیانه‌ای که به آن نیاز دارم تا بدون بحران مالی زندگی کنم (درآمد سالیانه‌ی من):



درآمد روزانه، ماهانه و سالانه‌ی خود را محاسبه کنید.

هنرمندان ارزش وقتشان را نمی‌دانند. مردم از ما می‌خواهند در دوره‌های کارآموزی تخصصی شرکت کنیم، کارگاه برگزار کنیم، سخنرانی کنیم و غیره، همچنین انتظار دارند زندگی پایدار و باثباتی داشته باشیم. پس باید ارزش و بهای خود را بدانیم. عددی را که از محاسبه‌ی درآمد سالانه به دست آوردید تقسیم بر ۱۵۰۰ کنید تا نرخ هر ساعت به دست بیاید.

چرا ۱۵۰۰؟ اگر شغلی «معمولی» داشته باشید، دوهزار ساعت در سال کار می‌کنید (پنجاه هفته در سال، چهار ساعت در هفته). اما هنرمندان نمی‌توانند دوهزار ساعت در سال خرج زندگی کنند. ما بیشتر خرده‌کاری می‌کنیم؛ تدریس در اینجا، شغل روزمزد در جایی دیگر، به‌علاوه زمان زیادی را صرف آماده‌سازی‌ها، سفرها و جابه‌جایی‌ها می‌کنیم. همچنین در مقایسه با دیگران به وقت آزاد بیشتری نیاز داریم تا به بینش و تخیلاتمان پروبال بدهیم. هنرمندانی به پایداری و ثبات می‌رسند که می‌توانند مخارج خود را بر مبنای ۱۵۰۰ ساعت در سال برنامه‌ریزی کنند.

نرخ ساعتی را ضربدر ۸ کنید تا نرخ روزانه به دست بیاید (۸ ساعت کار در یک روز کاری).

$$\text{نرخ روزانه} = ۸ \times \text{نرخ ساعتی}$$



نرخ روزانه را ضربدر ۵ کنید تا نرخ هفتگی به دست بیاید (۵ روز کاری در یک هفته‌ی کاری).

$$\text{نرخ هفتگی} = ۵ \times \text{نرخ روزانه}$$



درآمد سالانه



نرخ ساعتی



نرخ روزانه



نرخ هفتگی



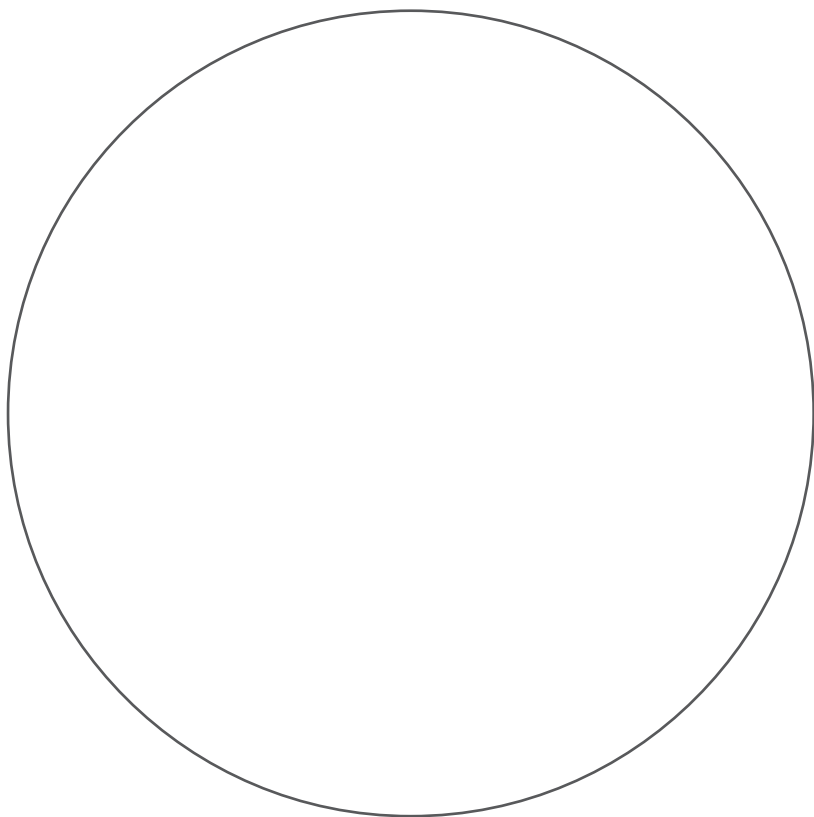
نمودار دایره‌ای درآمدهایتان را رسم کنید.

تک تک درآمدهای سال گذشته‌تان را فهرست کنید و مبالغ آن را بنویسید.

تمام آنها را جمع کنید تا به درآمد کل برسید، سپس هرکدام را تقسیم بر درآمد کل کنید تا به درصد هریک برسید. (اگر من از فروش آثار هنری در سال گذشته پنج هزار دلار کسب کرده باشم و درآمد سالانه‌ام چهل و پنج هزار دلار بوده باشد، آن‌گاه درآمد من از فروش آثار هنری یازده درصد بوده است: $5000 \div 45000 = 0.111$).

| منبع درآمد | مقدار درآمد | درصد از کل (%) |
|------------|-------------|----------------|
| | | |
| | | |
| | | |
| | | |
| | | |
| | | |

نمودار دایره‌ای‌تان را رسم کنید.



(این صفحه را چاپ کنید و نمودار دایره‌ای خود را روی آن بکشید.
برای هنرمند کار دشواری نیست.)

برای درآمدهایتان هدف تعیین کنید.

به نمودار دایره‌ای خود نگاه کنید.

چه کسی پول بیشتری پرداخت می‌کند؟ و چطور می‌توانید از همان کار درآمد بیشتری کسب کنید؟ آیا موقعیت‌های سودآوری وجود دارد که خودبه‌خود برایتان به وجود می‌آید و شما می‌توانید با کمی تلاش به دنبالشان بروید؟

آیا می‌توانید نرخ یا دستمزدها را افزایش دهید؟ هرچه تجربه‌ها و موفقیت‌های بیشتری کسب می‌کنید، ارزش شما نیز بالاتر می‌رود.

برای انجام چنین کاری چه کسی پول بیشتری پرداخت می‌کند؟ آدم‌ها مبالغ بسیار متفاوتی برای کارهای مشابه می‌پردازند.

یک یا دو هدف درآمدی مشخص و برای هر کدام گام‌هایی را تعیین کنید. مثلاً: «می‌خواهم برای سال آینده درآمد هنری‌ام را فلان مقدار افزایش دهم.» یا: «می‌خواهم در هفته یک کلاس کمتر تدریس کنم، ولی همان درآمد قبل را حفظ کنم.»

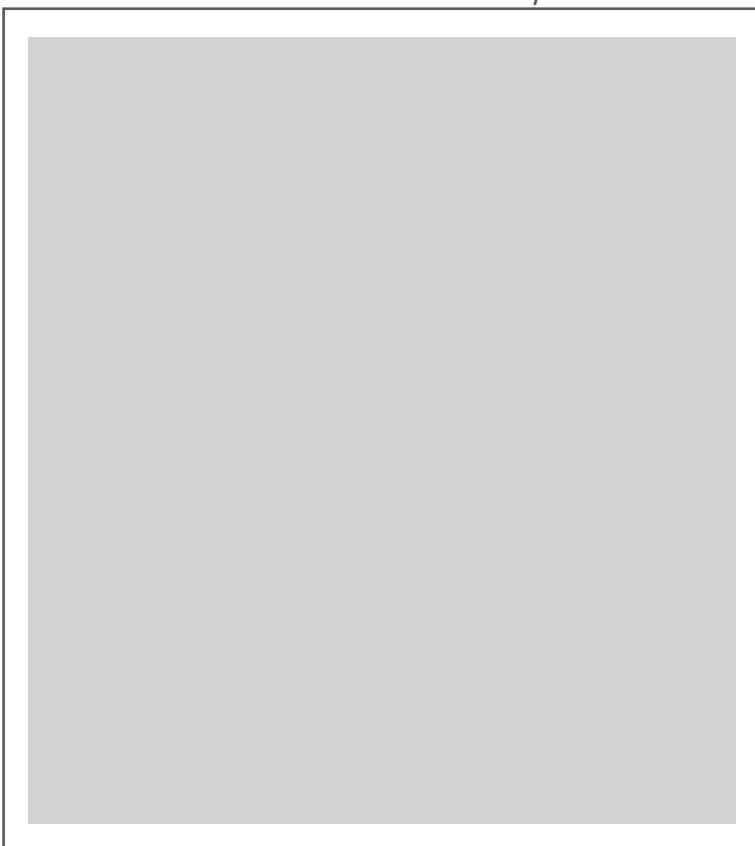
شیوه‌ی خود را برای گفتگو با دیگران تغییر دهید. بسیاری از منابع درآمدزا از طریق مکالمات به وجود می‌آیند. با شاغلین احتمالی وارد گفتگو شوید. از کسانی که قبلاً شاغل بوده‌اند و از هم‌صنغی‌های خود بپرسید: اشخاص یا سازمان‌هایی را سراغ دارید که با شرایط من سازگار باشند؟

هنرمندانی که در قبال درآمدهایشان راهبردی و خلاقانه عمل می‌کنند از پس مسائل مالی برمی‌آیند.

هدف درآمدی اول:



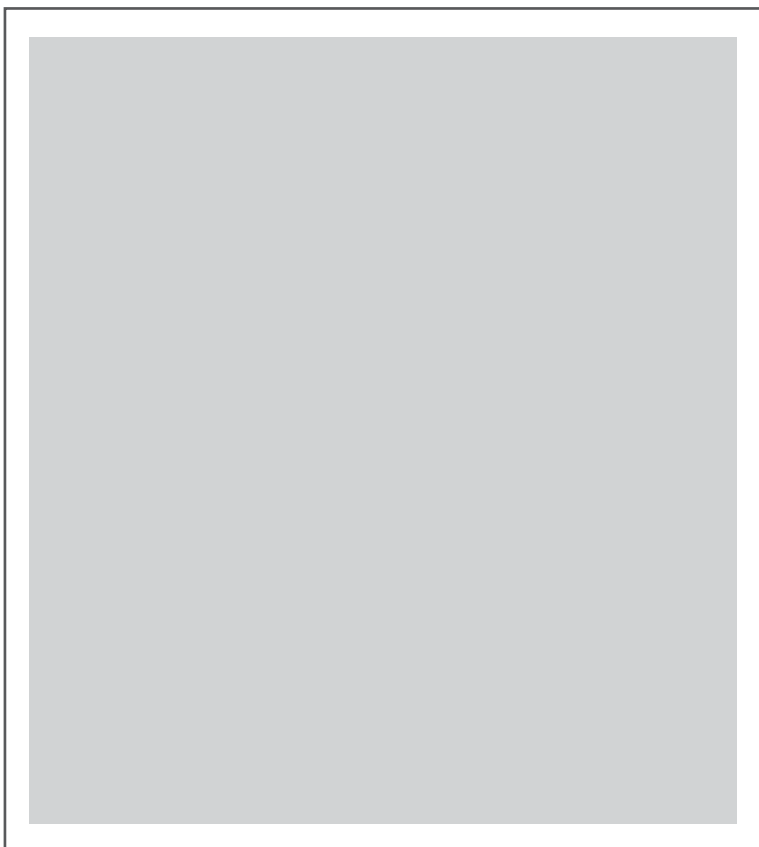
گام‌ها در راستای هدف درآمدی اول:



هدف درآمدی دوم:



گام‌ها در راستای هدف درآمدی دوم:

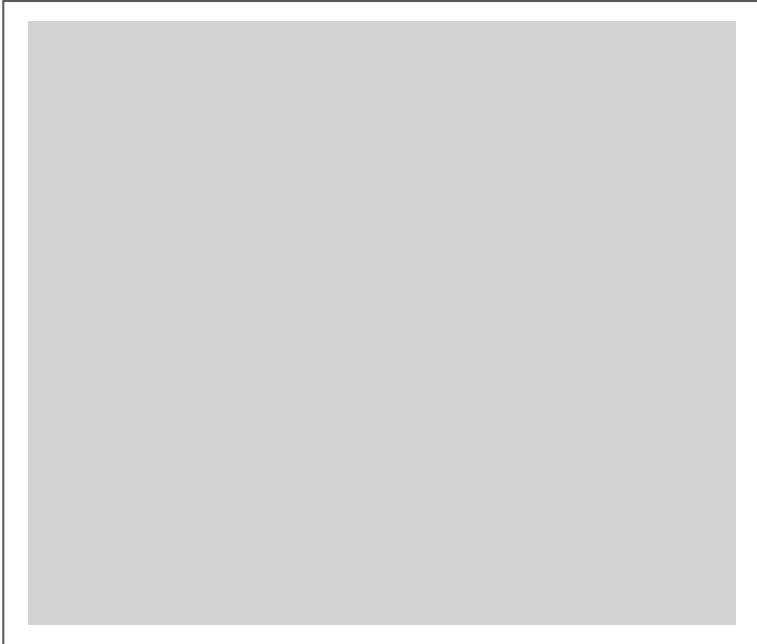


رزومه‌ی مهارتی تنظیم کنید

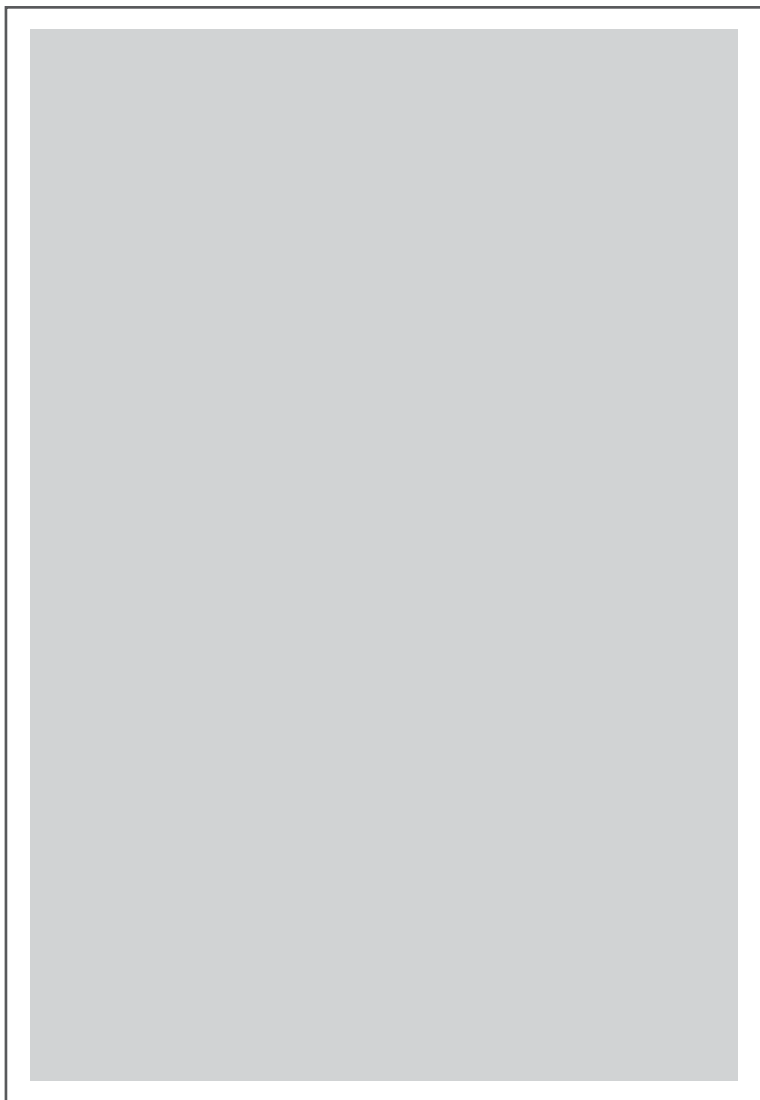
رزومه‌ی معمولی فهرست کارها و مشاغل پیشین شماست، درحالی‌که رزومه‌ی مهارتی فهرستی از قابلیت‌ها و توانمندی‌های شماست. بسیاری از هنرمندان قابلیت‌هایی دارند که در هیچ فهرست استخدامی نمی‌گنجد و بسیاری از ما توان انجام کارهای سطح بالایی را داریم که خودمان هم از آنها بی‌خبریم. منابع جدید درآمدزایی معمولاً با شناخت مهارت‌هایمان پیدا می‌شوند.

مهارت‌هایتان را فهرست کنید.

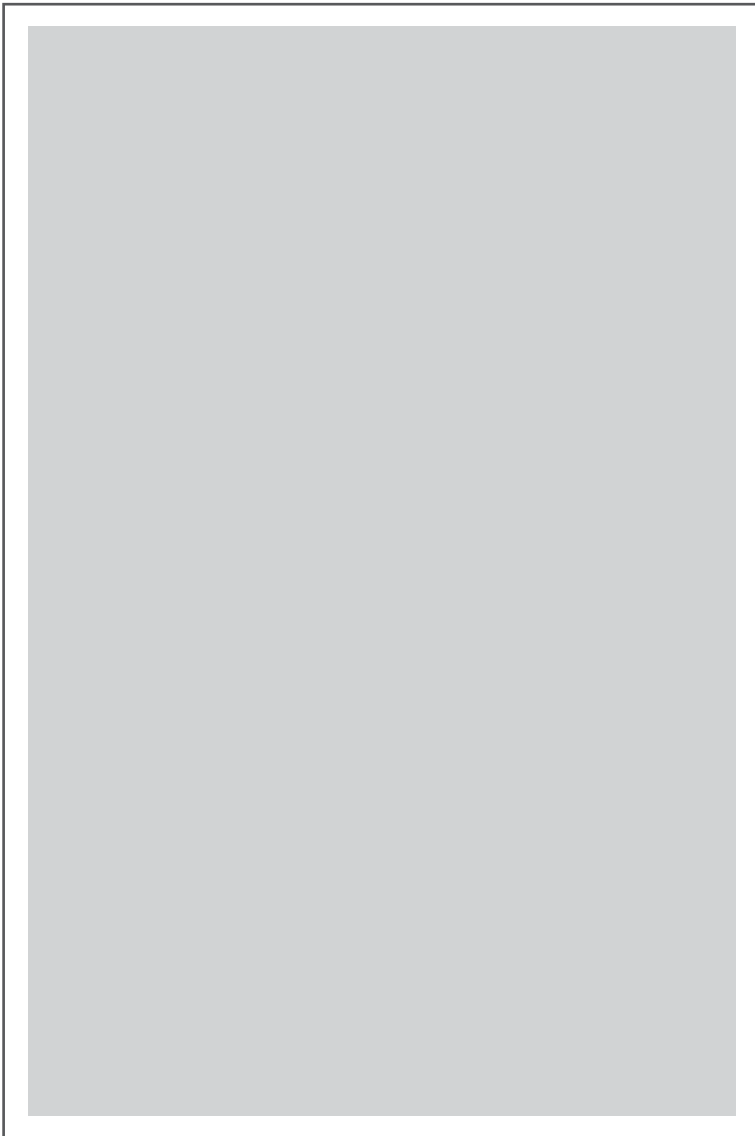
به یک یا دو پروژه‌ی بزرگی فکر کنید که انجام داده‌اید (ممکن است اثر تمام‌شده، نمایش و یا رخدادی جمعی باشد). تمام کارهای انجام‌شده برای رساندن آن پروژه به مرحله‌ی عمل را یادداشت کنید.



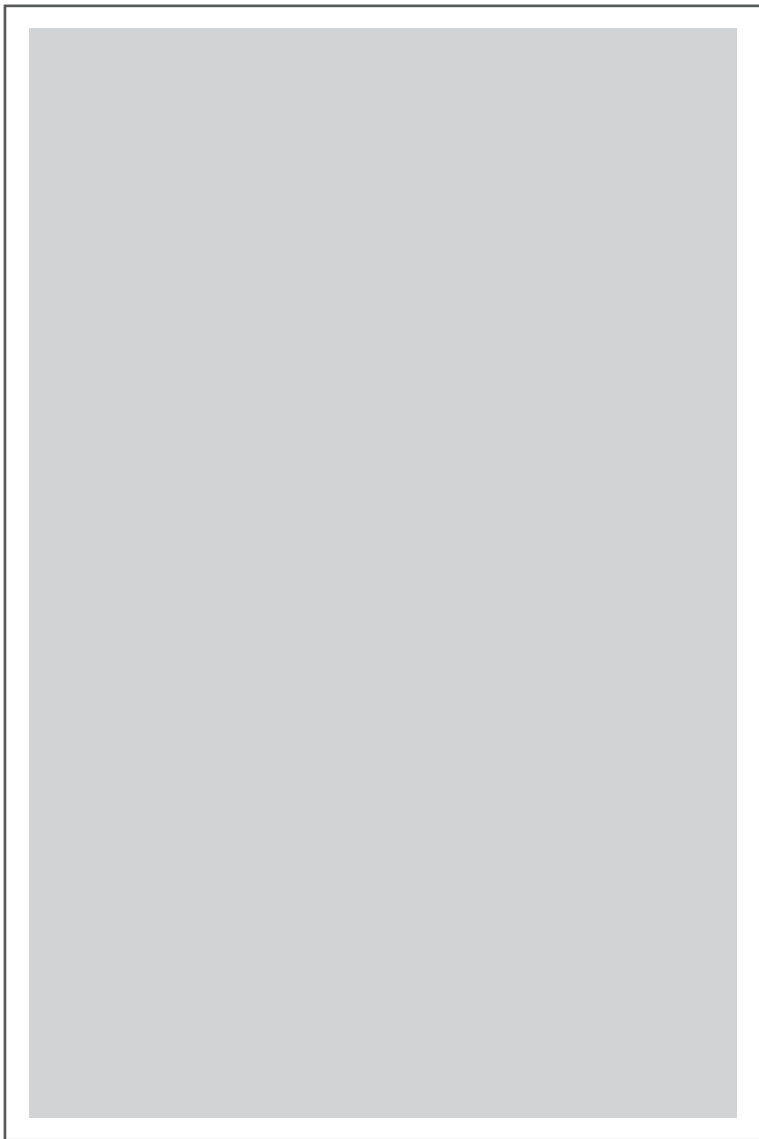
به کارهای روزمزد و سودآوری فکر کنید که انجام داده‌اید. تمام مهارت‌ها و مسئولیت‌هایی را بنویسید که در انجام آن کارها به دوش کشیده‌اید و یا در آن مسیر کسب کرده‌اید:



به زندگی حرفه‌ای و هنری‌تان نگاه کنید. تمام کارهایی را بنویسید که برای مدیریت آنها انجام می‌دهید:



چه مهارت‌های دیگری دارید؟ زبان، مهارت‌های کامپیوتری، مهارت‌های
یدی و فیزیکی:



گام ۲

مهارت‌هایتان را دسته‌بندی کنید.

مهارت‌های خود را بر اساس نوع آنها طبقه‌بندی کنید. شاید مثل این:

جذب سرمایه: متقاعد کردن و به کارگیری کمپین‌های خیریه‌ی مستقل،
جذب سرمایه از خیریه‌های سازمانی، کسب کمک‌هزینه‌ی تحقیق، کسب
کمک‌هزینه‌ی نویسندگی، کسب کمک‌هزینه‌ی تهیه‌ی گزارش، مدیریت
کمپین استعدادیابی.

ارتباطات مجازی: جذب مخاطب و حفظ دنبال‌کنندگان در رسانه‌ی جمعی،
پایش و نگهداری فهرست ایمیل‌های آنلاین، نویسندگی و طراحی خبرنامه‌ی
آنلاین، ساخت و به‌روزرسانی وبسایت، ویرایش عکس و ویدئوهای دیجیتال.

به رزومه‌ی مهارتی خود نگاه کنید و تصور کنید برای چه کاری می‌توانید استخدام
شوید، به‌ویژه آن دسته کارهایی که سطح بالا و پیچیده هستند. سخت‌ترین مشکلی که
می‌توانید برای دیگری حل کنید کدام است؟

پرداخت به خود را برای دیگران آسان کنید. به بیان دیگر: هیچ‌کس نمی‌داند چطور شما
را استخدام کند. پس شما باید این موضوع را برایشان روشن کنید.

چه کاری از دستتان برای دیگران برمی‌آید؟

چه چیزی آن را ارزشمند می‌کند و مشخصه‌ی بارز آن چیست؟

چه هزینه‌ای در بر دارد؟



وقت

زمان قاتل خاموش هنرمندان است.

تابه حال ندیده‌ام هنرمندی به بیشتر و سخت‌تر کار کردن نیاز داشته باشد. ولی همه‌ی هنرمندان برعکس فکر می‌کنند. لازم است هنرمندان کمتر و هوشمندانه‌تر کار کنند.

هیچ هنرمندی به اندازه‌ی کافی زمان فراغت برای خود در نظر نمی‌گیرد. درحالی‌که ما نسبت به دیگران به وقت آزاد بیشتری نیازمندیم.

خسته‌اید؟ بریده‌اید؟ حس می‌کنید همیشه عقب می‌افتید و یک جای کار می‌لنگد؟ شما هیچ مشکلی ندارید. شما کار قهرمانانه‌ای را در شرایطی نامناسب انجام می‌دهید. نیازی نیست بهتر از این باشید. فقط باید شرایط را تغییر دهید.

«وقت بیشتری می‌گذارم.» نه، چنین کاری نمی‌کنید. برخلاف پول، زمان پایان‌پذیر است. وقتی می‌گوییم: «وقت بیشتری می‌گذارم» یعنی زمان را از دیگر جوانب زندگی خودمان دریغ خواهیم کرد. از خواب، سلامتی، رابطه و پرداختن به هنر.

به مدت یک هفته بنویسید وقتتان را چگونه می‌گذرانید.

در کمال تعجب، هنرمندان آگاهی اندکی نسبت به چگونگی گذران وقتشان دارند. کندوکاو در زمانتان به شما کمک می‌کند که بفهمید چه چیزی به نفع شماست و چه چیزی سد راهتان.

جزئی‌نگر باشید. «رسیدگی به کارها از ۱۰:۰۰ تا ۱:۳۰» مهم است. آن را به قسمت‌های کوچک‌تر تقسیم کنید: «پاسخ به ایمیل‌ها ۱۰:۰۰ تا ۱۰:۴۰، کار روی بودجه‌ی پروژه ۱۰:۴۰ تا ۱۱:۰۰، تماس تلفنی با تیا ۱۱:۰۰ تا ۱۱:۳۰»

هیچ هفته‌ای «معمولی» نیست. نگرانش نباشید، فقط انجامش دهید.

در پایان هفته ببینید وقتتان را چطور گذرانده‌اید.

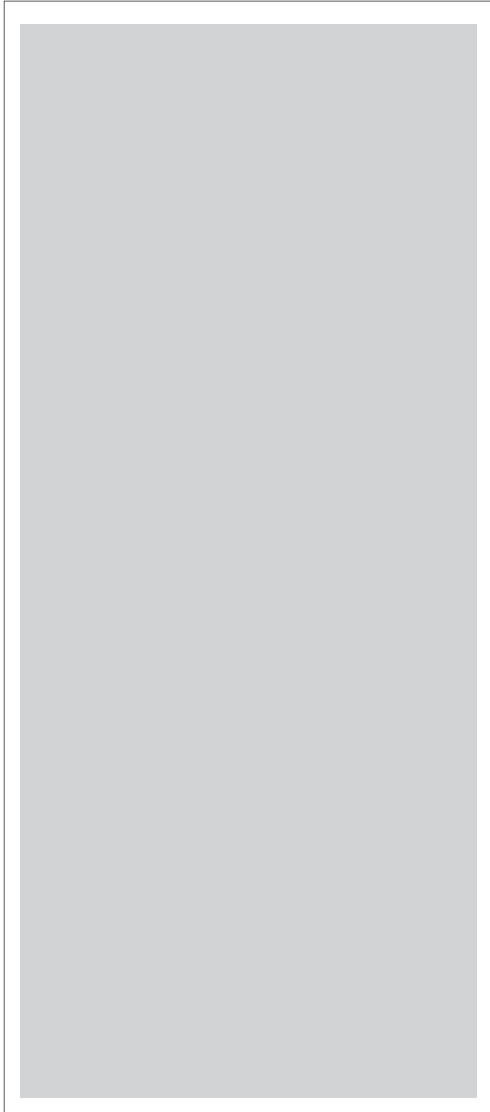
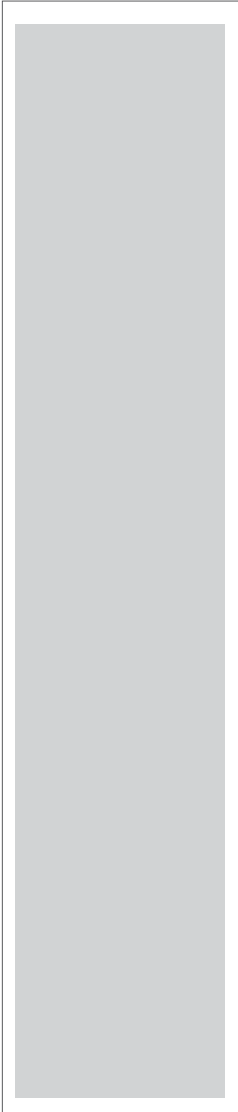
چه چیز بازدهی‌تان را بالا برده و چه چیزی سد راهتان شده است؟ همیشه بر مبنای کارکرد واقعی‌تان پیش بروید، نه کاری که فکر می‌کنید باید انجام می‌دادید.

چه موقع بیشترین بازده را دارید؟ بهترین ساعات کاری‌تان را به مهمترین کارها اختصاص دهید. ایمیل‌ها و حساب و کتاب مالی را بگذارید برای زمانی که قند خونتان می‌افتد.

پیگیری زمان‌های روز اول

زمان

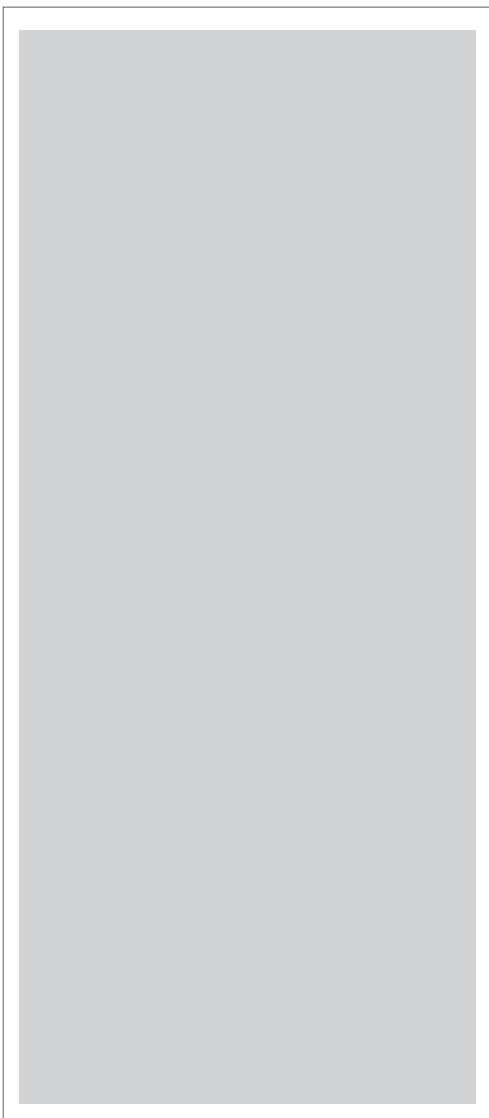
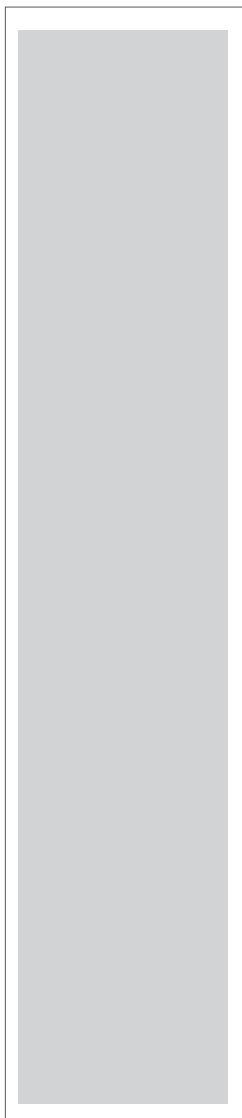
فعالیت



پیگیری زمان‌های روز دوم

زمان

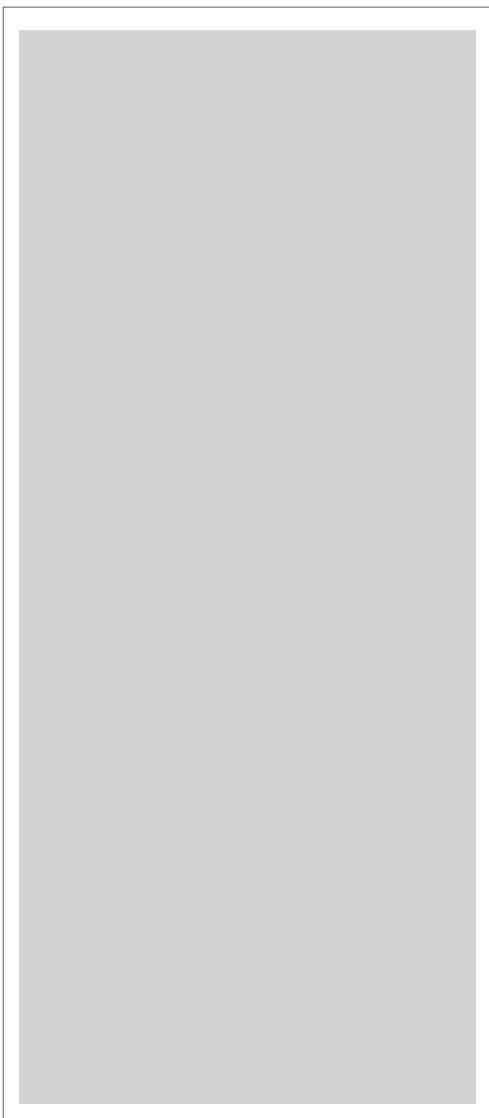
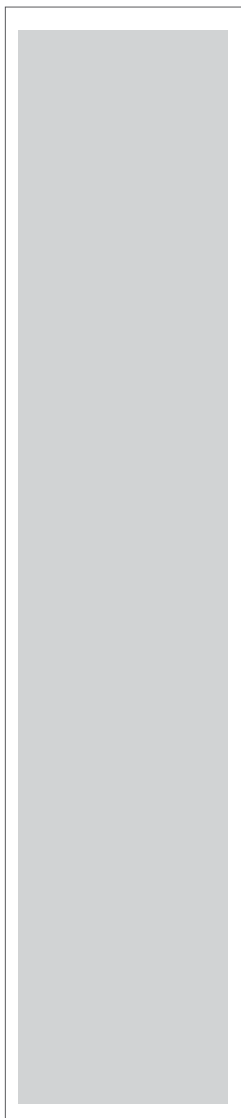
فعالیت



پیگیری زمان‌های روز سوم

زمان

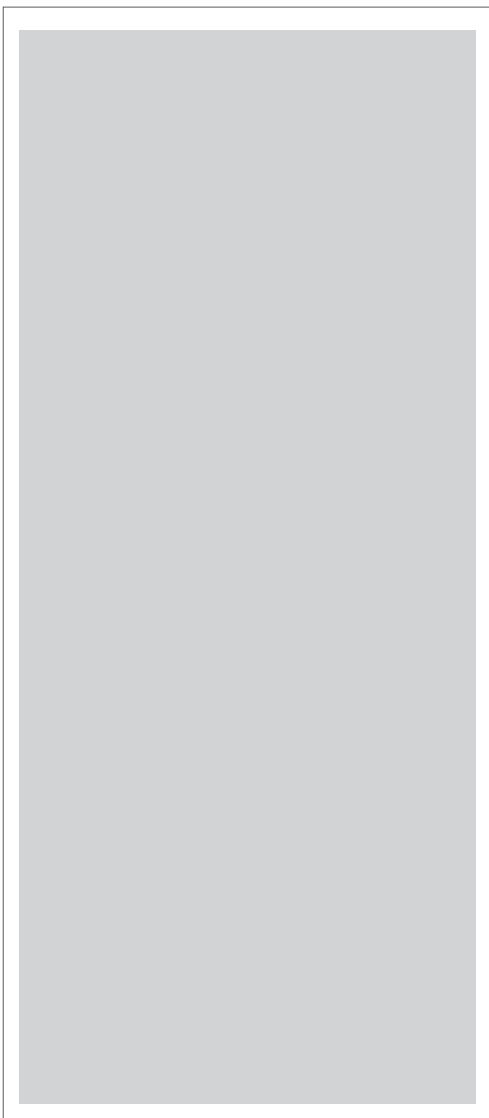
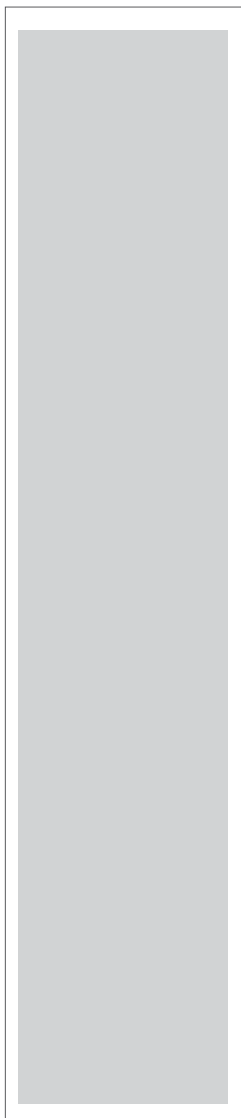
فعالیت



پیگیری زمان‌های روز چهارم

زمان

فعالیت



پیگیری زمان‌های روز پنجم

زمان

فعالیت

| | |
|--|--|
| | |
|--|--|

پیگیری زمان‌های روز ششم

زمان

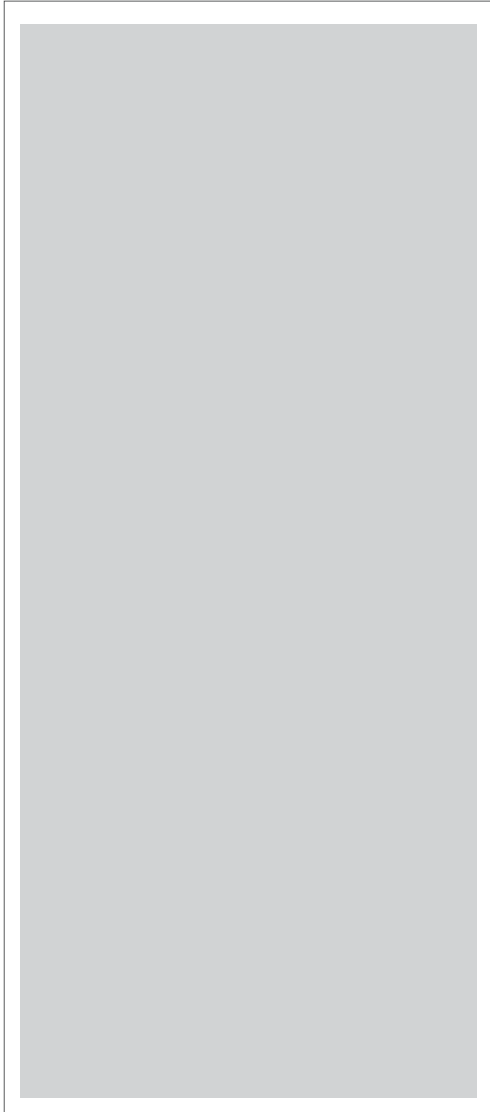
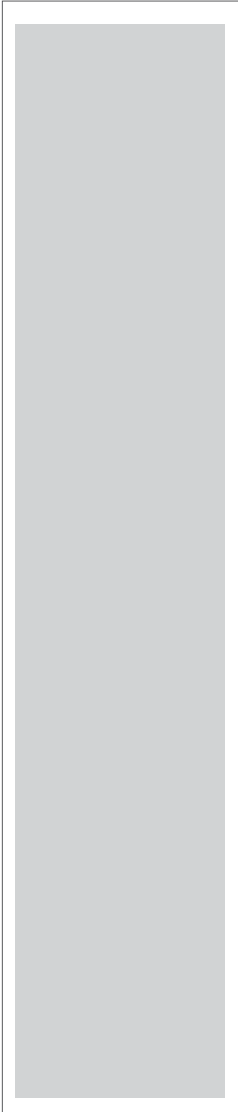
فعالیت

| | |
|--|--|
| | |
|--|--|

پیگیری زمان‌های روز هفتم

زمان

فعالیت



فهرستی از تمام کارهای در حال انجامتان بنویسید.

تمام پروژه‌ها، شغل‌ها، فعالیت‌های هنری و اقداماتتان در سال جاری را بنویسید.

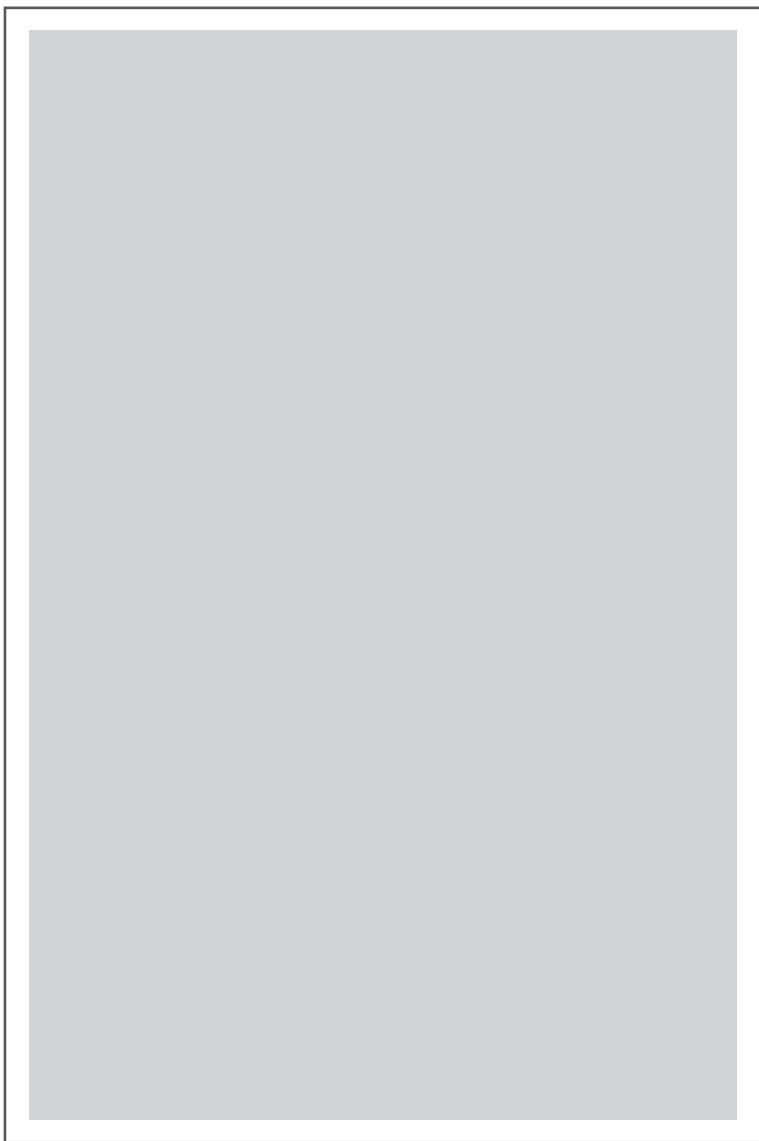
لازم نیست کارهای شخصی و روزانه‌تان را در این فهرست وارد کنید (خرید مواد غذایی، نظافت آپارتمان). اما اگر پروژه‌ای شخصی برای انجام دارید (خریدن خانه، نوسازی اتاق خواب)، آن را یادداشت کنید.

اگر مثل بیشتر هنرمندان هستید، دارید زیاده‌روی می‌کنید. هنرمندان نیاز دارند کمتر و هوشمندانه‌تر کار کنند، بسیار کمتر.

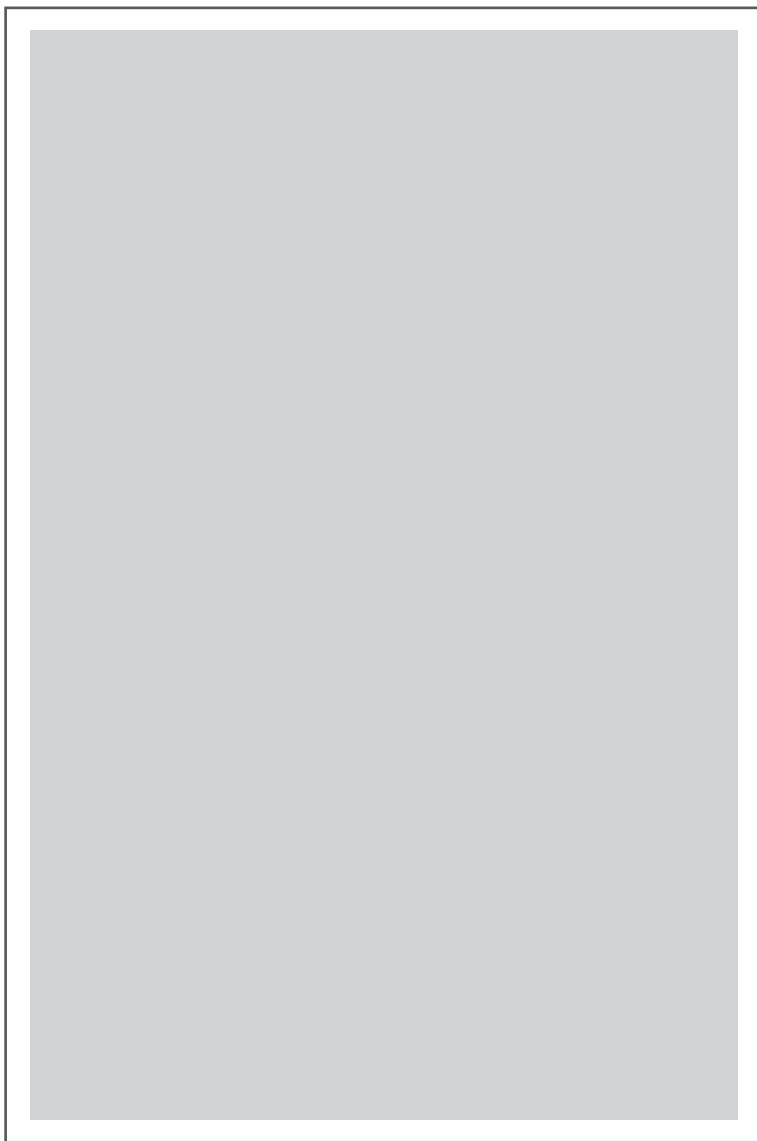
قاطعانه می‌گوییم: هنرمندانی پیشرفت خواهند کرد که کارهای کمتری را به بهترین نحو ممکن انجام می‌دهند. ما فکر می‌کنیم پیشرفت ما زمانی خواهد بود که ۳۷ کار مختلف را همزمان انجام دهیم، اما کاملاً برعکس است.

بینید در حال انجام چه کارهایی هستید و از خودتان بپرسید: چه چیزی را می‌توانم از فهرستم خارج کنم؟

تمام کارهایی که انجام می‌دهم



تمام کارهایی که انجام می‌دهم



کمک گرفتن

یکی از راه‌های «وقت بیشتر داشتن» سپردن کارها به دیگران است.

برای انجام کارهایی که لازم نیست حتماً خودتان انجامشان دهید تا حد امکان کمک دریافت کنید، تا بتوانید روی کارهایی تمرکز کنید که فقط خودتان از عهده‌ی انجامشان برمی‌آید و این همان کار شماست.

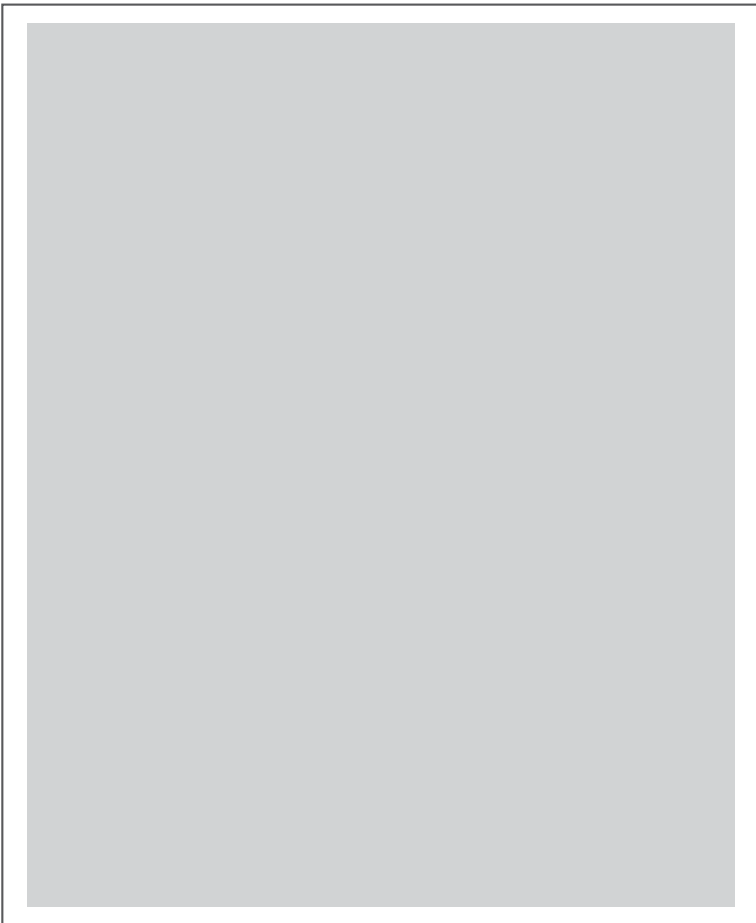
فهرستی از افراد گروه تهیه کنید.

یعنی کسانی که همین حالا در حال انجام کار با یا برای شما هستند. همکارها، مشاوران، حامیان، کارمندان.



فهرستی تهیه کنید از چیزهایی که نمی‌پسندید.

فهرستی از کارهایی تهیه کنید که علاقه‌ی چندانی به انجام دادنشان ندارید. با موردی شروع کنید که بیشتر از همه از آن متنفرید و از خودتان بپرسید: چطور می‌توانم شخص دیگری را برای انجام دادنش پیدا کنم؟ خلاص شدن از شر کاری که شما را بیش از هر چیز درمانده می‌کند تأثیر فزاینده‌ای بر بازدهی و سلامت شما خواهد گذاشت.



هیئت مشورتی تشکیل دهید.

هیئت مشورتی متشکل از گروه کوچکی از افراد است که کار شما را می‌فهمند و شما نیز خواستار شنیدن نظرات آنها هستید. هر یک یا دو ماه جمع شوید و راجع به فعالیت‌هایتان، آنچه پیش روست و منابع و روابط مؤثر در پیشرفتتان گفتگو کنید.

این ملاقات‌ها کمک می‌کنند افکارتان را بلند بازگو کنید، به‌جای بیان ذهنی آنها با خودتان (یا با شریک عاطفی‌تان). هیئت مشورتی می‌تواند کوچک باشد، سه یا چهار نفر برای شروع خوب است.

شاید به دنبال چنین افرادی باشید:

فردی از دنیای هنری شما: ارائه‌دهنده، گالری‌دار، موزه‌دار و...

فردی خارج از دنیای هنر

فردی با تخصص ویژه: وکیل، حسابدار، سرمایه‌گذار یا صرفاً کسی که فکرهای بزرگی در سر دارد.

فهرست افرادی که دوست دارید در هیئت مشورتی حضور داشته باشند.

(دوباره) از شما ممنونم

ممنونم که هنر می‌آفرینید.

و ممنون بابت تمام کارهایی که در زندگی‌تان می‌کنید تا هنرآفرینی را ممکن کند.

شما تنها نیستید.

هزاران نفر از ما در حال خلق کردن و زندگی کردن هستیم.

وقتی با یکدیگر انجامش دهیم، قدرتمندتر خواهیم بود.

www.artistsu.org